

آتلار سوزو

گفتار نیاکان

امثال و حکم و اصطلاحات در زبان آذربایجانی

جلد اول

تدوین : یعقوب قاس

مشخصات کتاب

قطع: وزیری

کاغذ: سفید ۸۰ گرمی

چاپ اول: بهائیز ۱۳۵۹

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

جلد: معمولی

ناشر: انتشارات نوید خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران

ویراستار: عزیز محسنی

بها: ۳۰۰ ریال

بنام خداوند بخشنده مهربان

پیش گفتار

امثال و حکم قسمت عمده‌ای از فرهنگ مردم است که مفاهیم عمیقی فلسفی و خصوصیات روح انسانی را از زمانی که بشر بصورت کوچ زندگی میکرده در غایت سادگی و صراحت آشکار میسازد و از آنجائیکه تعریف علم اطلاع از تجربه گذشتگان میباشد میتوان گفت وسعت اطلاعاتی را که مطالعه مردم از اندیشه و آرزو، رفتار و کردار، افق دید و داوری، طرز معیشت، رسوم و آداب و اجمالاً از زندگی مادی و معنوی مردم نشان میدهد در هیچ کتاب تاریخ نمیتوان یافت بطوریکه هر يك از آنها به تنهایی میتواند عنوان کتاب و نمایشنامه و با تصدیق قرار بگیرد.

زبان آذربایجانی را از حیث فراوانی امثال و حکم و اصطلاحات و کنایات و تعبیرات و تشبیهات (با وجود از بین رفتن قسمت بیشتری از آنها در اثر نداشتن کتابت) میتوان در همداد غنی‌ترین زبانهای زنده دنیا بشمار آورد و ضرورت تدوین مجموعه کاملی از امثال و حکم در زبان آذربایجانی نیز از آنجاست که چون منحصرأ از طریق گفتار از نسلی به نسل دیگر رسیده است چنانچه بصورت وسیع جمع‌آوری و تدوین و چاپ نشود بهرور زمان از بین خواهد رفت.

تولید در تدوین مجموعه کاملی از امثال و حکم و اصطلاحات زبان آذربایجانی آرزوی دیرینه این خدمتگزار قدیمی فرهنگ بوده است که اینک پس از سالها صرف وقت و تلاش در مطالعه و تحقیق و گردآوری و تنسيق

حدود ۶۰۰۰ فقره امثال و حکم اصطلاحات نایل آمده و مجموعه حاضر ر به پیشگاه علاتمندان حفظ فرهنگ مردم تقدیم میدارد.

ملاحظاتیکه در تدوین این مجموعه بکار رفته عبارتست از:

۱- مندرجات مجموعه بر مبنای موضوع و کاربرد آنها تفکیک و فصل بندی و در عین حال به ترتیب حروف تهجی تنظیم گردیده است بطوریکه مطالعه کننده خواهد توانست قسمت مورد علاقه خود را با مراجعه بصورت مندرج در آخر مجموعه انتخاب نماید.

۲- متن آذربایجانی مندرجات مجموعه بمنظور اجتناب از غیر مانوس بنظر رسیدن آنها بدون رعایت ریشه اصلی لغات با قواعد دستوری بطوریکه بیان میشود نوشته شده است.

۳- علاوه بر ترجمه تحت اللفظی متن آذری به فارسی و تغییر با کاربرد بعضاً مشابه فارسی آنها نیز (تا جائیکه از نظر آذربایجانیان آشنا به زبان فارسی شناختن شده می باشد) آورده شده است.

۴- از درج معدودی امثال و کنایات دارای عبارات مستهجن صرف نظر شده است.

۵- در ترجمه تحت اللفظی متن آذری بفارسی کلمات خارج از متن آذربایجانی که آوردن آنها در فهم مقصود لازم مینمود با قرار داده شدن در داخل پارانتز مشخص گردیده است.

۶- حکایات منسوب به امثال با اصطلاح شان نزول آنها بصورت پاورقی درج گردیده است.

در خاتمه مراتب تشنسی و -هاگذاری خود را از سروران معظم:

۱- جناب آقای دکتر -للاالله جاوید

۲- جناب آقای -محمدعلی لرزانه

۳- جناب آقای عزیز محسنی

۴- جناب آقای دکتر حسینقلی کاتبی

۵- جناب آقای گنجملی مباحی

۶- جناب آقای مهندس سالار علییاری

۷- جناب آقای مهندس جمشید کریمی

که با مطالعه پیش نویس مجموعه و رفع اشتباهات موجود در آن و نیز با کمکهای بیدریغ در چاپ آن مشوق و راهنما و مددکارم بوده اند بدینوسیله ابراز میدارد.

تهران - شهریور ماه ۱۳۵۹ - یعقوب قدس

باش سوز

فولکلور- خلق ادبیاتی با شفاهی ادبیات سوزو تخمین دوخسان بش اهل بوندان قاهاق، چوخ چکیش و برکیش دن سونرا، بوتون آوروها خلق لری نین دیلنه داخول اولدو و بوتون دهل شناس و عالم لر قبول ائتدیلر کی، فولکلور سوزو، گنیش عوام کوتله لرین، یلیک لرین، ناغیل لار، افسانه لر، باهاتی لار، مثل لر، اوخشاتمالار، قوشمالار، کناپه لرو... شامل اولایلر. فولکلور یا شفاهی ادبیات گنیش ساده انسان لارین حیاتی، طرز معیشتی و روحی خصوصیات حقیقده آختاریش آهاریر. بوتون خلق لرین آغیز ادبیاتی مقابلینده یازیلی، رسمی بیر کولتور با خود مدنیت واردیر و بو اودئمک دهرکی، فولکلور ایکی مختلف تربیه لی خلق لرین آراسیندا وجوده گلیر: بونلارین هر یسی اوخوموش و تحصیل آلمیش صنیفه و دیگری سوانسیز تحصیلدن محروم قالان صنیفه عاید دیر. مثال ایچون هندوچینی شاهد گیرمک اولار کی بو ئولکده فولکلور وار، اما اوسترالیانین وحشی قبیله لری نین آراسیندا، یازی-پورو اولما مادینینا گوره، اورادا فولکلور دان دا بیر خبر یوخدور. عمومیتله دئمک اولار فولکلور بیر جامعه نین اکثریتی ایله تالیش اولماق و اونون روح خصوصیاتینی، معنوی سیماسینی، ئوره ک سوز لرینی، آرزو و ایتک لرینی، کدرلی نغمه لرینی، ئوره ک آچان ترانه لرینی، حکمت-آمیز سوز لرینی ئورگنمکدن عبارت دیر.

صنعت و خلق ادبیاتی بشریتین تاریخ بویو یاراتدینگی کؤزمل و بدییی شاه اثرلری نین ایلمک ماتریالی حساب اولونور. خصوصیه ادبیات، اینجه صنعت و فلسفه واسطه سیز اولاراق بو توکنمز بولالقدان دوپو نجا سوار یلمیش و هله ده سوار یلماقدادیر.

افسانه‌لر، ناغیل‌لار، خلق ماهنی‌لاری، مثل‌لر، ساده‌انسانلارین معنوی
 سیما‌سی‌نین نماینده‌سی اولوب و بالنیز آدسیز-سانسیز انسانلار واسطه‌سیله
 گله‌بیلر. بو حکمت آمیز ناغیل‌لار گوزل افسانه‌لر یادولفون ضرب المثل‌لر
 هریر خلقین نورمک سسی اولماقلا برابر، عینی زماندا بوتون بشریتین الهام
 منبعی، ادبیاتین و اینجه صنعتین دوغما آنا‌سی کی‌سی حساب اولونورو اونا
 گوره دهرکی، بوتون مدنی نولکه‌لرده، فولکلورا اولدوقجا بوهوک اهمیت
 و نریرلر. تأسف ايله دئمه لیم، اینده دهک بیزیم نولکه ده، خصوصیه
 آذربایجاندا بو گئیش توکمز خلق یاراد بچغلیغنا اهمیت وئرلمیب و بیزیم حتی
 عالی تحصیل آلمیش گنج لریمیز، نوزدیل لرینی، ماهنی‌لارینی ضرب المثل-
 لرینی، باياتی، ناغیل و افسانه لرینی بئله بیلیرلر و بونا گوره ده خلقین
 کدر و شونع لریندن، معنوی و مادی یاشایشیندان، خبرسیز قالیب و اونلار-
 ايله یاهانجی و یاد اولورلار.

آذربایجان خلقی زنگین بیر مدنیت، یازلی و جهانشمول بیر ادبیاتا
 مالک اولماقلا برابر، بدیهی دولفون شفاهی خلق ادبیاتی نیندا توکمز گنجینه‌سی
 دهر، شیرین ناغیل‌لار، حکمت آمیز آتالار سوزو، گوزل باياتی‌لار، نورمک
 آچان نغمه‌لر، تاریخ بویو آغیزدان-آغیزا، سینهدن-سینه‌یه اوزون و آغیر
 پول کئچیپ، ییزه ییشیمش مدنی میزین اساس و بنورسینی تشکیل ائتمیشدیر.
 غدار پهلوی دوری نین آغیر بوغونتو شرایطنده و فارسلاشدیرما سیاستی نین
 قیزغین ایل لرینده. ملیتیمیزین، دهلیمیزن و مدنیتیمیزین تاپدا لاندیغی او قارا
 گونلرده شرفلی وطن اوغول‌لاری، بوقیمتلی ارثیه‌نی قوروماق اوچون هر
 بیرچتین لیگه دوزموش و ابوقیمتلی اینجی لری، بوهوک قایینی و اضطراره
 توپلایب ساریلماز بیر ماپادوزوب و گله‌جک نسل‌لر اوچون گوزبه‌کی کی‌سی
 حفظ ائتمیشلر. آزادلیق سنه‌ن، شرفلی وطنداش و قوجا مان معلم آقای یعقوب
 قدس عمر و نون چوخ ایل لرینی، اوخوجولارا تقدیم اولونان بو آتالار سوز و نو،
 بوهوک زحمت و دقت ايله توپلامیشدیر. حاضر داکي، «آتالار سوزو» عنوانيله
 نشر اولونان بو کتاب، موضوع باخیمندان مختلف فصل‌لره بولونوب و هر فصل
 الفبا ترتیبی ايله حاضرلاشمیشدیر. بو کتابدا آلتی مین دن آرتیق آتالار سوزو،
 اصطلاح‌لار آذربایجان دهلیندن فارس دهلنه چئور یلیب و بعضاً فارس دهلنده
 او مثل‌لره معادل تاپیلیب و عینن او مثلین قاباغیندا قید اولونموشدور، بوندان
 علاوه بعضاً بیر بار آتالار سوز و نون پاراندیغی شرایط و یا خود وجوده گلیب

و توره نهمسی نین علت لری کچیک حکایه و یا اشاره ایله نظره چاتدیرلمیشدیر.
توپلانیلان بو آتالار سوزو، شفاهی ادبیاتی میزین، اونو دولماسی نین قاباھین
آلاقلا، اونو هر بیر تهلکه دن قوروماق دا، دہلی میزین و ادبیاتی میزین انکشافیندا
بیر بویوک رولو اولاجاقدیر. بو کتابین توپلانا و بوراخماسی فارس
وطنداشلاریمزا بیزیم دہل، ادبیات و مدنیت میزین نه قدر زنگین و نه قدر
مکمل و نه قدر دولفون اولماسینی آیدین گوستره جک دیر.

عزیز محسنی - شہر پور ۱۳۵۹

فصل اول

معتقدات: ایمان، عبادت، توکل، تسلیم و رهبا، سرنوشت، مشیت، حکمت، عدل و کرم خداوند، قضا و قدر، قسمت، توفیق، شکرگزاری...

توسل

بی‌کسان هم کسی را دارند!
(بی‌کسان را هم خداوند چاره ساز است!)

۲
آرینی دومان، انانی ایمان یولاغیرمه.
زنبور را مه (دود) براه آورد، و انسانرا
ایمان براه آورد.
(ایمان باز دارنده انسان از انحراف است
بگونه‌ای که دود زنبور را از آزار رسانیدن
باز میدارد).

۵
آغیر لیغین یئر چکر، رولیمین الله یقتیرمه.
سنگینی‌اش را زمین میکشد روزیش را خدا
میرساند.
(نگرانی از جهت نحوه تأمین معیشت کودک
با وجود اعتقاد بروزی رسانی خدا بی‌جاست)

۱
آنا ما یاتاق سالدیم. گلدی قالاچی یالیدی!
برای پدرم رختخواب انداختم رو بگرآمد
و خوابید!

حاصل تلاش انسان ای بسا نصیب کسی
میشود که قابل تصور و پیش‌بینی نبوده.

۲
آختار ما غینان دگیل، بخته چیخماغینا-
لدیر.

با جستجو کردن نیست، با به بخت در
آمدن است.

(تولیع بیش از آنچه به تلاش بستگی داشته
باشد به شانس بستگی دارد).

۳
آدامیرلاریندا. آدامی‌وارا

۶

آلمانی آت گوپه، پتره دوشونجه بالنصیب
یا قسمت ۱۱

سیب را بهوا بینداز تا رسیدن آن بزمین
(معلوم نیست) نصیب و قسمت چه باشد.
(درفرستهای بسیار اندک نیز احتمال دگر-
گون شدن وضع موجود وجود دارد): از
این ستون به آن ستون نرج است.

۷

ار گنجه سیله گور گنجه سی، الوده یاتعاق
اولعاز.

شب زفاف و شب مرگ درخانه نمیتوان
خواهید.
(تاریخ و قایم ازدواج و مرگ برنوشت
بستگی دارد نه به اراده انسان).

۸

ارمنی نین پرهمیزین پتیر، سلطانین اورو
جون.

هم پرهیز ارمنی را میخورد و هم روزه
مسلمان را.
(الانی بابت هیچ عقیده و مذهبی نیست).

۹

انسان قسمتی آرامازسا، قسمت انسانی آرار
لاپار.

اگر انسان قسمت را نجوید قسمت انسان
را میجوید و پیدا میکند.
(آنچه قسمت باشد، بدون تلاش هم میرسد)
آنچه شدنی است خواهد شد.

۱۰

اوروج پتله گمین گوره وشم؛ اما نعاله

قیلماغین گورمه میشم.

روزه خوردنش را دیده ام ولی نمازخواندنش
را ندیده ام!

(شوخی آنچه را که نباید بکند میکند و
آنچه را که باید بکند نمیکند).

۱۱

اوزون بازار، باشندان باشا چاریغلی،
هامیسنین روزیمین الله وئریر.

راسته بازار سرتاسر (براست از) چاروق
پوش، ولسی روزی همهشان را خدا می-
رساند).

(خداوند روزی مخلوق را بهرنام و نشانی
که باشد میرساند).

۱۲

اول الله دلمه پنجه، ایشلر توگنمر
در آغاز کار اگر (خدا) گفته نشود کارها
باتمام نهرسد

۱۳

اوپناشدا بخت ایله دیر، قارداشدا.
فاسق هم به بخت بستگی دارد برادر هم.
(مفید یا مضر بودن وجود اطرافیان و بستگان
به شانس بستگی دارد).

۱۴

ایمان، شاکتانی آغاجی دگمل، هر پترده
پیته.

ایمان همچون درخت شفتالو نیست که در
هرجائی بروید.

(با ایمان بودن کار هرکسی نیست- برای
هر چیز استعداد لازم است)

۱- پادشاهی در مراجعت از شکار بکشتن اسیری فرمان داد. اسیر تقاضای اندک مهلت
کرد. شاه پرسید چقدر؟ اسیر گفت: سببی را که شاه در دست دارد بهوا بیندازد و تار رسیدن
آن بزمین مهلت داده شود. شاه پذیرفت و سبب را بهوا پرتاب کرد. قضا را اسب شاه از افتادن
سبب رم کرد. شاه نقش بر زمین شد و مرد و اسیر نجات یافت.

۱۵

ای میخی مسمار دونه رن تاری
ای خدای تبدیل کننده میخ به مسمار
(اگر مشیت خدا تعلق بگیرد تصمیم ظالم
علیه خودش عملی میشود)

۱۶

لولو، کفن سبز قالماز.
مرده بی کفن نمی ماند (معیشت افراد عاجز
هم بهر نحوی که باشد تأمین میشود)

۱۷

بخت اولماسا باشد، نه قورودا بیترقه باشد.
اگر بخت یاری نداشته باشد نه در دیم
میروید و نه در آبی.

(شرط اصلی موفقیت یاری کردن بخت است
در غیر صورت هر گونه تلاش خواه وضع
مساعد باشد یا نامساعد بی نتیجه می ماند)

۱۸

بسم الله دلیلمه میش کوخوم، کونده لن
چیخار.

تخمی که در کاشتن آن بسم الله گفته نشده
باشد کج و معوج میروید.

(کاری که بنام خدا و با حسن نیت آغاز
نشده باشد سرانجام خوبی نخواهد داشت.
توکل لازمه موفقیت است)

۱۹

بنده بندییه نالار، تاری گوزدن سالماسا!!
مخلوق بمخلوق چه میتواند بکند چنانچه
خدا از نظر نینداخته باشد؟!
(کسیکه مورد عنایت پروردگار باشد از
دشمنی مردم در امان میماند).

۲۰

بیر چوره کله، بیر بنده آله یولوندا باغیشلا
نانی بخور نانی هم در راه خدا به بخش
(از وضع حاضر خود باید خیلی راضی و شکر
گزار باشی): شکر نعمت نعمت افزون
کند.

۲۱

بیرده مین شکر الله!
یکبار بخور هزار بار شکر بکن
(بمانند اصطلاح بالا)

۲۲

پیشیگین قانادی اولسایدی، سرچه لین نلین
کردی.

گر به مسکین اگر برداشتی
تخم گنجشک از جهان برداشتی

۲۳

تاری ایسته سه و لره، سوروشمار کیمین
اولغوسان.

اگر خدا بخواهد خوشبختی بدهد، نمی
برسد: فرزند کی هستی؟

(خوشبختی بخواست خداوند بستگی دارد
نه به اصل و نسب)

۲۴

تاری بیر یئردن باغلاپاندا. بیر یئردن
آچار.

خدا اگر از یک جا به بندد از جای دیگر باز
میکند.

خدا گر ز حکمت به بندد دری
برحمت گشاید در دیگری

۱- سلطان محمود غزنوی آهنگری را فرمان داد ظرف یک هفته مقدار زیادی میخ مورد
احتیاج قشون را تهیه و تحویل دهد و تهدیدش کرد که در صورت تخلف سرب گداخته به حلقش
ریخته خواهد شد آهنگر شب و روز تلاش کرد ولی شب آخر چون کار را ناتمام دهد و سرگ
خود را قطعی دانست بخدا متوسل گردید. سپیده دم خبر درگذشت سلطان را شنید و میخهای
تهیه شده بمصرف تابوت وی رسید رو بآسمان کرد و گفت: ای میخی..

۲۵

لاری، داغینا باخار، قارولر.
خدا بکوهش نگاه کرده برف میدهد (خدا
امکانات بیشتر در اختیار افراد بدطینت
نمیگذارد)

دولت نهد خدای، کس را به غلط.

۲۶

لاریدان گلرسه، بندهدن نه گلر!
اگر از خدا لرسد از مخلوق چه میتواند
برد؟

(در مقابل خواست خداوند تلاش مخلوق
نمی تواند منشاء اثری باشد.)

۲۷

لاری، دردی چکنه ولر.
خدا درد را به کسی میدهد که تحمل آنرا
داشته باشد.

۲۸

لاری، روزیه ضامن دیر
خدا ضامن روزی مخلوق است.
(قطع ممر معیشت نباید مایه نگرانی و
باس از زندگی باشد):
هر آنکس که دندان دهد نان دهد

۲۹

لاری ساخلا پانا هنجزاد گلر
برای کسیکه خدا محافظ باشد حادثه بدی
رخ نمیدهد:

گر لگهدار من آنست که من میدانم
شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

۳۰

لاری ایللعهوا با شتمك اولمار
بجنگ خدا نمیتوان رفت (در مقابل خواست
خدا چاره ای بجز تسلیم و رضا نیست)

۳۱

لارینین ایشلریندن، باش چوخار لمار اولمورا

از کارهای خدا نمیتوان سر در آورد!
(ناجور بنظر رسیدن کار خلقت از ضعف
درك انسان است نه از نقص در حکمت
خلقت).

۳۲

لارینین ایشلرینه، ال اولمالق اولمار
به کارهای خدا نمیتوان دست درازی کرد
(چون و چرا کردن در حکمت خدا جایز
نیست)

۳۳

لارینین ذکریندن دوشن قوش، صیادین
لورونالتر دوشر.
مرغی که ذکر خدا را ترك کرده باشد زود
گرفتار میشود)

۳۴

لاری ولرهن چوره گی، بنده آلا ییلر
نان خدا دادی را بنده نمیتواند بگیرد
تولیتی اگر خدائی باشد با مخالفت مردم از
بین نمیرود)

۳۵

لاری ولرهن دولتین، زوالی بوخودور
دولت خدادادی را زوالی نیست (همانند
مثل بالا)

۳۶

لاری ولره نده، باجادان دا سالار
وقتی خدا بخواهد بدهد از روزنه هم می-
اندازد.

(وقتی خدا بخواهد کسی ثروتمند شود از
راههای حساب نشده موجباتش را فراهم
میکند)

۳۷

لاری ووران آغاچین، سی چیخماز
چوبیکه خدا بزند مدایش در نمی آید.
(کیفیت تنبیه خدا را نمیتوان پیش بینی

کرد) چوب خدا خدا ندارد.

۳۸

تاری یازانی بنده پوزا بیلمز.

نوشتۀ خدا را مخلوق نمیتواند محو بکند
(تغییر سرنوشت خارج از قدرت بشری
است)

۳۹

تاری یاندران چراغی، بنده کنچیرده
بیلمز.

چراغی را که خدا روشن کرده باشد مخلوق
نیتواند خاموش بکند:

چراغی را که ایزد بر سرورزد
هر آن کس بف کند ریش بسوزد

۴۰

تازنین آغاسی وارسا! دوشانیندا تار بی
وارا

اگر تازی اربابی دارد خر گوش هم خدائی
دارد!

(اگر تو به حامیان خود می نازی منم به
حمایت خدا متصل هستم).

۴۱

تقدیر ایله یاریلان، تدبیر ایله پوزولماز.
سرنوشت با تدبیر عوض نمیشود.

۴۲

تقدیر و قضا، قوت بازو ایله دونمز.
قضا و قدر را نمیتوان با زور بازو عوض
کرد.

۴۳

تور باقی چکر آپادار.

خاک میکشد و میبرد.

(محل مرگ سرنوشت غیر قابل تغییر است)

۴۴

حق یاردیم الدرسه، قورد چوبان اولار.
اگر خدا یاری کند گرک چوبان میشود.

اگر خدا اراده کند آدم شربر و نادرست
مجری عدالت است)

۴۵

دالیندا نماز قیلارام.

در پشت سرش نماز میخوانم.

(اطمینان دارم که لرد عادل و باتقوایی است)

۴۶

دنیا جا گوزه للیگین اولونجا، ذرهجه
بختین اولسون.

کاش بجای یک دنیا خوشگلی یک ذره بخت
داشته باشی

(وختی بخت و اقبال یاری نکند زیباییها
و نعمتها ارزش خود را از دست مینهند)

۴۷

دوشانا دلیدیلر: قار یاغدی، دلدی
بیزیمده آلاهمیز وارا

به خر گوش گفتند: برف بارید: گفت ما
هم خدائی داریم!

(بیش آمدن ماساعدیرای افراد معتقدنگرانی.
آور نیست):

پناه بی پناهان خداست.

۴۸

دینیه نینده، دیننه نی وارا!

بی دفاع هم دفاع کننده ای دارد!

(از مظلوم بی دفاع خداوند دفاع میکند)

۴۹

دینی، دنیا یا سالما!

دین را دنیا بفروشد

۵۰

ذوقسیر طاعت، بارسیر آغاج دیر.

طاعت بی ذوق مانند درخت بی بار است.

۵۱

چورهك و لرمه، تاری دیر.

نان (روزی) دهنده خداست.

(قطع ممر معیشت بوسیله انسانها نباید
مایه نگرانی باشد).

۵۲

سن سایدیضی سائی، سور، فلك نه لر سایدرا
توهر چه حساب میکنی بكن تا فلك چه ها
حساب بکند
(آینده به مرنوشت بستگی دارد نه به تدبیر
و خواسته انسان)

آنچه دلم خواست نه آن میشود
آنچه خدا خواست همان میشود

۵۳

شفا حقدن دیر، طبیب گونول خوشلوعو.
شفا از حق است پزشك عنوانی است برای
خوشدلی.
(اگر خدا نخواستنه باشد از پزشك و دارو
کاری ساخته نیست)

۵۴

شفا و لرم، آغیداندا و لرم.
شفا دهنده از زهر هم (شفا) میدهد.
(اثر دارو از خود دارو نیست بلکه بستگی
به خواست خدا دارد)

۵۵

طوی گنجسی، گلین الوده، پاس گنجی سی،
لولو، یرده قالعاز.
شب زفاف عروس در خانه، شب عزامرده
در رختخواب نمی ماند.
(وقایع ازدواج و مرگ قابل به تأخیر
انداختن نیست)

۵۶

غم ینعه دلی گو تلوم، مطلب و لرم ناری
دیر! (صبر الله دلی)
غم مخور (با صبر کن) خاطر دیوانه ام
بر آورنده آرزوها خداست
(از بی توجهی مخلوق غمگین یا بی صبر

نمیشویم چونکه شرط اصلی موفقیت خواست
خداست).

۵۷

فالا اینانما، فالسیردا قالعا
به تفال معتقد مباش بی تفال هم نمان.
(اعتقاد به پیش گوئیهات جاییکه مانع از
تلاش و تحرک نباشد جایز است)

۵۸

قاچاندا آلاهی چاغیریر؛ قواندا.
فرار کننده هم خدا رامدا میکند، تعقیب
کننده هم.

(حق و باطل هر دو به خدا متصل میشوند)

۵۹

قسمت اولار سا، گلر یمندن؛ قسمت اولعاز سا
دوشر دهندن.

اگر قسمت باشد از یمن می رسد اگر قسمت
نباید از یمان می افتد

(در نصیب و قسمت دوری و نزدیکی با
مشکلی و آسانی مطرح نیست)

۶۰

قسمت اولان قاشیفا چیغار.
قسمت باشد به ناشق در می آید
(آنچه قسمت باشد ناخود آگاه عاید میشود)

۶۱

قسمتدن آرتلیق ینمك اولعاز.
بیش از قسمت نمیتوان خورد.
(اگر قسمت نباشد هر گونه تلاشی بی نتیجه
میانند)

۶۲

قسمتده وار، همتده وار.
قسمت هم هست. همت هم هست.
(اعتقاد به نصیب و قسمت نباید، مانع
از تلاش باشد؛ با توکل زانوی اشتباه بند).

۶۳

قضاووز ایشین گورده، بیره قالار تشویشلر
تضا کار خود را میکند آنچه بجا می ماند
تشویشهاست.

(آنچه مقدر است پیش خواهد آمد و انسان
نباید بیهوده خود را مشوش بدارد)

۶۴

قضایه، رضا گرهك.

در قبال قضا تسلیم باید بود:

در کف شیر نر خونخواره ای

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای!

۶۵

کور قوشون دار یسین، تازی لوز الیلن اگر.
ارزن مرغ کور را خدا بادت خود می کارد
(معیشت افراد عاجز از جانب خداوند تأمین
میشود).

۶۶

کور قوشون روز یسین، تازی یواسیندا
یتیرمه

روزی مرغ کور را خدا در آشیانه اش میرساند
(همانند مثل بالا)

۶۷

کور قوشون یواسین تازی لوز الیلکه تیکر
لانه مرغ کور را خدا بادت خود می سازد.
(خداوند چاره ساز درماندگان است)

۶۸

گامیشا (پاده و به) تازی قاناد و لوسه ایدی
داملاری ییخاردی!

ناومیش (باشتر) را اگر خدا بال میداد

بامها را خراب میکرد.

(خداوند بکسانیکه شرارت باطن دارند

فرصت قدرت نمائی نمیدهد)

هر کسی را آنچه لایق بود داد

۶۹

گنجه نمازی قیلاقلارده ان دیر.

از آنهایی است که نمازشیشان ترك نمیشود

(مؤمن تمام عیار است)

۷۰

ووران لوكوزه لاری بوینوز و لرم

گاوی را که طبیعتش بر شاخ دندان باشد

خدا شاخ نمیدهد

(کسی را که سبب باطن دارد خداوند امکان

قدرت نهائی نمیدهد)

۷۱

هانسی پیغمبرین امتی اولدوغونو بیلمز.

اطلاعی از اینکه امت کدام پیغمبر است

ندارد

(از تکالیف و مسائل دینی بکلی بی اطلاع

است)

۷۲

هر نه قسمت دیر او یتیشر

هر آنچه قسمت باشد همان میرسد

۷۳

پانان لولمز، یتن قورلر.

آنکه بستی باشد نمی میرد. آنکه موعده اش

رسیده باشد می میرد.

(مرگ به سالم و مریض بودن بستگی

ندارد بلکه به سرنوشت بستگی دارد)

فصل دوم

مرز و بوم، قانون، سیاست، غربت، مسافرت

۱

آباد اولار بلبلییم، خارا با اولار باقوشی
اگر آباد باشد بلبلیش هستم. اگر خرابه
باشد جفدش
(بزندگی در مرز بوم یا در ملک خود در هر
وضعی که باشد علاقمندم)

۲

آدامی تایلان پتوده قوره پشین.
کاش آدمی را در محل آشنا گرگ بخورد
گرفتاری در غربت زجر بیشتری دارد

۳

چوخ پاشایان چوخ بیلیمز، چوخ گزمن
چوخ بیلر

کسیکه زیاد عمر کرده باشد زهاد نمیداند،
کسیکه زهاد مسافرت کرده باشد زیاد
میداند
(سفرآموزنده است)

۲

دولانملقا یادلو لکه، کولمه ۳ وطن یا خنی.
برای گردش سرزمین بیگانه و برای مردن
وطن بهتر است.

۵

دو وارین دالیددا غربت دیر
پشت دیوار هم غربت است
(فراغتی که در داخل چهار دیواری منزل
میسر است در خارج از آن میسر نیست)

۶

سفر، محک داهی دیر
سفر سنگ محک است (شخصیت هر کسی
در مسافرت آشکار میشود)

۷

سیاست، فته باجی بیلیمز
سیاست مادر و خواهر نمی شناسد
(در سیاست تکالیف دوستی و خویشاوندی
مراعات نمیشود)

۸
غریت جنت اولسا، گینه وطن یا خشیدر
غریت ولو بهشت باشد
بازهم وطن بهتر از آن است

۹
قان الله، قانون ایله.
خون بکن (ولی) با قانون (ارتکاب بقتل بحکم
قانون جرم محسوب نمیشود.
سری که حاکم به برد دبه ندارد.

۱۰
قیشدا اکمکیر، یالدا اکمکیر یولاچیخما

در زمستان بی نان (بی توشه) در پائیز بی
کمک مسافرت نکن.

۱۱
نه قدر اوزاق اولسا، یول یاخشیدر؛ قدر
پیس اولسا، ال یاخشیدر.

هرچند دراز باشد راه (مسافرت بهتر است
هرچند بد باشد اهل (خانواده) بهتر است
(مسافرت ولو طولانی باشد ارزش دارد،
خانواده ولو بد باشد بازهم از نبودنش بهتر
است)

۱- ناامنی راهها و کمپایی آذوقه در بین راهها ایجاد میکرده که مسافرنها دست
جمعی و با همراه داشتن آذوقه صورت بگیرد.

فصل سوم

فرزند، والدین - شاگرد، معلم - منعم، راهنما - حق شناسی، حق ناشناسی

۱

آتا - آتا تخت یارادیب، بخت یارالما ییب. والدین تخت آفریده اند. بخت نیافریده اند (خوشبختی فرزند تنها بافداکاری والدین تأمین نمیشود بلکه بخت هم باید هاری داشته باشد - بخت و اقبال چیزی نیست که با سرمایه والدین بتوان بدست آورد.

۲

آتا - آتا جیره سیز بیر نوکر دیر لر. والدین نوکر بی جیره و مواجب هستند (والدین در خدمت فرزند خود توقع هیچگونه پاداشی ندارند)

۳

آتا - آتا سینا خیری اولمایانین، کیمه خیری اولا بیلر؟! کسیکه بوالدین خود خیری نداشته باشد به کی میتواند خیری داشته باشد؟! (انتظار خیر رسانی از کسیکه خیری بوالدین خود نداشته باشد بیهوده است)

۲

آتا - آتا، کیمچک تاری دیر لر. پدر و مادر خدای کوچک هستند. اطاعت والدین مثل اطاعت به خدا از واجبات است

۵

آتا اوغولا باغین قیدی، اوغول آتایا سالخیمین قیمادی!

طنز - پدر از بخشیدن باغش به فرزند دریغ نوزد، فرزند از بخشیدن خوشه ای از انگور آن به پدر دریغ ورزید!

۶

آتا اولمایان، آتا قدرین، آتا اولمایان آتا قدرین بیلمز. (فرزندان مادامیکه خود دارای اولاد نشده اند احساس والدین درباره خود را نمیتوانند درک بکنند)

۷

آتا بیلگی ایله، آدام بیلگی اولمالار.

بادانش پدر انسان دانشمند نمیشود:
از فضل پدر تو را چه حاصل؟!۹

۸
آتا چوره گی میدان چوره گی، اوغول
چوره گی زندان چوره گی.
نان پدر نان میدان، نان پسران زندان
(پدر در خرج کردن به خاطر فرزند دست و دل
باز است ولی در استفاده از مال فرزند رنج
میبرد)

۹
آتاین دعاسی، آتاین ناله سی!
دعای پدر و نفرین مادر (اثر قطعی دارد)

۱۰
آدمیزادا یاخشیلیق یوخدور.

به آدمیزاد خوبی کردن نیامده است
آدمیزاد در قبال خدمت و خیرخواهی دیگران
کمتر حق شناسی میکند)

۱۱
آرپادان بوغدادان الیم اوزولدو امیدیم
سنه قالدی داری خرمنی!
از گندم و جو دستم بریده شد امیدم بتو
مانده ای خرمن ارزن!
(از همه فرزندانم فقط بکوچکترین آنها
امید بسته ام)

۱۲
آزی بیلیمین، چوخودا بیلیم.
آنکه کم را نداند زیاد را هم نخواهد
دانست
(کسیکه در قبال نیکی اندک قدر شناس
نباشد در قبال نیکی زیاد هم قدر شناس نخواهد
بود)

۱۳
آغا جین میوه سین به قابیغین سویمما.
میوه درخت را بخور، پوستش را مکن

(بدی کردن به منعم خطاست)

۱۴
آغ دولانغیم ساغ اولسون آغ دووانغیم هی
بود و رگ لیر.

مچ پیچ سفید بندم سلامت باشد، روبند
سفید بندم پشت سر هم می آید
(برای من تنها پسر مهم است نه دخترانم
که تعدادشان اتصالا در تزايد است)

۱۵
آغلارلا آتام آغلار قالانی یالان آغلار.
اگر گربه کننده ای باشد مادرم است بقیه
دروغکی گربه میکنند
(غیر از مادر دلسوزی دیگران بی شائبه
نمی تواند باشد)

۱۶
آنا ایگهدین قالغانی دیر.
مادر سهر جوان مرد است.
مادر جان خود را سهر بلای فرزند میکند.

۱۷
آتا بالادان آیریلماز، مگر آیرالار.
مادر از فرزند جدا نمیشود مگر جداش
بکنند.
(جدائی مادر از فرزند ممکن نیست مگر
اجبار بادسیه ای در کار باشد)

۱۸
آتا حق تاری حق.
حق مادر در ردیف حق خداست.

۱۹
آناسیز اوشاق الوده خوار اولار! آناسیز
اوشاق چولده.
کودک بی مادر در خانه خوار میشود کودک
بی پدر در خارج خانه.
(عزت کودک در داخل خانه بوجود مادر
بستگی دارد و در خارج از خانه بوجود پدر)

۲۰

آنا سهندان قاباغا دوشن قولانی قورد
یئنه.

کره اسب از مادر جلو افتاده را گرک
میخورد.

(کودکی که در تحت حراست مادر نباشد
در معرض خطرات جدی قرار میگیرد)

۲۱

آنالی قیزین نوزو بو یولر؛ آنا سیز قیزین
سوزو.

دختری که مادر دارد خودش بزرگ میشود،
دختر بی مادر حرفش بزرگ میشود.

دختری که مادر شایسته داشته باشد شان
و عزتش بالا میرود، به دختری مادر شایسته
تهمت فراوان زده میشود)

۲۲

آنانین اوره سی یانار لایانین اله سی.

مادر را دل سوزد دایه را دامن
(دلسوزی مادر جنبه عاطفی دارد، دلسوزی
دایه جنبه مادی)

۲۳

آنانین ایلکی اولماقدان. داغلاردا تولکی
اولماق یا خئید.

از اولین فرزند مادر بودن در کوهها روباه
بودن بهتر است

(زندگی اولین کودک در ابتدا بعلت بی-
تجربگی مادر سپس در اثر لزوم توجه بیشتر
مادر به کودک بعلى در سختی و مشقت سهری
میشود)

۲۴

ات ایله دیرناق آراسینا گیرمه!

بین گوشت و ناخن قرار مگیر.
(از تفرقه انداختن بین والدین و فرزندان
بهریز)

۲۵

ات ایله دیرناق آراسینا گیرمه، ایگیلر چه یخار.
آنچه بین گوشت و ناخن قرار بگیرد میگذرد
و بیرون آید.

(نتیجه تفرقه اندازی بین والدین و فرزندان
شرمندگی و سرشکستگی است)

۲۶

ات ایله دیرناق ییر بیر یندن آیرماق اولماق.
گوشت و ناخن را نمیتوان از یکدیگر جدا
کرد.

تصدجائی انداختن بین والدین و فرزندان
بناکامی می انجامد)

۲۷

استا سینا کج بسا خانین سوزلرینه آغ
دوشر.

کسیکه با استاد خود کج نگاه کند به چشمهایش
سفیدی می افتد.

(بی احترامی یا استهزاء کردن به مربی
ناپسند و بدین است)

۲۸

اوچاغی کور اولماق.
کوراجاق بودن (از داشتن فرزند لایق،
ناامید بودن).

۲۹

اوشاغی اوخودار، آنالین کیمسی آنا-
نین کاساسی.

آنچه کودک را در تحصیل مولق میکند کیسه
پدر، کاسه مادر است.

(بیدریغ بودن پدر در خرج و مادر در
پذیرائی، عوامل مؤثر در موفقیت تحصیلی
فرزندان است)

۳۰

اوشاق آادان یقیم قالار، آادان یقیم
قالار.

كودك از پدر یتیم نمیشود بلکه از مادر یتیم میشود.

(كودك از فقدان مادر بیش از فقدان پدر افسرده میشود فقدان مادر بیش از فقدان پدر در آینده كودك مؤثر است)

۳۱

اوشاق، آتاسیندان گوجلوسونویلمز.
كودك زورمندی بالاتر از پدرش نمیشناسد
(كودك در قبال مشکلات فقط پدرش را قادر به حمایت از خود میداند)

۳۲

اوشاق بویولك، داش چینمك.
بچه بزرگ کردن (مثل) سنگ جویدن است.
(وظیفه تربیت فرزند سخت دشوار است)

۳۳

اوغلانسی آتاق اولعار، قیزی بازاردا ساتاق اولعار.

پسر را نمیتوان دور انداخت (ترك كرد) دختر را نمیتوان در بازار فروخت.

(از سررو بگردان شدن وسعادت دختر را فدای مادیات کردن درشان انسان نیست)

۳۴

اوشاغیم عزیز، گریه سی اونداندا عزیز.
فرزندم عزیز است، تربیت کردنش از آن عزیز تر است.

از انجام درخواستهای برخلاف مصلحت فرزند بخاطر جلوگیری از نقص تربیتش باید خودداری کرد)

۳۵

اوغول آغاچی قورو ما سین!
درخت پیری خشك مباد (والدینی که فرزند شایسته داشته باشند درمانده نمیشوند بی نام و نشان نمی مانند)

۳۶

اوغول اون دوردهاشینا جاتاندا، یهرلی آتا گرهك ویا یهر آلتینا.

پسر در رسیدن سن چهارده سالگی یا بر روی زین اسب شایسته است یا به زبرزین (پسر اگر تاسن چهارده سالگی شایستگی خود را نشان نداده باشد فقط پدرد باربری میخورد)

۳۷

اوغول خیرداسی، فوغول خیرداسی.
پسر كوچك نقل كوچك است (برای والدین شیرین ترین فرزند كوچكترین آنهاست)

۳۸

اوغول فراولدیو نئیلر دهده مالین بفراولدیو نئیلر دهده مالین.

فرزند اگر لایق باشد چه احتیاجی به دارائی دارد و اگر نالایق باشد چه احتیاجی؟

۳۹

ایت ساخلا، باشون گیمرسین!
سك نگهدار تاسرت را گاز كند (مشاهده دشمنی کردن با منعم تعجب آور است)
سگی را خون دل دادم که بامن آشنا گردد ندانستم که سگ چون خون خورد خونخوار میگردد.

۴۰

ایگیرت، امك ایغیرمز.
جوانمرد حق محبت با زحمت را گم نمیکند نادیده نمیگیرد.

۴۱

ایگیددیم ایگید اولون، گؤل دیبی اولوم اولون!

كاش پسر جوانمرد بار آید، ته بر كه خانه ام باشد
(پاداشتن فرزند شایسته كمبودهای دیگر

زندگی را میتوان ندیده گرفت)

۴۲

ایلانا، لوز بالاسی غنیم اولار.
مار را، بچه خودش دشمن می شود)

۴۳

بابا اولعادی، وبا اولتی!

بابا نشد و باشد!

(جد یا پدرش است که بجای منشاء خیر و
برکت بودن اسباب زحمت شده است!)

۴۴

بالا باشا بلادیر، اولعاسا کربلا دیر.
فرزند بالای سر والدین است اگر نباشد
کربلاست.

(داشتن فرزند اسباب زحمت فراوان است
نداشتنش زندگی را مصیبت بار میکند)

۴۵

بالا، جانندان شیرین اولار.

فرزند ازجان شیرین تر میشود.
(والدین حفظ جان فرزند خود را بر حفظ
جان خود مقدم میدارند)

۴۶

بالالی، بال یتمز.

آدم بچه دار غسل نمیخورد
(والدین در استفاده از لذایذ زندگی فرزند
خود را بر خود مقدم میدارند)

۴۷

بختیوی قوزدا سینا، اوغولدا قیزدا سینا.
بخت خود را در گردو بیازمای، درپسرو
دختر بیازمای (مغزدار بابی مغز درآمدن
گردو و نیز خوب یا بد بودن فرزند را
میتوان نشانه خوشبختی یا بدبختی دانست.

۴۸

بلدسیر یولاچیخان، یولون آزار.
کسیکه بدون راهنما براه افتد راهش را

گم میکند.

۴۹

دبوغسدام وار، دلمه، آنبسا رالوکو نجه!
اوغلولم وار دلمه، دارلعدادو شو نجه.

(کندم دارم) نکو تاربختن آن به انبار،
پسر دارم نکو تا در مضیقه قرار گرفتن
(مالکیت وقتی معرزمیشود که در تصرف
باشد فرزند وقتی نعمت محسوب میشود
که بمددکاری آزموده شده باشد)

۵۰

بوگون قیزین دویمین، صاباح دیرین
دوپر.

کسیکه امروز دخترش را نزد فردا بزانوی
خود میزند

(غفلت از تربیت دختر موجب رسوائی و
ندامت میشود)

۵۱

بیری بیلمین، مینی ده بیلمز.

کسیکه پاس ینک لقمه را ندارد پاس هزارش
را هم نخواهد دانست
(حق شناس بودن یا نبودن در قبال نیکی
دیگران بهمیزان نیکی بستگی ندارد)

۵۲

بیله نه، بیر لیکه.

حق شناس را ینک لقمه (کافی است). (همانند
مثل بالا)

۵۳

پیمچاق لوز دستسین کسر.

کارد دسته خود را نمی برد (ستیزه جوئی
بامنعم باحامی جایز نیست).

۵۴

پیر یوه داش آتیرسان!

به پیر (مرشد) خود سنگ می اندازی؟
(نافرمانی یا بدگوئی از کسیکه حق تعلیم

وارشاد دارد منطقی نیست)

۵۵

پس اولاد، بالیق سومو می در، نه آلماق
اولورنه اولماق.

اولاد بد مثل استخوان ماعی است (که در
گلو گیر کرده باشد) که نه میتوان بیرون
انداخت و نه میتوان بلعید.

اولاد بدداشتن درد بیدرمانی است)

۵۶

پنیس پشلی بالاسین دووارا وسته گوره و،
دللی: نه لن قربان او آغ بالدیزلاروا!
خرچنه بهه اش را روی دیوار دید و گفت
ما دوت بفرمان آن ساتهای سفیدت!
(شوخی- چگونه کودک باین سیاهی راسفید
وزبیا تصور میکنی؟)

۵۷

پیغمبر چراغی، قیزدان یانیب.
چراغ پیغمبر از جانب دختر روشن شده
است.

(غصه خوردن از جهت اولاد پسر نداشتن
بیمورد است)

۵۸

تابوت زینگر وی دیر.
زنگوله تابوت است (کودک خردسال داشتن
درس پیری فقط بدرد آویزان کردن از
تابوت خود بدرد میخورد)

۵۹

تاری، هیچ که پس اولاد و لرمه سینا
خدا به میچکس هم اولاد بد نهد.

(اولاد بدداشتن راحتی درباره کافران نیز
نباید روا دانست)

۶۰

توسباغیا بالاسی، هرکه لوز بالاسی.
لاک پشت را بچه خودش، هرکسی را بچه

خودش

(بچه هر انسان یا حیوان از نظر والدین خود
زیباترین بچه هاست)

۶۱

جنس مادیان، بالاسین دوشونده ساخلار.
مادیان نجیب کره اش را در سینه خود نگه
میدارد

مراقبت خوب مادر از فرزندش نشانه
نجابت وی است)

۶۲

چوبوغو پاش ایکن، اسمک گرهک.
چوب راتا تراست باید خم کرد.
تربیت در کودکی و جوانی آسان تر است

۶۳

چورهک بیلیمهن، چوره که چالماز.
کسیکه قدر نان و نمک را نداند به نان
(رفاه) نمیرسد.

۶۴

چوره گی، دیری اوستونده دیر.
نانش روی زانویش است. (کی است که از
نیکی و احسان استفاده کرد آنرا فراموش
میکند)

۶۵

خیرین گورمه دیگیم اوغولون، وایین گورسم
یا خشمدر!
فرزند کی که خیرش را ندیده باشم عزایش
را به بینم بهتر است.

(فرزند کی که خیری بو الدین خود نداشته
باشد مردنش بهتر است)

۶۶

دمده سیندن نه گل ددیم که بالا سیندان
نه گلاب دو نام!

از پدرش چه گلی چیدم تا از فرزندش چه
گلای بگیرم.

(جائیکه پدرش خیری برایش نداشت از
فرزندش چه انتظاری میتوانم داشته باشم)

۶۷

دوز چوره كه پلمین ایدمن ده آلهاق دیر.
آدم نمك شناس از سگ پست تراست.

۶۸

دوز چوره كه پشمیک.
نان و نمك خورده ایم (حق احسانی را که
بگردن همبگر دادیم نباید نادیده بگیریم)

۶۹

دوزویشیب، دوزلاغی بالیرما.
نمك را خورده نمگزار را آلوده مکن (بدی
کردن به منعم جایز نیست)

۷۰

دوغدوغوی بویوت، پیرینده دوغ!
آنها که زائیده ای بزرگ بکن سپس یکی
دیگر را بزای.

۷۱

زر قلدین، زر سر یلر.
قدر زر را زرگر می داند (قدر شناسی کار
هر کس نیست)

۷۲

ساخلا دییم یتم، دیشلیدی ائیم!
از یتیم نگهداری کردم گازم گرفت!
(از ملاحظه دشمنی بجای قدر شناسی در
حیرتم!)

۷۳

عقلوی لشك عقلمنه ولسن، آهار ار چیخار.
دار آهارالمیمینه.
اگر عقل با افکار خود را به عقل خربده می
ببرد به جویستان.
(از آدم نفهم نمیتوان انتظار راهنمایی
عقلانه داشت)

۷۴

قابل شامرد، استاد اولار، استادان.
شاگردها هم مهارت را از استاد خود یاد
میگیرند.

۷۵

قار نیمدا ایکن قانیمی یئر، چوله چیخانندان
جانیمی!

تا در شکم بود خونم را میخورد و از
وقتی که بیرون آمده جانم را!
(داشتن لرزند از اول تا آخر توام با
مشقتها و دلهره هاست)

۷۶

قار نیمدان چیخان قادا، کیمه گندیم
سندمن دادا!!

بلانی که از شکم خودم درآمده ای از تو
بیش کی دادخواهی بکنم؟!
چون دوست دشمن است شکایت کجا برم!؟

۷۷

قولان آت اولونجا، ییسی مات اولار.
تا کره ای اسب شود صاحبش مات میشود
(تربیت کودک تا بسن بلوغ خود والدین
را فرسوده و درمانده میکند)

۷۸

گل قلدین بلبل یلر، نه یلر هرده یواله!!
قدر گل را بلبل داند نه هر دیوانه ای.
(دالستن قدر نعمت از افراد عاقل و علاقمند
ساخته است نه از افراد دیوانه و بی احساس)

۷۹

مینم الیمین، دوزو یوخلد.
(به کسانی نیکی کرده ام که قدر شناس
نبوده اند)

۸۰

هامی قویون بالاسین چوخ ایتر، کله قویون
خورون چنبا دار!

هر گوسفندی بچه اش را دوست میدارد (منتها)
گوسفند پشم ریخته شورش را در می آورد!
(اظهار علاقه بنفرزند تا جایی بجاست که
زننده نباشد)

۸۱

هر کیمین بالاسی، کوز گوز و نده گویچک
دیو.

فرزند هر کسی به چشم خودش زیباست

۸۲

یا بوینوندا، یا قار نیندا!

یا در گردنش یا در شکمش!
(لحظه ای از زحمت بچه داری یا حامله.
بودن فارغ نیست)

۸۳

یا خشیلیغا یا مانلیق، کورانشیغه سامانلیق.
بخوبی بدی، بخرکور کاهدان.

(کسیکه درمقابل خوبی بدی بکند به خر
کوری مانند است که احساس قدرشناسی
از بحشوده شدن کاهدان را ندارد. قدر
نیکی را ندانستن نشانه نفهمی است)

فصل چهارم

زن، شوهر - دختر، پسر - كودك - خویشاوندان

(در برابر زن ضعف از خود نشان مده)

۲

آرواد بنا دیر، گیشی فله.

زن بناست مردکارگر.

(تلاش معاش بعهده مرد است نحوه استفاده

از آن بعهده زن)

۵

آرواد قوهومی، بالدان شیرین اولار.

خویشاوند زن از غسل شریتر میشود.

(از خویشاوندان زن در خانه شوهر با گرمی

بیشتری پذیرائی میشود)

۶

آرواد، حج قابیرقا دیر.

زن کج دنده است.

(طبع زن تمایل بیشتری به لجبازی دارد)

۷

آرواد مالی، ائشك س... دیر ائوقاپو.

سوندان آسلا لوب، بیر گیرنده آئینا دگر،

بیرده چیخاندا.

۱

آتا یله آروادا اعتبار یو خدور.

زن واسب را اعتباری نیست.

(به وفاداری اسب و زن نمیتوان اطمینان

داشت).

۲

آرواد اللدن دیر، اوغول بئلدن دیر،

آرادا قارداش تاپیلماز.

زن از بین مردم استه پسر از کمره در این

میانه برادر پیدا نمیشود.

(چون برای زن و فرزند عوض پیدا میشود

ولی برای برادر بادرین بودن والدین

عوض پیدا نمیشود بنابراین رعایت

حق برادر مقدم بر رعایت حق زن و فرزند

است).

۳

آروادا دیشووی سایدیرما!

امکان نده که زن دندانهايت را بشمارد.

دارائی زنك ... خراست كه بدر خانه
آوېرزان شده باشد يكبار هنگام ورود (بخانه)
به پيشانی برميخورد باردېگر موقع خروج
(از خانه)

(مردی كه معيشتش از درآمد زنش تأمين
شود دائماً از برخ كشيده شدن آن احساس
خفت ميكند)

۸

آرواد مالی، باش توخماغی.

دارائی زن، چماق مر (است)
(استفاده از دارائی زن برای مرد مایه
سرشگستگی است)

۹

آرواد مالی، قاب دسغالی.

دارائی زن دستمال ظرفشویی است.
(استفاده از دارائی زن مرد را چركين و
بی ارزش ميكند)

۱۰

آرواده بيليرداغدا دومان دير، الوده
او توروب حكمی روان دير

زن چه ميداند كوه مه گرفته است، در منزل
نشسته حكمش روان است.
(زن از مشكلات تأمين معيشت اطلاعی
ندارد فقط فرمان خرج ميتواند بدهد)

۱۱

آروادوار الويغار، آروادوار الويغار.
زنی هست كه خانه برهاميكند، زنی هست
كه خانه خراب ميكند.

(مرو سامان پيدا كردن بان كردن مرد بستگی
به كفايت بايی كفائتی زنش دارد)

۱۲

آروادوار قساردان سويوق، آروادوار
اوددان ايستی.

زنی هست از برف سردتر، زنی هست از

آتش گرمتر.

(زنان در شهوت رانی راه افراط و تفریط
می پیمایند)

۱۳

آروادی اری ساغلار، پنیری دری.

زن را شوهرش نگه میدارد پنی را خيك.
(زنيكه شوهر شايسته نداشته باشد روبه
تباهی ميرود)

۱۴

آروادی پيس اولانين، ساققالی تئز آغارار.
مردی كه زن بد داشته باشد ريشش زود
سفید ميشود.

(مردی كه زن شايسته نداشته باشد طراوت
جوانی را زود از دست ميدهد)

۱۵

آروادين آخير حيلهسی، آغلاماق دير.
آخرين حيله زن گريه كردن است.

۱۶

آروادين عصمتی، كيشی يئن گهرلی.
از زن عصمت از مرد غيرت (مطلوب است)
(زندگی زناشویی بر پایه عصمت زن و
غيرت مرد استوار می ماند)

۱۷

آروادين قاریسی، ایکی الی یا پشار.
زن سالخورده دودستی میچسبد
(زنان سالخورده در عشق حرص ترند)

۱۸

آروادين بالاغی سغنی قویار كيشی نین یا-
لاغی، با ققال دوگانی آچار.
زن دله سمنو میگذارد، مرد دله دكان بقالی
باز ميكند

(مرد یازن دله و شكمو بكاری هوس
میورزند كه چیزی دم دست برای خوردن
داشته باشند)

۱۹

آرواد یو خوسو، یا نا پورار.

روپای زن برعکس تعبیر میشود (زن در آرزوهای خود امکانات را در نظر نمیگیرد)

۲۰

آرواد پیخان الوی، فلکنه پیخا ییلمز.

زن نا اهل چنان خانه خراب میکند که روزگار هم نمیتواند آنچنان خراب بکند.

۲۱

آغا بورج اللر، خانیم خرج.

طنز - آقا قرض میکند خانم خرج (زن در خرج کردن امکانات مرد را در نظر نمیگیرد)

۲۲

آغاچا باثا ووردولار، دلدی سایی لوزو - ملن دیر!

درخت را تبرزدند گفت: دسته اش از خودم است: از ماست که بر ماست!

۲۳

آغاچی، لوز ایچیندن قورت ییلمز.

درخت را از داخل خودش کرم میخورد (ضرر و زیان از خودی بیشتر میرسد تا از بیگانه): کرم درخت از خود درخت است.

۲۴

آغا جین قوردی لوز ایچیندن قورم.

کرم درخت از داخلش تولید میشود. (منشاء دشمنی بیگانگان خیانت نزدیکیان است)

۲۵

آغا گیتیریر نوغالا، خانیم سالیمر چووالا!

هرچه آقا نواله (تنقلات) می آورد خانم می اندازد به جوال (هرچه آقا خوراکی می آورد خانم میریزد توی شکمش)

۲۶

آیری قارداش، یادقوتشو

برادرانی که از همدیگر دوری میکنند (مثل خویشاوندان یا همسایگان نا آشنا هستند)

۲۷

آهی - او یو درایریم، دیر، دهه - دهویه دیر الویم دیر.

ولو خرس و مرس هم باشد شوهرم است، ولو کلبه کلبه هم باشد خانه ام است.

(شوهرم هر چند بی ریخت و خانه ام هر چند محقر باشد چون متعلق بمن است خوب است)

۲۸

الل، دلی سین چوله آتماز.

اهل دیوانه خود را بیرون نمی اندازد. (طرد کردن منسوبین بجرم دیوانگی جایز نیست)

۲۹

الو دولو، الشیک یاریم!

خانه بی بیرون نصفه! (تعداد عائله اش خارج از اندازه است)

۳۰

ارآلانی الل آتار، اردولانی الل دولار.

زنی را که شوهرش طرد کرده باشد مردم نیز طرد میکند

(زنی که مقبول شوهرش باشد مقبول اجتماع نیز خواهد بود)

۳۱

ار آروادین ساواشی، پای سونونون یا - غیثی.

دعوی زن و شوهر مثل باران تابستان است (دعوی زن و شوهر مثل باران تابستان تند ولی زودگذر است)

۳۲

ار الوی، ادب الوی. (خانه شوهر - خانه ادب است)

(در خانه شوهر نمیتوان مثل خانه پدری
بی تکلف و بی ملاحظه زندگی کرد)

۳۳

ار، ارین گوزگوسی دیر.

شوهر آینه شوهر است.

(خلق و خوی زن نشوئی را از دیگر زن و
شوی باد توان گرفت)

۳۴

ار، ایلك ما پی دیر، دوگون دوشه آچیلماز،
شوهر مانند نخ ابریشم است اگر گره بخورد
باز نمیشود

(برطرف کردن کدورت مانند شوهر کار
مشکلی است)

۳۵

ار باشیندان چورهك، داغ باشیندان دومان،
اسكك اولما سین!

از سر شوهر نان از سر کوه مه کم مباد
(برکت و صلح و صفا وقتی حاصل میشود که
نان آور خانه شوهر باشد)

۳۶

ار چوله اولسون، چوره گی الوده.

شوهر در خارج از خانه باشد نانش در داخل
خانه

(از مرد تلاش معیشت در خارج از خانه
مطلوب است نه خانه نشینی):

شوهر شغال باشد آردش در تنگار باشد.

۳۷

اوشاغا ایش بویور، دالی سوجایو سور.

بکودک کار بنرما از دنبالش بدو

(کار رجوع کردن بکودک زحمت خود را
زیادتر کردن است)

۳۸

اوشاغین شعور سوزو، بول اوسته اولورار.

کودک بی شعور سر راه می نشیند

خود را در معرض حوادث قرار دادن کودک
نشانه بی شعوری وی است
(کودکی که بی شعور باشد به گدائی می کشد)

۳۹

اوشاق، الوین یارا شیئی دیر.

کودک زیب و زیور منزل است.

۴۰

اوشاق اولان لیره، غیبت اولماز،

جائیکه کودک باشد غیبت نمیشود.

(کودک با شیرین کارهای خود مجال غیبت
بهاضری در مجلس را نمیدهد)

۴۱

اوشاق، سور دوگون گوتورور.

کودک آنچه را که به بیند بر میدارد (بخطا
میسپارد)

(وضع خانواده و اجتماع در تربیت کودک
اثر قطعی دارد)

۴۲

اوشاقلی الوده، هوهك دسته نی گوندن
آسارلار.

در خانه ای که کودک باشد هاون و دسته را

از آسمان (از سقف) می آویزند

(اشیاء شکستی و خطرناک نباید در دسترس
کودک قرار داده شود)

۴۳

اوشاق، وادی - یوخدی بیلمز.

کودک هست و نیست نمی فهمد.

(کودک بر آورد خواستهای خود را بدون
توجه با امکانات طلب میکند)

۴۴

اوشاق، بیخیلا بیخیلا بویورور.

کودک با زمین خوردنهای متوالی بزرگ
میشود.

(از زمین خوردن کودک نباید نگران شد)

چونکه موجب تقویت وی میشود)

۲۵

اوغولاله دوشر، قارداشاله دوشمر.

فرزند بدست می آید برادر بدست نمی آید
(تکالیف مربوط به برادر بر تکالیف مربوط
به فرزند اولویت دارد)

۲۶

ایت ایلخیمی، کوپک سوروسوا

گلله سک، رمه سک فر
(تعداد عائله اش از کوچک و بزرگ خیلی
زیاد است)

۲۷

ایشن آرتار، دیشن آرتارا

از کار فزونی نمی باید از دندان فزونی
می باید.

(ثروتش از زیاد کار کردن فزونی نیافته بلکه
از نخوردن (از خرج نکردن) فزونی یافته
است و یا بدون اینکه درآمد کارش زیاد
شود نانخورش زیاد شده است)

۲۸

باجاناق باجانای، سورلنه، قاشینمادوتار.

همریش چو همیش به بیند خارش میگیرد
(دردار همزلف حس رقابت را تحریک
میکند.)

۲۹

بالالی ائو، بازار دیر؛ بالاسیز ائو مزار
دیر.

خانه باکودک بازار است، خانه بی کودک
مزار است.

(محیط خانه در بودن کودک از شلوغی و
نبودن کودک از سکوت ناراحت کننده است)

۵۰

بالا آغاج کمردی، سایی آغاج اولما-
سایندی.

تبر درخت نمی برید چنانچه دسته اش از
چوب نبود: آزماست که برماست

۵۱

بالا چالانین یانیندا دور، نهوی آلانین
یانیندا دورما!

نزد تبرزن بایست، نزد کسیکه بامادرت
ازدواج کرده نایست.

(التخار بوجود ناهدری که پادآور بیوفائی
مادر است خود را تحقیر کردن است)

۵۲

بئله اوتوران آروادان، اوغول اولعازا

از زنیکه اینچنین می نشیند پسر (متولد)
نمیشود

(میل به بیکار نشستن زن حامله نشانه دختر
زائیدن وی است نتیجه اعمال در کار به نتیجه
مطلوب هم رسیدن آنست)

۵۳

حمامدان چیخانین اری اولاسان، سفردن

گلله نین آروادی

کاش شوهر زنی باشی که از حمام می آید
و یا زن کسی باشی که از سفر برگشته است
(زن در مراجعت از حمام بهترین وضع ظاهری
خود را دارد و مرد در مراجعت از سفر
بهترین سوغاتی را برای زنش همراه می
آورد)

۵۴

حمامدان گلیرسن گشتارین الوینه، پالتار

یومالقدان گلیرسن گنتدهن الوینه.

اگر از حمام میایی برو بخانه شوهرت، اگر
از رختشویی میائی برو بخانه پدرت.

(از ناهاک و نامرتب بودن زن اگر در خانه
پدری عیب گرفته نشود در خانه شوهر عیب
گرفته میشود)

۵۵

خالا الوینه دادانان، ارالوینده دایالمار.
زنی که بخانه خاله اش عادت کرده باشد در
خانه شوهر قرار نمی گیرد.

(. . . بخانه شوهر خیری نمیدهد)
(اینکه بیشتر وقت خود را در خانه خویشاوند
بگذراند که بانوی خوبی نمیتواند باشد)

۵۶

دایی ایله داغا، عمی ایله باغانت.

با دایی به کوه، با عمو به باغ برو.
(دایی در دشواریها، عمو در خوشیها بیشتر
بدرد میخورد)

۵۷

دشمنین دشمنی، سنین دوستون اولار.

دشمن دشمن دوست تو میشود
(شوخی- از آنجائیکه هر فرزند دشمن پدر
خود محسوب میشود پس نوه تو که دشمن
پسرتو است دوست تو میباشد)

۵۸

دولتله ده وه، اولادلاردا نوه.
بین ثروتها شتر. بین اولاد نوه (بهترین
است)

۵۹

ده وه لر نکلدر بیر- بیریندن اولراق اولالا-
سالاردا بیر بیرین گوزدن قویمازالار.
شترها هر قدر دور از هم بچرند همدیگر را از
نظر بدور نمی دارند (اختلاف شخصیت نباید
مانع از توجه به خویشاوندان باشد)

۶۰

سویون شیقیلد سیندان، آروادین زیقیللی-
سیندان قورخماق گرهك.

از صدای شرشر آب (جاری) و از زق و
زق زن نباید ترسید

(از صدای ملایم جریان آب که دلیل کم

عمق بودن آن و آه و زاری زن که عادت
طبیعی وی است نباید نگران شد)

۶۱

عقرب العمر اقربايه، اقرباين التديگين!
عقرب به خیلی نزدیک شدگان آنچنان
(ستم) نمیکند که خویشاوندان همدیگر
ستم میکنند؟

(ستم خویشاوند دردناکتر از نیش عقرب
است)

۶۲

قارداشیم باغ اولسون، خاتونی گزوه نسین.
کاش برادرم سلامت باشد، خانمش به وی
بیالد

(ابراز احساسات زن برادر تأثیری در علاقه
و همبستگی بین برادران نمیگذارد)

۶۳

قاین آنالین پامبوق یوماغی رفدن دوشه،
گلننن باشین یارار.

اگر کلاف پنبه ای مادر شوهر از طاقچه
بافتد سر عروس را می شکند

(تذکر مادر شوهر ولوملایم و محبت آمیز
هم باشد به عروس بر میخورد)

۶۴

قاین آنان، سنی چوخ ایعتیر میش.
مادر زنت ترا خیلی دوست میداشته.

(شوخی- از اینکه سهمی از غذا نصیب شد
معلوم میشود که مادر زنت ترا دوست
میدارد)

۶۵

قاین خاتونلارین چارشاب- جورا پیدا
بو قچادا دوغوشولر.

چادر سیاه و جوراب جایها در بقیه هم
باهمدیگر نزاع میکنند

(موردی پیدا نمیشود که زن برادرها با

همدیگر چشم و هم چمنی نداشته باشند)

۶۶

قودوق بویودو چولوبویو مدی.

کره خر بزرگ شد جلش بزرگ نشد.
(شوخی-لباسهای قبلی کودک در اثر بزرگ شدن خودش برایش تنگ شده است)

۶۷

قوهوم آجیسی، قوون آجیسی.

خویشاوند تلخ، خربزه تلخ
(بدی دیدن از خویشاوند غیر منتظره و دردناکتر است)

۶۸

قوهوم قوهومون آئینیسه، سوموگون
چوه آماز.

برادر با خویشاوند ولو گوشت برادر
با خویشاوند رابخورد استخوانش را دور
نمی اندازد

(بدی خویشاوند با برادر در حدود رعایت
منافع خودش میتواند باشد)

۶۹

قوهوقوهومی س...، پادلو لوسونون گورون.

خویشاوند خویشاوند را می... بیگانه
گور مرده خودش را
(اغفال از آشنائی ناشی میشود نه از
بیگانگی)

۷۰

قوهوم گلمیه-گلمیه، پاداولار، پادگله-گله
قوهوم اولار.

خویشاوند با قطع رابطه متمادی بیگانه
میشود، بیگانه با برقراری ارتباط دائمی
خویشاوند میشود (برقرار کردن رابطه
ایجاد علاقه میکند و قطع رابطه ایجاد بی-
علاقگی-خویشاوند پاییکانه بودن بعمل

۱- طرز تفکر در دوران انحطاط زن.

بستگی دارد نه بعنوان خالی)

۷۱

قوهومونان قوهوملوق اللهه!

باخویشاوند خویشاوندی مجدد مکن- (در
خویشاوندی چند جانبه اختلالات فردی
دامنه پیدا میکند)

۷۲

قیز بادامدیر، بالاسی بادام ایچی.

دختر بادام است فرزندش مغز بادام
(نوه دختری از خود گرامیتر گرفته میشود)

۷۳

قیزین اولدو، قیزمیزی دونوی
چیخارت!

تا دختر دار شدی لباس فرمزت را دریاور
(دختر زائیدن بفهمم دوران جوانی را از
دست دهی است)

۷۴

قیزی دویغ، بشیکنه بوغ!

تا دختر را زائیدی در گهواره خفه اش کن
(شوخی- دختر داری از بدو تولدش تا پایان
عمر برای مادر مایه نگرانی و درد سراسر است)

۷۵

قیز یوکو، دوز یوکو.

بار دختر، بار نمک (است)
(تکالیف دختر داری ظاهر آسبک بنظر میرسد
باطناً خیلی سنگین است)

۷۶

کورپودن کنچنده، یان پانا ده ییبلر.
موقع گذشتن از پل پهلو به پهلو خورده اند
(خویشاوندی بسیار دوری با همدیگر دارند)

۷۷

کیمیسی عمیم، کیمیسی دالیم، هامیسنندان
آلشام پاییم!

بعضی عمویسم، بعضی دائیم. از همه شان
نصیب خود را گرفته‌ام؟
(طنز - از وجود خویشاوندانم بقدرکالی
بهره‌مند شده‌ام)

۷۸

گزه من آرواد دان، آرواه اولمار.
از زن دوره گرد زن نمیشود

(زنی که بیشتر وقت خود را در خارج از خانه
بگذراند کدبانوی خوبی نمیتواند باشد)

۷۹

گل سولاندا، نوزدیمنه لوکولور.

گل وقتی بزرگ شده شود بهای خودش میریزد
(افراد هنگام درماندگی و پریشانی به منسوبین
خود پناه می‌آورند)

۸۰

گولولویه گون بوخدور، ظلماتدا دیر
لوگنلی.

هو و دار را روز (خوش) نیست در ظلمات
سر میرد ناتنی دار
(زندگی زن هو و دار و ناتنی دار در ناراحتی
سری میشود)

۸۱

من یغیرام چیغین-چیغین، قجه ولریو
کوربا توربا!

من مشت مشت جمع میکنم، قجه کیسه کیسه
می‌بخشد.

(زن نااهل و بی کفایت اندوخته شوهر را
در راه هوس بازی از بین میرد)

۸۲

لکیت آروادی اولانین، بیر جیریق قومانی
گرمه.

کسیکه زن اکبر داشته باشد يك تنیان
پاره باید داشته باشد)
(شوهر زن اکبر باید لباس کهنه‌ای برای
پوشیدن در منزل و پرداختن بکار نظافت
منزل داشته باشد)

۸۳

هله گوگون ایله قایی آچمامیان!

هنوز با کونت در باز نکرده‌ای
(هنوز از مشکلات عائله‌داری اطلاعی
نداری)

۸۴

هور کولمه پنجه ساناماق اولمورا!

تا رم داده نشود نمیتوان شرد
(تعداد عائله‌اش بقدری زیاد است که تعیین
تعدادش به آسانی ممکن نیست)

۸۵

باخشی آئین، باخشی آروادین، قاداسینی
آلعالی! یامان آئین، یامان آروادین،
نوخداسینی وورمالی.

درد و بلای اسب خوب وزن را باید بجان
خوب پذیرفت، اسب بد وزن بد را باید
لگام زد.

۸۶

یادقوهوم، نوله نه جک یاد اولار.

خویشاوند بیگانه مفت تادم مرگ بیگانه
میباند

۸۷

یاد یاریاجان، قوهوم دیبینهجن.

بیگانه تا نیمه راه، خویشاوند تا پایانش
(خویشاوند در تحمیل خواست خود
بملاحظه‌تر از بیگانه میشود و یا: دیگران

۱- مرد عائله‌مند چون معمولاً موقع برگشتن بمنزل دستهایش درگیر لوازم منزل و
احتیاجات افراد عائله‌اش میباشد ناچار در را باید بانشار دادن کفل خود باز بکند.

اگر رفیق نیمه راه هستند خویشاوندان
همیشگی هستند)

۸۸

یاغ یاغنیان قاپنار، آرادا یارما قوروقلار.
روغن باروغن میجوشد در با این میان بلغور

خشك می ماند.
(خویشاوندان یا افراد هم کف باردیگر با
هم کنار می آیند در میانه کدیکه باعث تفرقه
بوده محرومیت میکشد)

•

فصل پنجم

ازدواج، طلاق - بیوه، هوو، فاسق، عروسی...

۲

آرواد آلدین پیربلا، اولدان اولدی بیر
بلا، هی بلادی هی بلا!
زن گرتی بك بلا، ازوی (متولد) شد
بلای دیگر. بلا پشت سر بلا!
ای گرفتارو پای بند عیال
دیگر آسودگی نبود خیال!

۵

آرواد بلادی، هنج الو بلاسیر اولماسین!
زن بلاست، هیچ خانه ای بدون این بلا
نباشد!
(ازدواج با همه مشکلاتش بك امر ضروری
است)

۶

آرواد بو شایان، اوستونه بیر آد لویار.
کسیکه بخواهد زنش را طلاق بدعد عنوانی
برویش میگذارد
کسیکه تصمیم به طلاق دادن زنش گرفته

۱

آت آلماعا جاهل گونند، قیز آلماعا اهل.
برای خرید اسب شخص جوانی را بنرست
برای خواستگاری از دختر، سالمندی را

۲

آج، آجی آلا، لله لون تور مدیر.
گرسته چو گرسته ای را بگیرد (اولاد)
بیمایه تولید میکند
(از ازدواج دو بیمایه کودکانه بی مایه تری
وجود می آیند)

۳

آرپا چوره گی تورش ایران، قارنیمی
خراب الله دی؛ یانی قودوقلی دول آرواد،
الویمی خراب الله دی!

نان جوین و دوغ ترش شکم را خراب
کرد، زن بیوه کرده دارخانه ام را خراب کرد.
(زندگی با زن بیوه بجه دار توأم با فقر زندگی
طاقت فرسانی است)

باشد مطلبی را براستی یا بدروغ بهانه قرار میدهد - آدمی برای آنکه عمل خود را موجه جلوه بدهد عنوانی برای آن می تراشد

۷

آروادلار هامیسی آغ-آیباقی، دلیمینی
سنچمک اولماز؛

قارقالار هامیسی قاپقارا، قاریسینی سنچمک
اولماز.

زنان همه شان سفید و سفید دهبانده اش را نمیتوان تمیز داد - کلاغها همه شان سیاه و سیاه پیرش را نمیتوان تمیز داد (تشخیص زن خوب بحکم ظاهرش مثل تشخیص پیر یا جوان بودن کلاغ کار بسیار بسیار مشکلی است - از ظاهر رن نمیتوان بباطن وی پی برد).

۸

آروادین گوجیگین آل، ایشلک چیخدی
بختووه.

زن خردسال بگیز چنانچه کارا هم در بیاید
چه بهتر.

(محبت بی شائبه زن خردسال به کاردانی و بی برتری دارد -

برای مرد همسر کم سن و سال اختیار کردن بهتر است و لو کار آمد نباشد زیرا چنین زنی قابل تربیت میباشد).

۹

آروادین گویچه یین آل، ایشلک چیخدی
بختووه.

زن خوشگل بگیر اگر کارا هم در آمدش انس
آورده ای.

(زیبائی زن بکاردانی وی برتری دارد).

۱۰

آغام بیر خالین آللی، دعوانی سالتین آللی.
آقایم خاتونی گرفت دهوا را خریداری کرد

(ازدواجی است که باعث اختلاف و عذاب دائمی شده است).

۱۱

آغمن آدی وار، قوه لین دادی.

سفید نام و عنوان دارد سیاه مزه دارد؟
(سبزه رویان ملیح تر از سفید رویان هستند،
همیشه زن را نباید بخاطر رنگ و روی وی
نادیده گرفت).

۱۲

آلما آروادین دولونو، یا نیجا گلر قولونو.
زن بیوه نگیر چونکه همراه وی کره ای
می آید.
(زن بیوه بچه دار گرفتن موجب سلب آسایش
میشود).

۱۳

آناسینا بلخ قیزین آل، قهر اغینا باخ
بنزین آل.

مادرش را بنگرد دخترش را بگیر کنارش را
به بین گریه اش را بغیر.

(از ملاحظه رفتار و خصوصیات مادر میتوان
بصفات و خصوصیات دخترش پی برد).

۱۴

آهیلا گنمن، قویروق یشلر؛ جاهیلا
گنمن، یوموروق.

زنی که با میان سال ازدواج بکند دنبه می خورد
زنیکه با جوان ازدواج کند مشمت می خورد.

(آسایش زن در ازدواج با مرد مجرب بیش
از ازدواج با مرد کم تجربه و زورگو
است).

۱۵

الشه گنمن دالیش.

از خر صحبت بکن - (صحبت از موضوع
عروسی برای جوان خوش آیند است).

پاورقی در صفحه ۳۷

۱۶

ال آغرینا باخان، آروادین تتر بوشار.
آدم دهن بین زنش را زود طلاق میدهد.
(زن طلاق دادن روی سعادت دیگران جایز
نیست آدمی نباید دهن بین باشد.)

۱۷

آله باخما، دونابا خما، ایچینده کی جانا باخ.
به هیکل و لباس منگر بجان (بروحیه)
درون آن بنگر.
(در انتخاب همسر خصوصیات روانی و
سلامتی را باید در نظر گرفت نه لباس و
ظاهر را)

۱۸

ارسیز آرواد، جلوسیز آت کیمی دیر.
زن بی شوهر مثل اسب بی لگام است.
(زن بی شوهر با بی قیدی بهر جا که بخواهد
میرود)

۱۹

ار گرهه، تتر گرهه.
شوهر باید، زود باید
(در شوهر اختیار کردن تأخیر جایز نیست)

۲۰

اصیل آل چیرکین اولسون، بد اصیل گوزل
آلما !
بانهیب ازدواج بکن اگر چه زشت باشد
باز برای نانهیب ازدواج مکن

۲۱

اصیلی آلاماق چتین دیر، ساخلاماق آسان.
نجهیب را گرفتن مشکل است نگهداشتن
آسان

(زن نجهیب به آسانی تن باز دواج با هر کسی
نمیدهد ولی وقتی ازدواج کرد در مدارا
باشوهر مشکلی پیش نمی آید)

۲۲

اوغلون سئوهن گلینین اولار، قیزین سئوهن
کوره که نین.

کسیکه پسر به پسندد عروست میشود،
کسیکه دختری به پسندد دامادت میشود.
(ازدواج با محبت واقعی یکی از طرفین
پایدار می ماند)

۲۳

اوغلور قیز آختارینجا، قیزیوا اوغلان
آختار.

بجای دختر جستجو کردن برای پسر
برای دخترت پسر جستجو کن
(دختر در ازدواج بیش از پسر بیاری و
دخالت والدین احتیاج دارد)

۲۴

او قلد قویلدوم گلینی، لورو اوواللی
الینی.

عروس را آنقدر بحال خودش وا گذاشتم
تا خودش دست دراز کرد.
(غنلت از توجه لزوم به نیازمندیهای
نزدیکان حق احترام و ملاحظه کاری آنانرا
از این میبرد)

۲۵

اولدورلور باریشانین، سو گوشوده سلام دیر.
آنکه ستاره اش آشتی کرده لعشش نیز بمنزله
سلام دادن تلقی میشود
(از محبوب بدی دادن و بدی شنیدن هم

→ ۱- شبی ملانصرالدین و زنتی درباره جشن عروسی فرزندشان صحبت میکردند و قرار
نهائی بر این شد که از محل فروش خر ملا - ترتیب جشن عروسی هر چه زودتر داده شود؛ پس
ملا که از زیر لحاف این گفتگو را شنیده بود چند روز منتظر ماند و چون دید از ماجرای آنشب
خبری نیست بمادرش گفت: (انشکده ن .

خوش آیند است)

۲۶

اولدوزو باریشمازین، سلامه‌دا سو گوش‌دیر.
آنکه ستاره‌اش آشتی نپذیرفته است سلام
گفتش هم فحش تلفی میشود
(وقتی بین زن و شوهر توافقی باطنی نباشد
نیکی و محبت هم اثر سوء می‌بخشد)

۲۷

اولدن، اولدوز لاری باریشماییب.
از ابتدا ستاره‌هایشان آشتی نکرده
(از بدو ازدواج، توافقی اخلاقی ندارند)

۲۸

اویناشا امید اولان، یالقوز یاتار.
کسیکه بامید فاسق باشد تنها می‌خواهد
(امید بستن بوعده حمایت یا محبت دیگران
بناکامی می‌انجامد)

۲۹

اویناش، ار اولمار.
فاسق شوهر نمیشود (کسیکه عامل انحراف
زنی شده باشد نمیتواند برای او شوهر
دائمی و مطمئن باشد)

۳۰

اویناشدان کلپ، ار باشی یاریر.
از نزد فاسق برگشته سر شوهر را میشکند
(تندخویی و زبان درازی با وجود خطا-
کاری، تعجب آوراست)

۳۱

اویناشینتا سووه‌نن آرواد، ارسیز قالار.
زنی که به امید فاسق خود باشد بی‌شوهر
میمانند

(کسیکه گول وعده بیگانگان را بخورد
دوستان واقعی خود را ازدست میدهد)

۳۲

ایکی آروادلی کیشی، منجه خامیز یاتار.

مرد دوزنه شب بی‌شام می‌خواهد
(مردی که دارای دوزن باشد رفاه و آسایش
نخواهد داشت)

۳۳

ایکی آروادلی کیشین، الوی سوپورو.
لله میش قالار.

خانه مرد دوزنه جارو نشده میماند.
(خانه‌ای که مشغول متعدد داشته باشد وضع
شلوغی خواهد داشت)

۳۴

ایکی قاریلینین دونو یرتیک قالار.
قبای مرد دوزنه پاره میماند.
(داشتن دوزن موجب بی‌سروسامانی می-
شود)

۳۵

ایکی گولول یراولسا، کیمین اوناسوزی
وارا!

اگر دو دلی یکی باشد کی میتواند به آن
حرلی (اعتراضی) داشته باشد؟
(ازدواج یا معامله‌ای که با طیب خاطر
طرفین صورت گرفته باشد ابرادی ندارد)

۳۶

کوزوندن آشاغادان قیز آل، کوزوندن
بوخاریا قیز و کره!
از طبقه پائین‌تر از خود دختر بگیر به بالاتر
از خود دختر مده

(در ازدواج برتری خانوادگی مرد به صلاح
مرد و ضرر زن است)

۳۷

بابلی-باین لاپماسا، پس کتجر آخیر گونی.
(کسیکه زوج یا معاشر مطابق با سلیقه خود
را پیدا نکرده باشد روزهای آخر عمرش
بصورت بدی سپری میشود)

کبوتر با کبوتر باز با باز

کنده جنس با همجنس پرواز

۳۸

با خدین یارین یار دگیل، لرکین قیلماق عار دگیل.

اگر دیدی بارت یار (مناسب) نیست ترک کردنش عار نیست

۳۹

باشوا کولده توگون، اوجا پتر توك.

حتی اگر بخوامی بمرت خاکستر هم بریزی از نقطه‌ای که بلند است بریز خانواده نجیب ولو گران تمام شود مقرون بصلاح و صرله است

۴۰

بورك د گيلم، باشندان باشا قویولام!

کلاه نیستم که از سری سری گذارده شوم! (حرمت و شخصیت زن در قبول ناملاهیات خانه شوهر با قبول نامزد اولیه است زود زود شوهر با نامزد عوض کردن شخصیت زن را از بین میبرد)

۴۱

ییر جوخام وار آتارام، هاردا اولسا یاتارام.

پالتوئی دارم می اندازم (بهن میکنم) هر کجا باشد میخوابم.

(برای آدم مجرد نداشتن خانه و کاشانه مشکل مهمی نیست):

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست.

۴۲

ییرسوبای اوغلان، ییرمعیل یورغان.

يك پسر مجرد يك لحاف بی روئی و آمتری (برای جوان مجرد محرومیت از تجملات زندگی مسئله مهمی نیست)

۴۳

تکلیك، تاریا یارا شیر.

تنهائی بخداوند زیبنده است.

مجرد زندگی کردن برای انسان زیبنده نیست

۴۴

ییریندن سورو شولارهارا لیسان؟ دلی: هله اولونمه میشم.

از یکی پرسیدند کعائی هستی؟ گلت: هنوز ازدواج نکرده‌ام (معل سکونت دائمی مرد پس از ازدواج بیل زنش انتخاب میشود)

۴۵

تاری ایکی گول ولرب، ایکی گوزه باخماق اوچون.

خدا دو چشم داده برای نگاه کردن بدو چشم (بیش از يك زن داشتن کار غیرطبیعی است)

۴۶

داش قیزلار باغرینا، همیشه اك یاتارلار. سنگ به آغوش دختران که همیشه تنها میخوانند

(در رنج تنهائی بسر بردن حیف است و پاکیکه بایک مشکل از میدان پدر می رود باید از کسانیکه دائماً با مشکلات می جنگند عبرت بگیرد)

۴۷

ددمین اوجا غیندان دیر، گلینی گولهین چیغیر!

(از اجاق پدرم است که عروشی بسیار خنده کن سبکسر درمی آید.

(خانوادگی از حیث داشتن هروس برارنده و باوقار شانس خوبی نداشته ایم)

۲۸

دگیرمانین پری، ایکی گونونون اری.
(مرد دوزنه مثل پره آسیاب بادی دائماً
سرگردان است) مرد دوزنه پره آسیاب
است

۲۹

دول آروادین دیواری، آلیاق اولار.
دیوار زن بی شوهر کوتاه میشود
(بمن بی شوهر نهمت زیاده زده میشود)

۵۰

دو سه گور اللهه، کله آیلماز.
تا ماده گاوجوان چشمک نزد گاو نرجوان
نمی جهد
(تادختر اظهار میل نکرده باشد پسر قصد
تجاوز نمیکند)

۵۱

سجن، سنجه لیگه دوشر.
کسیکه قصد انتخاب بهترین را بکند به
بهن دان می افتد
(مشکل پسند گرفتار همسر ناهاب میشود)

۵۲

سوبای گوزو ایله قیز آلتا، گلین سوزو.
ایله بنر آلتا.
از دید فرد مجرد دخترنگیر با حرف عروس
کرباس نگیر
(در ازدواج و خرید از فکر و تجربه
جهان پدما باید استفاده کرد)

۵۳

سوبایلیق سلطانلیق دیر.
تجرد پادشاهی است.
(آدم مجرد زندگی را هر طور که خودش
به پسندد میگذراند)

۵۴

سومو گوی ایت سومو گونه قاتا !

استخوانت راه استخوان مگ مخلوط نکن
(خویشاوندی با آدم ناهاب به اصالت
خانوادگی خود لطمه زدن است)

۵۵

طوی بورجو ایله، الو آلتاق بورجون،
لاری پتیرر.
قرض عروسی و قرض خرید خانه را خدا
میرساند

۵۶

طویدا، کسه نین باشین سیزی ایله باغلا.
رلار.
در عروسی سرکیسه را با علف می بندند (شل
می بندند)
(عروسی و کندی با هم جور در نمی آید)

۵۷

طوی دینبیلرکه، آدامین باغری چالدا
ماسین.
عروسی گنتاند که زهره آدم چاک نشود
(عروس برخلاف نام لربینده اش سراها درد
سر و زحمت و خسارت است)

۵۸

طوی تحفه سیز، گلین یینگه سیز اولماز.
عروسی بدون تحفه و عروس بدون ینگه
نمی تواند باشد.
(شوخی - شرکت من بالائی در امر خیر
مثل وجود ینگه برای عروس از ضروریات
است)

۵۹

عمو اوغلو ایله، عمو قیزین کبهنی گو گیرده
کیلیب.
عقد پسر عمو و دختر عمو در آسمانها
بسته شده است.
(ازدواج پسر عمو با دختر عمو طبیعی ترین
ازدواجهاست)

۶۰

عیبیز یار آختاران یارسیز قالار.

مشکل پسندی در انتخاب دوست یا همسر
بناکامی می انجامد.

۶۱

قونشودا قیز سنوه نین، اوره گینده یاغ
قالماز.

کسیکه عاشق دختر همسایه باشد دردش
روغنی نمی ماند.

(خودنمائی دائمی معشوق یا مورد علاقه
رنج باطنی را طولانی تر میکند) هر آنچه
دیده ببیند دل کند یاد)

۶۲

قیز آلان، آلانا کیمین؛ قیز ولره نولنه
کیمین.

خواستگار دختر تا گرفتن وی، دختر دهنده
تا دم مرگ خود.

(خواستگار دختر تا انجام خواست خود
فروتنی نشان میدهد ولی والدین دختر تا
زنده هستند باید در جلب رضایت داماد
و اقوامش کوشا باشند)

۶۳

قیز آلانین یا بیرچووال پولو، یا بیر انبار
پالانی اولسون گرهك.

دختر گیرنده را داشتن يك كونی طلا با يك
انبار دروغ لازم است.

(خواستگار دختر باید پول بی حسابی
برای انجام خواست های طرف داشته باشد
یا همه را با چشم گفتن های دروغی برگزار
کند)

۶۴

قیز الوینده طوی کیرینگه، اوغلان الوینده
خبر یوخ!

در خانه عروس بزن و بکوب در خانه

پسر خبری نیست!

(خوش خیالی روی احتمالات جایز نیست)

۶۵

قیز قاریاندا دالی سنین بونونا دوشر.

پسر دختر سربار دانی اش میشود.
دختری را که سن خواستگار پیدا کردنش
گذشته باشد دانی اش وظیفه خود میداند
برای فرزندان خودش خواستگاری بکند.

۶۶

قیز قیزاندا کنز سویور، وای اولندا دیر
دول قیز!!

دختر وقتی تحريك شود زود سرد میشود
امان از وقتی که بیوه زن تحريك شود.
(زن بیوه اگر دلش شوهر بخواهد بیش از
دختران بیما حظگی و حرص و جوش نشان
میدهد)

۶۷

قیز ووی ایته ده ولرسن آلادیسان.
دخترت را اگر بسک هم بدهی لربیش
داده ای.

(والدین در جواب قبولی دادن بخواستگار
دختر خود باید عیب های دختر را هم در
نظر گرفته و زیاد سخت نگیرند)

۶۸

قیزی لوز باشینا قویسان، مطربه گندر یا
زورناچیا.

دختر را اگر سرخود ول بکنی با مطرب
ازدواج میکند یا با سورنا زن.

(از آنجائیکه دختر فقط عواملی از قبیل
رقص و آواز را مایه خوشبختی میداند
اختیار مطلق دادن به وی در انتخاب شوهر
ممکن است خطای جبران ناپذیر باشد)

۶۹

قیز یدیم سلطان یدیم، آداخلاندیم خان اولدوم،

اره گنندیم قول اولدوم، دوخدوم آستانیا
چول اولدوم!

وقتی دختر بودم شاه بودم، تا نامزد شدم
خان شدم، وقتی شوهر دار شدم برده شدم،
تا زائیم جل آستانه در شدم!

(برای دختر زمان در خانه پدر بودن
دوران حاکم بودن است، زمان نامزدی
دوران خوش گذرانی است، زمان شوهر-
داری دوران اسارت و محدودیت است، و
زمان بچه داری دوران حقارت و عذاب)

۷۰

قیزی سالدون بشیگه جهیزین چکالشیگه.
تا دختر را به گهواره انداختی جهازیداش
را بکش بیرون
(چون از تولد تا به شوهر دادن دختر
طولی نمیکشد بنابراین والدین از ابتدا باید
در فکر تهیه جهازیداش باشند)

۷۱

قیزی گوزایله گوروب آلمانا قولاق ایله
الشیدآل.

دختر را بانگه چشم نکیر (بلکه) با گوش
بشنو و بگیر.

(در انتخاب همسر فریب زیباییهای ظاهری
وی را نباید خورد بلکه باید پس از تحقیق
و شنیدن صفات وی از مطلعین اقدام کرد)

۷۲

قیزین چوره گی ایگن دیر
نان دختر نامشخص است.

(وضع معیشت دختر را قبل از ازدواج
نمی‌توان پیش‌بینی کرد)

۷۳

کبینم حلال، جانم آزاد!

از حق مسلم خود بخاطر نجات از بردگی
صرف نظر میکنم!

۷۴

کوره کن، اوغول اولماز.

داماد فرزندانمیشود. - (عاطفه فرزندی را
از داماد نمیتوان انتظار داشت)

۷۵

کوره کنسن یا نکیر منکر؟

داماد هستی یا نکیر و منکر؟
(توضیحاتیکه میخواهی نشانه طریقت
است نه محبت)

۷۶

کولش، گونو اولسا، باش یارار.
پوشال اگر هوو باشد سر میکشند.
(دشمنی بین هووها اجتناب ناپذیر است)

۷۷

کیشینن کومانی ایکی اولسا، آرواد آلتاق
فکرینه دوشر.

شوهر اگر تنبانش دو تا باشد به فکر
زن دیگر گرفتن می‌افتد.
(مرد را نباید از تأمین احتیاجات روزانه
لارغ گذاشت والا هوای تجدید فراش پسرش
میزند)

۸۷

(گنجرم) دپه نی، ساخلاماق اولماز.
کسی که (میروم میگوید) نمیتوان نگه داشت
(زن یا خدمتگزاری را که سر هر موضوع
قصد متارکه برش میزند نمیتوان بزور نگه
داشت)

۷۹

گلین، اوچاغا ملر.

عروس به اجاق می‌آید.

۱. داماد کمر و برای اینکه سر صحبت با عروس را باز بکند دل بدریا زد و پرسید:
اصول دین چند تا است؟ عروس با استهزاء جواب داد: (کوره کنسن یا...)

رهر خانواده ای عروس هم آهنگ با خصومیات
خود را میتواند پذیرا باشد)

۸۰

گلین. گلین ده یل! دوشروگی پتر گلین دیر
این عروس نیست که عروس است بلکه جانی
که اتراق کرده عروس است)
(عروس ولو ناهاب باشد در جمع خانواده
نجیب بدارا پذیرفته میشود)

۸۱

گوزه یارامیان گلینین، سلامیداسو گوش
دیر.

عروسی که مورد پسند واقع نشده پاکسکه
وجودش مقبول نباشد سلام دادش هم
دشنام تلقی میشود)

۸۲

گونولو ایله، یانی قودوخلیا، روزگار
حرام دیر.
هوودار و کره خردار را روزگار حرام
است.

(زنیکه هوو داشته باشد یا کودکی از
شوهر قبلی همراه آورده باشد زندگیش
در تلخ کامی سپری میشود)

۸۳

گویدوش گونور، سوت آختار.

گودوش بردار و شیر جستجو کن.
(رمز موفقیت در ازدواج آمادگی داشتن
و تحقیق هرچه بیشتر کردن است)

۸۴

ناخیرچی قیزبندان، گلین (یا خانیم) اولماز.
از دختر چوهران عروس (یا خانم) نمیشود
(دختر افرادی شخصیت و فرومایه کدبانوی
یا شخصیتی نمیتواند باشد)

۸۵

یاخشی قیزی لوزگیه و لرمه حیف دیر،
یامان قیزی لوزگیه و لرمه عیب دیر.
دختر خوب را به بیگانه نده که حیف
است، دختر بد را به بیگانه نده که عیب
است.

۸۶

یا لقول قوش، یووا سالماز.
مرغ تنها لانه نمیسازد.
(عمر آدم مجرد در بی سروسامانی می-
گذرد)

۸۷

یا لنینجا، جاتلی جهیز گتیریب!
همراه خود جهازیه جاندار آورده است!
(بجای جهازیه همراه خودش یا در شکم
خودش کودکی آورده است!)

فصل ششم

میهمان. میزبان. پذیرائی. دعوت. تعارف.

پذیرائی میکنید؟

۲

لوزالویر دیر.

خانه خودتان است (چون از نظر من صاحب خانه شما هستید خود را میهمان حساب نکنید)

۵

لوز چوره گیز دیر.

نان خودتان است (چون من دارائی خود را متعلق بشما میدانم خود را میهمان حساب نکنید)

۶

لوز دوزوز ایله یه یین.

شوخی - با نمک خودتان بخورید (اگر نمکدان نیاورده ام و یا اگر غذا کم نمک است علتش اینست که باملاحتی که خودتان دارید احتیاج به نمک نبود)

۱

آچیلما میش سفره نمن، بیر عیبی اولما؛
آچیلالین، مین عیبی وار.
اگر سفره گسترده نشده یک عیب (گسترده نشدن را) داشته باشد سفره گسترده هزار عیب دارد.

(مهمانی با هرکاری اگر بشایستگی انجام داده نشود بهتر آنست که اصولاً انجام داده نشود)

۲

آز گل قیزیم، ناز گل قیزیم.

کم بیا دخترم، باناز بیا دخترم.
(مهمان رفتن خارج از اندازه ولو بخانه پدری باعث بی وقاری و بی عزتی میشود)

۳

الله قوناغی ایسته میر سیر.

میهمان خدائی نمیخواهید؟
(شوخی - آیا از میهمان ناخوانده بخوبی)

۷

بندعلی گندیب قارپوزا.

شوخی-بندعلی رفته برای هندوانه (خریدن)
(از اینکه زود از منزل ما میروید متأسفم
چونکه خدمتگزار را فرستاده بودم برای
پذیرائی از شما خوراکی بخرد)

۸

بورجدان قورخان، قاپسین گن آچماز.
کسیکه از قرض کردن میترسد در خانه خود
را گشاده باز نمی کند (نتیجه زباد مهمانی
دادن با درآمد معمولی مقروض شدن است)

۹

یز گلدیک گلین گورمکه، گلین گندی تره
درمکه!

ما آمدیم به دیدن عروس، عروس رفت به
جمع کردن تپاله!
(تنها گذاشتن میهمان یا مشغول شدن بکار.
های غیر لازم رسم میهمانداری نیست)

۱۰

پتی نین سو یون، آرتیق اللدیک.

آب دیزی را زباد می کنیم.
(در پذیرائی از شما خرج اضافه بر آنچه
برای خودمان کرده ایم نخواهیم داشت)

۱۱

چاغیریلان یشره ارینعه.
بجای دعوت شده کاملی مکن (. . . عار
مکن)

(دعوت به مهمانی را باید پذیرفت)

۱۲

چاغیریلما یان یشره گورونعه.
در جائیکه دعوت نشده ای دیده نشو.
(جائی را که دعوت نشده ای شرکت مکن)

۱۳

چولنه قالاییبسان کی!

در بیابان که نمانده ای!
(ضرورتی ندارد اینکه میخواهی ناهنگام
از منزل ما بروی!)

۱۴

حمام سویواپله دوست دوتورا.
با آب حمام دوست میگیرد!-(با تعارف بیامیه
میخواهد جلب محبت بکند): تعارف شاه
عبدالعظیمی میکند.

۱۵

خالا خاطرون قالاسین.

خاله-خاطرت نماند!
(تعارفی که میشود محض اسقاط تکلیف
است نه از روی محبت واقعی)

۱۶

درویشین اولدوغوندان.
از هر آنچه درویش در بضاعت دارد (تعارفی
است بی هیچگونه تکلف)

۱۷

سفرمه الیوی ساخلا، مجلسه دیلووی.
در سفره دست را نگه دار در مجلس
زبان را.
(برخوری در مهمانی، برحرفی در مجلس
پسندیده نیست)

۱۸

سو پورمه گللی، قوناغا جواب اللدی.
بهمان آمدن جارو مفهوم عذرخواهی از
مهمان را دارد.
(دست اندکار نظافت منزل شدن میزبان
در حضور میهمان مفهومش مهمان ها شو
برو است)

۱. در حمامهای سابق آب بدوش کسی ریختن جزو مراسم محبت و احترام بطرف
محبوب میشد.

۱۹

صاغیر مالی ده گیل!
مال صغیر که نیست! (مگر مال یتیم است
که از خوردنش اساک میکنی!)

۲۰

عادت بونادبر، سونرا گلر بزمه اکابر.
رسم بر اینست که بزرگان دیرتر از
سایرین در مجلس حاضر شوند.
(دیر حاضر شدن بزرگان در مجالس را چون
مرسوم شده است نباید ابراد گرت)

۲۱

عاشق اوز ولربلن یشرد، آز قالا بیرایل
قالار.

(ساز زن دوره گرد) را اگر روی خوش
نشان داده شود کم بماند یکسال میماند.
(روی خوش نشان دادن به افراد بیخانمان
مزاحمت آنانرا طولانی تر کردن است)

۲۲

عاشقی باخشی ساخلا، بدنامچی دیر ال-
گرم.

از عاشق (ساز زن) خوب پذیرائی بکن
چون بدنام کننده همه جا او است.
(برخورد نیکو با افراد سخن چین و همه-
جا رو بمصلحت است)

۲۳

قاب قاشیق قوناغلیغی دیر.
مهمانی ظرف و قاشق است- (سفره ای
است که بجای خوراکی با ظروف و قاشق
پر شده است)

۲۴

قازان، گرووا گندیب.
دیگ بگرو رفته- (شوخی- چون برای
تأمین خرج مهمانی دیگ را گرو گذارده ام
چنانچه نیائی خرج بهدر خواهد رفت)

۲۵

قوناغا جوخ اوز ولرسن، دورار طاقجا-
بو قجانی آختارار.

مهمان را اگر زیاد روی خوش نشان
داده شود پا می شود بگشتن طاقچه و بنچه
(از مهمان نباید آنچنان پذیرائی کرد که
در عدد پی بردن به اسرار داخلی خانه برآید)

۲۶

قوناغانت دلفزلر، پالازی آتیندن چکرلر.
به مهمان (برو) گفته نمیشود (بلکه) پلاس
را از زیرش میکشند.

(قصد عمدی در پذیرائی از مهمان نشانه
بیزاری از حضور وی است)

۲۷

قوناق، امدوغون یشه دی.
مهمان آنچه را که انتظار داشت نخورد
(مهمان از اینکه در توقع خود مورد پذیرائی
قرار نگرفته ناراضی بنظر می رسد)

۲۸

قوناق بیر اولسا، الویسی لوکوز کمر.
مهمان اگر یکی باشد صاحب خانه گاو
میکشد.

(وقتی تعداد مهمان زیاد باشد میزبان را از
تکلف در مهمانداری باید معذور داشت)

۲۹

قوناقدان سالدیرماق، قازانچ دیر.
باز یافت از مهمان سودی است.
(شوخی- خوردن از غذائی که برای
مهمان تهیه شده سود باز یافته ای است)

۳۰

قوناق دلدیگین، الوییه سنین، ده ووسی
دیر، هریاندا خیخیرکسا اورداخیخار.
مهمان گفتنی شتر صاحبخانه است هر کجا
نشانند همانجا می نشینند.

(شوخی- تعیین محل نشستن مهمان از اختیارات میزبان است)

۳۱

قوناق، سن چوخ خوش گلیبس، اما نیه
الی بوش گلیبس؟!

مهمان، خیلی خوش آمده ای اما چرا دست
خالی آمده ای؟!

(مقدم مهمان گرامی داشته میشود بخصوص
مهمانی که با خود تحفه یا خبر خوشی
آورده باشد)

۳۲

قونا قیزالوین، یینی اولماز.

خانه بی مهمان بن خوشی ندارد.

۳۳

قوناق قوناقی ایسته مز، الو ییسی هنج
ییرین.

مهمان مهمانرا نمی خواهد صاحبخانه مردو
را (شوخی)

۳۴

قوناقا حرمت الدلر، کافرده اولما.

بهمان احترام باید کرد اگرچه کافر باشد.

۳۵

قوناقی الوه قویمورلار، اوخ یابین گو-
گلن آسیر!

مهمان را بخانه راه نمیدهند تیر و کمانش را
از سقف آویزان میکند!

(اینکه مهمان با وجود روی خوش نشان
داده نشدن اقامت دراز مدتی را دارد مایه
تعجب است!)

۳۶

قوناق یانیندا، لویوق باشی کسیر!

نزد مهمان سر مرغ میبرد!

(مطلع کردن مهمان از خرج و زحمت
پذیرائی که وی را وادار بهمانعت میکند

نشانه بیمیلی در پذیرائی است)

۳۷

قوناقی خوروز اولانین، آنباریندا دهن
قالماز.

کیکه مهمانش خروس باشد دانه ای در
انبارش نمی ماند.

(مهمانی که منظورش فقط خوردن باشد
تا خوردنی باقی است رفع زحمت نمیکند)

۳۸

قوناقین اوزو گولشی اولسون.

مهمان خنده رو باشد (کافی است).

(شوخی- مهمان با بپاش نشان دادن خود
میتواند اخم میزبان را ندیده بگیرد)

۳۹

قوناقین روزیسی لوزوندن قاباتق گلر.

روزی مهمان پیش از خودش میرسد.

(خرج مهمان بطور پیش بینی نشده تأمین
میشود)

۴۰

قوناقین روزیسن الله ینتیرهر.

روزی مهمان را خدا میرساند.

۴۱

قوناقین گونلوندن کنچن، الو ییسنین
بیرایلیک رو ماری دیر.

آنچه از خاطر مهمان میگردد (باندازه)
آذوقه یکساله میزبان است.

(پذیرائی از مهمان در حدود امکانات
میزبان میتواند باشد نه در حدود انتظارات
مهمان است)

۴۲

(کتدی دکندلی) پنجه گه بتدی (بندی)

دعائی فقط پای بند خوردن است.

(شوخی- حالا که خود را سیر کردیم باید
رفع زحمت بکنم)

۲۳

گنجه لی قوناغین، تکز گنجه می یاخشیدر.
مهمان رفتنی هرچه زودتر برود بهتر است.
(حال که نمیخواهی شب را اینجا بمانی تا
دبر وقت نشده برو یا جائیکه دختر برای
همیشه در خانه پدری ماندنی نیست هرچه
زودتر بخانه شوهر برود بهتر است)

۲۴

گنج گلن قوناق لول گیه سیندن ییار.
مهمانی که دیر آمده باشد از کیسه خودش
میخورد.
(شوخی- اگر غذا مطلوب و کافی نیست
معذورم چون فرصتی برای تهیه غذای بهتر
از این را نداشتم)

۲۵

گلن قوولماز، اولان بوغولماز.
آمده را نمیتوان راند، زائیده شده را
نمیتوان خفه کرد.
(مهمان را نمیتوان بزور از خانه بیرون
کرد. کودک را نمیتوان کشت)

۲۶

گلمک قوناقلان، یولاسالماق الویه سیندن.
آمدن بعهده مهمان است براه انداختن بعهده
میزبان.

(راضی یا ناراضی بر گشتن مهمان بستگی
بطرز پذیرائی میزبان دارد)

۲۷

گلمیشم ایران ایچگمه گلمه، میشم آرا آچماغا!
آمده ام بقصد خوردن دوغ نیامده ام بقصد
میانجیگری.

(دعوا و مراسم اهل خانه در حضور مهمان
رسم مهمانداری نیست)

۲۸

گوردون یتمک، دها نه دلمک!
تا خوراکی دیدی دیگر چه تعارفی!
(شوخی- خوردن از غذای حاضر و آماده
احتیاج منتظر شدن به تعارف میزبان را
را ندارد)

۲۹

گونده گلن قوناغا، نه خوش گلدین?
مهمانی که هر روز می آید خوش آمد
گفتن ندارد.
(شوخی- منکه هر روز مهمان شما هستم
توقع خوش آمدگونی و پذیرائی گرم را
ندارم)

۵۰

گون هانی طرفدن چیخیب?
آفتاب از کدام طرف درآمده!
(اینکه برخلاف معمول یادی از من کرده ای
تعجب میکنم!)

۵۱

مگر قاپیز بیردنه دیر!
مگر ظرفتان یکی است?
(از نظر مهمان شکم و صافه جوئی در خرج
پذیرائی مطلوب نیست)

۵۲

یا امام هشتم، یول وئر قاچدیم!
یا امام هشتم راه بده که فرار کنم.
(تو که میخواستی باین زودی برگردی
پس چرا آمدی?)

۵۳

ینروز بوش!
جای شما خالی! (کاش شما هم در خوشی
شرکت داشتید)

۱. میزبان از مهمان پرسید: نبرو دوست دارید یا خاگینه مهمان گفت: (مگر قابیز...)
یعنی از مردو تهیه بکنید چه بهتر.

۵۴

يئرین خوش (باشیرین) سالیبر
جایش را خوش کرده است۔ (برای استفاده
بیشتر از پذیرائی خود شیرینی میکند)

۵۵

يئرین خوش گؤروب.
جای خود را خوش دیده.
(بسکه خوش میگردد نمیخواهد بمنزل خودش
بر گردد)

۵۶

يئيله نیم يئیلدی، دایملانیم دایملادی،
قوناغیم گیلی لی گئتدی!
آنچه خوردانی داشتم خورده شد، آنچه
ازین رفتنی بود ازین رفت مهمانم گله مند

رفت.

(کاری بود که علاوه بر هدر رفتن خرج
و زحمت ایجاد گلابه هم کرد)

۵۷

يولوزی یاخین اللهین.
راحتان رانزدیک بکنید (چون خانه خود
را متعلق بشمامیدانم با آمدن بمنزل، فقط
راه خود را کوتاه کرده اید)

۵۸

يئیرسین مریضه دهرلر.
(میخوری؟) از مریض پرسیده میشود
(شوخی- سؤال؟ میخوری یا نه؟ از کسی
که مریض نیست بپرسیده است)

فصل هفتم

دوست، همکار، همراه، همنشین، هم صنف، آشنا، همسایه، وابستگان، زبردستان،

۱

آئی آت یانیندا باغلاسان، عمرنگ اولسا
همخوی اولار.

اسب را چونزد اسب به بندی اگر هرنگ
نشوند هم خوی میشوند.

(تأثیر خصوصیات اخلاقی همنشین اجتناب
ناپذیر است)

۲

آدام آدامین رحمانی، آدام آدامین شیطانی.
آدمی هست که نجات دهنده است آدمی
هست که گمراه کننده است

(دوست یا معاشر هم نجات دهنده و میتواند و
هم گمراه کننده)

۳

آرالاریندان قیل کنجییر.

مو از میانشان رد نمیشود

(خیلی صمیمی و نزدیک بهم هستند)

۴

آغاسی بللی لولان قول، عاصی اولار.
غلامی که آتای سرشناس داشته باشد
عاصی میشود

تابعین و اطرافیان فرد سرشناس از قدرت
ارباب خود سوء استفاده میکنند.

۵

آغ ایتین، پامبو قچیا ضرری وار.

سگ سفید هم به پنبه فروش ضرر دارد.
(شباهت صنفی هر چند اندک باشد چون مانع
بازار گرمی میشود مطلوب تلقی نمیشود)

۶

الل، لوز دلیسین یاخشی تانیر.

ایل (خانواده) دیوانه خود را بهتر میشناسد.
(معرفت هر کسی را نزدیکان و منسوبین او
بهتر از دیگران می شناسند)

۷

او جاقدا ندا گنجه، بو جاقدا ن گنجر.

اگر از اجاق هم برود از کنج خانه نیرود
شخص حشّاس و لو استفاده مادی هم
در بین نباشد وابستگی خود را از دست
نمیدهد

۸

ایلان، لوز قونشوسون سانجاماز.
مار همخانه خود را نمی‌گذرد.
(کسیکه همسایه خود را اذیت بکند از مار
هم بدتر است)

۹

اینانما دوستووا، سامان پیر پوستووا!
بدوست خود اعتماد مکن، گاه در پوست
می‌چپاند!
(در اعتماد کردن بدوست هم جانب احتیاط
را باید رعایت کرد)

۱۰

باش یولداشی آز دیر، آش یولداشی چوخ
دیر.
دوست فداکار کمیاب است ولی دوست
مادی فراوان پیدا میشود)

۱۱

پانبوقچنین، آغ ایتدن آجینی گلر.
بنبه فروش از سگ سلید بدش می‌آید.
(افراد هم‌صنف هم‌دیگر را رقیب بحساب
می‌آورند)

۱۲

پیس قونشو، آدامی حاجات صاحبی الیر.
همسایه بد آدم را صاحب مایحتاج میکند
(دریغ ورزیدن همسایه بد از امانت دادن
لوازم منزل انسان را وادار میکند که در
صدد خربد مایحتاج زندگی خودش باشد)

۱۳

توپالینان گزمن، آخساماق نور سه‌نر.
کسیکه با لنگ بگردد لنگیدن پاد میگیرد.

(عیب هم‌نشین و همراه سرایت‌کننده است)

۱۴

لیکه ایله دوست اولان، ایلر کوسولوقالار.
کسیکه دوست لقمه باشد سالها در حال
قهر میماند.

(کسیکه بخاطر مادیات دوستی کرده باشد
سر هر موضوع بی‌اهمیت که منافع شخصی‌اش
لطمه بزند قطع رابطه میکند)

۱۵

جان بیر قالب دیر لر.
یک‌جان درد و قالب هستند (خیلی هم‌دیگر
نزدیک و صمیمی هستند)

۱۶

جان دلییب، جان ائیدیر لر.
جان گفته و جان می‌شنوند.
(نسبت بیکدیگر فداکار و با محبت هستند)

۱۷

جهدالله دوست قازان، دشمن او جاق
باشیندا دیر.
عهدکن دوست بیایی دشمن در سراجاق
است.

(دوست بیایی همت می‌خواهد نه دشمن
بیایی، زیرا اکثر اطرافیان با استقبال نشدن
از خواست‌هایشان دشمن خواهند شد)

۱۸

چوخ آشنا دوتان، آشنا سیز قالار.
کسیکه زیاد دوست بگیرد بی‌دوست میماند

۱۹

حمامچی حمامچینی گورنده، صاندینی
لوپر.
گرما به‌دار وقتی گرما به‌داری را به‌بنید
صندوق را می‌بوسد.
افراد هم‌صنف پیش هم‌دیگر خود را موفق
قلمداد میکنند)

۲۰

خیر ایسته قونشووا، خیر چیخیمین قاباغووا.
خیر همسایه را بخواه تاخود مواجه باخیر
شوی.

۲۱

دالله الله گمین باشین قیرخاندا، پول آلماز
سلمانی وقتی سر سلمانی را بتراشد پول
نمیگیرد.
(توقع دستمزد از همکار شایسته نیست)

۲۲

دوست اودیر پسیلیوی اوزوه دله.
دوست آنست که عیب ترا رو با روی تو
بگوید.

۲۳

دوست ایله آلیش-ولریش اللهه.
با دوست دادوستد ممکن- (دادوستد با دوست
آفت دوستی است)

۲۴

دوست باشا باخار، دشمن ایاغا.
دوست بهر نگاه میکند دشمن بیا
(دوست از مشاهده بزرگوار بیا شاد میشود
دشمن از مشاهده پستیها)

۲۵

دوست داشی، برک اینجیدهر.
سنگ دوست رنج آورتر است (بدی دیدن
از دوست دردناکتر است)

۲۶

دوستلوغو، آبی دوستلوغو دور.
دوستی اش مثل دوستی خرس است (کارهائی
که فلانی بنام دوستی میکند خطرناک است)

۲۷

دوست بین اولار آردیر، دشمن ییراولا
چو خدور.
دوست اگر هزار باشد کم است دشمن ولو

یکی باشد زیاد است.

۲۸

سینین او باش کی دوست پولوندا گره کمز.
بشکند آن سری که در راه دوست بدردن خورد

۲۹

قره چی-قره چیه نوپوش و لرمز.
کولی بکولی بوسه نمیدهد.
(باج گرفتن از هم صنف پسندیده نیست)

۳۰

قوچا، کوز بوینوزو آغیر لبق اللهمز.
قوچ را شاخ خودش سنگینی نمیکند.
تعهد انجام تکالیف مربوط به خویشاوندان
را نباید تحمیل حساب کرد)

۳۱

قوچ لول بوینوزو ندان کرایه ایستهر.
قوچ از شاخ خودش کرایه نمیخواهد.
(توقع پاداش خدمت از وابستگان جایز
نیست)

۳۲

قوش قانادیندان کرایه ایستهمز.
مرغ از بال خودش کرایه نمیخواهد.
(توقع پاداش خدمت از منعم جایز نیست)

۳۳

قوللو قچودان سورج اللهمه، یا طوبدا
ایستریا یاسدا.
از خدمتگزار قرض نگیر زیرا پادر عروسی
مطالبه میکند یا در تعزیه داری.
(خدمتگزار طلبکار طلب خود را وقتی
مطالبه میکند که ارباب شخصاً احتیاج
به قرض گرفتن پیدا کرده باشد)

۳۴

قولون سنیغی، بوینون دور.
دست شکسته و بال کردن است.
(حمایت از وابستگان درمانده وظیفه مران

قوم است)

۳۵

قونشوم-قونشی اولسا، کور قیزیم اده گنند.
اگر همسایه ام همسایه حسایی باشد دختر
کورم شوهر میکند.
(داشتن همسایه یا خویشاوند خوب اثر
بزرائی در موفقیت و رفع گرفتاریها دارد)

۳۶

قونشووی ایکی اینه کلی ایسته، نالوزون
بیر اینه کلی اولسان.
همسایه ات را صاحب دو گاو آرزو بکن تا
خودت صاحب یک گاو بشوی.
لازمه خیر و برکت در زندگی خیرخواهی
در باره نزدیکان است)

۳۷

قونشو آشی، دادلی اولار!
آش همسایه با مزه تر بنظر می رسد.
تصور برتری ره آورد بیگانه بهره آورد
خودی تصور باطلی است)

۳۸

قونشو چاناغیدا، قونشویا بورج دیر.
عاریه گرفتن ظرف مغالی همسایه را هم باید
قرض بحساب آورد.
(محبت و احسان را هر چند ناچیز باشد
باید جبران کرد)

۳۹

قونشو حقی، ناری حقی
حق همسایه حق خداست (انجام تکالیف
همسایگی جزو واجبات است)

۴۰

قویون، قورو ایامین باسماز.
گوسفند پای بره را زیر نمی گیرد.
(رعایت حال هم صنف ضعیف و وظیفه طبیعی
است)

۴۱

قیامتده، اول قونشودان سوروشارلار.
در قیامت قبل از هر چیزی از تکالیف مربوط
به همسایه سؤال میشود.
(همسایه خوب بودن نشانه با ایمانی و
همسایه بد بودن نشانه بی ایمانی است)

۴۲

گونول، دوستون تانیر.
میل باطنی دوستی را تشخیص میدهد
(باطن انسان دوستی واقعی را از دوستی
تصنعی تمیز میدهد)

۴۳

مردایله الفت قیلان، آخرده پیرگون
مرد اولار! نامردایله الفت قیلان، آخر بیابان-
مرد اولار.

آنکه با مرد انس و الفت داشته باشد آخر-
سر بمرد مبدل میشود و آنکه با نامرد انس
و الفت داشته باشد آخر سر بیابان گرد
(سرگردان) میشود :
تو اول بگو با کیان دوستی

سپس با تو گویم که تو کیستی

۴۴

نای تو شووی باب الله، گورهن دلمین
هابثله.

همشین مناسب انتخاب بکن تا بیننده بگوید
این چنین (خوبست)

۴۵

ناکس قونشو، اودیدا نوزونه حاجات بیلر!
همسایه ناکس آتش را هم برای خود
مایلحتاج منسوب میدارد.
(دریغ ورزیدن همسایه از کمکهای ناچیز
نشانه ناکسی وی است)

۴۶

هرزادین نزهسی، دوستون کهنه سی.

هر چیز تازه‌اش (خوب است) ولی دوست
کهنه‌اش

۴۷

یاختی دوست قارداشدا اندا ایره‌لی دیر.
دوست خوب از برادر نزدیکتر است

۴۸

یاختی دوست، یامان گون ده تانینار.
دوست خوب روز مبادا شناخته میشود.
(دوست واقعی کسی است که در روز مبادا
بدرد بخورد)

۴۹

یاختی گونون یولداشی؟! یامان گونه
دوخدوم گل!
دوست روزگار خوشی حالا که بروز
سیاه افتادم بیا!

(دوستان مادی رادر هنگام درماندگی اگر
صدا هم بکنی سراغت نخواهند آمد)

۵۰

یا خشمیلیق ایسته‌قوشوا، یا خشمیلیق چیخمین
قا باغوا.

خوبی بخواه برای همسایه تا خوبی بیشت
آید.

(حسن نیت درباره همسایگان و اطرافیان
موجب موفقیت و خوش بیاری میشود)

۵۱

یاختی یوالدش، اوزون یولو قیسالدار.
همراه خوب راه دراز را کوتاه میکند.
(راهنمایی خوب نشانه دوستی صادقانه
است)

۵۲

یاراماذا یار اولما!
دوست آدم بدرد نخور مباش.

۵۳

یار صادق، اقربا دمن چوخ یاخین دیر آدمه.
دوست صادق به انسان از اقربا خیلی
نزدیکتر است.

۵۴

یول حرامیمی اول، یولداش حرامیمی
اولما!

راهزن راه‌باش‌را زن همراه مباش.
(خیانت کردنِ یکی که بتو اعتماد کرده
از راهزنی بدتر است)

۵۵

یولداش یولداشا کن گره‌ک، کن اولما
گن گره‌ک.

دوست در راه دوستی جانباز باید باشد
و گرنه باید خود را کنار بکشد.

فصل هشتم

آداب معاشر، تدبیر منزل، عقل معاش،

صرفه جوئی، اسراف، قناعت

(استفاده نکردن از امکانات موجود
نشانه حماقت است و استفاده کردن نشانه
عقل بودن)

۲

آرئیق خرج، الو بیخار.
خرج بی رویه باعث خانه خرابی میشود.

۵

آرواد، من ایچه ریدن، من الشیکن،
یاخشی الو لیکه ریکه!
ای زن، تواز داخل و من از خارج خوب
خانه ای بنا میکنم. (طنز)
(وقتی زن وشوهر هر دو عقل معاش نداشته
باشند خانه خرابی حتمی است)

۱

آخاق اشته کله، کاروانا قوشولما!
با خر لنگ همگام کاروان نشو.
(همگامی با جمعی موفق بدون در نظر گرفتن
امکانات لازم موجب درماندگی میشود)

۲

آخام اولدو یات، صحر اولدو گئت!
شب که شد بخواب، صبح که شد برو.
(اختصاص دادن ساعات خواب به تلاش
و کوشش و بالعکس جایز نیست)

۳

آخماقی بیغار، عاغیملی بیه.
احمق جمع میکند عاقل میخورد.

۱. ملانصوالدین الالهش را بقصد فروش ب بازار برد، مشتری قیمت نازلی پیشنهاد کرد
ملا گفت باین قیمت خودم خریدارش هستم و با پرداخت قیمت الاغ را بمنزل برگردانید در سر
سفره متوجه شد که زنش النگو ندارد و علت پرسید، زن جواب داد: لبو میخریدم متوجه شدم
که لبو فروش لبو را سبکتر وزن میکند من هم برای تلافی النگوی خود را بدون اینکه متوجه
شود در کفه وزنه ترازو انداختم تالبری بیشتری گرفته باشم، ملا خندید و گفت: آرراده...

۶

آری یوواسینا، بارماق اوزاتما!
بلانه زنبور انگشت دراز نکن- (ستیزه
جوئی با جمعی مصمم وتلانی جو خطرناک
است)

۷

آزا جیق آشیم، آغریماز باشیم.
آش کمتر ینم سرببی دردم.
(فراغت خاطر انسان در قناعت کردن با
مکانات ناچیز خودش است)

۸

آزا قانع اول، چوخی آلاهدان ایسته.
بکم قانع باش زیاد را از خدا بخواه.
(قانع بودن بدرآمد کم مانع از آرزوی
درآمد زیاد نیست)

۹

آزا قانع اولمایان، چو خا یتیمشمر.
(کسیکه بدرآمد کم قانع نباشد توفیق
درآمد زیاد داشتن را از دست میدهد)

۱۰

آز اولسون آری اولسون.
کم باشد بی غل و غش باشد (سودها در آمد
کم و بی غل و غش بهتر از سود یا درآمد
زیاد توأم با غل و غش است)

۱۱

آرچا، آرچا.
کمتر و مطمئن تر - (نظیر مثال بالا)

۱۲

آز ولر چوخ، یالوار، چوخ ولر آزیالوار.
کم بده زیاد التماس بکن، زیاد بده کم
التماس بکن.
(توقع گنشت توأم با خوش زبانی ولر و تنی
باید باشد نه با خشونت و بی اعتنائی)

۱۳

آز ینن راحت ینن، چوخ ینن جراحه.
آنکه کم بخورد راحت میخورد، آنکه
زیاد بخورد جراحه میخورد.
(سلامتی در کم خوردن یا بسود کم
قانع شدن است) - (از پر خوری یا طمع ورزی
مرض و ناراحتی تولید میشود)

۱۴

آشاغادا اوتور، یوخاریدا سوز آندیر.
در پائین (مجلس) بنشین در بالای مجلس
حرف حالی بکن.
(سروری بادانش و وجود مثبت داشتن است
نه با صدر نشینی و ادعا)

۱۵

آشیز دن کوسن، الوینه آج گنند.
کسیکه از آشیز قهر کند بخانه خود گرسنه
بر میگردد.
(اختلاف پیدا کردن با کسیکه اختیار قطع
ثمر معیشت را دارد باشد موجب محرومیت
میشود)

۱۶

آغیر گله، یونگول قالخار.
وقتی سنگین بیاید سبک بر هامیشود.
(ادای رسوم احترام درباره بزرگترها لازم
است یا کاری است که دخالت کوچکترها
با حضور بزرگترها جایز نیست)

۱۷

آیی ایله، بیر چووالا گیرمه!
با خرس داخل یک جوال نشو (معاشرت
یا مشارکت با فرد خشن و بی ملاحظه خالی
از خطر نمیباشد)

۱۸

آیی یا، اینون لورلار انا جاق دالی دلی.
خرس را تا با تمام رسیدن کارت دائمی خطاب بکن

تظاهر به علاقه‌بندی و احترام بکسیکه
احتیاج بکمکش داری جایز است)

۱۹

الشه مین، آتا چالینغا.
تا دستری پیدا کردن به اسب خرسواری
بکن.
(تا رسیدن بامکانات مطلوب با استفاده از
امکانات موجود باید قانع بود)

۲۰

انشیتدیگوری اوفوت، گوردویگوری دلمه!
از آنچه شنیده‌ای فراموش بکن و از آنچه
دیده‌ای نگو.
(انسان نباید تمام آنچه را که شنیده جدی
تلقی بکند و تمام آنچه را که دیده بازگو
بکند)

۲۱

الل‌الله سیفارا! الو-الوه سیفمار.
ایل درایل می‌کنجد. خانه در خانه نمی‌کنجد.
(جمعیت‌های مختلف می‌توانند در يك محل
زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند ولی
افراد دو خانواده نمی‌توانند در يك خانه
زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند)

۲۲

الل اوچون آغلیان، گوزدن قالار.
آنکه بحال مردم گریه بکند از چشم
(معروم) میماند.
(کسیکه بهمه مردم دلسوز باشد مصالح
شخصی خود را نمیتواند درك بکند)

۲۳

الله‌ینی همیشه لیبه بیللمن.
چنان بخور که همیشه بتوانی بخوری.
(بیملاحظگی و افراط در خوردن بادر استفاده
جوئی موجب محرومیت دائمی میشود)

۲۴

الو سائان، بیرایل دولتلو اولار! الو آلان
بیرایل کاسیب.

لروشنده خانه بکمال ثروتمند میشود خانه
خریداری کننده بکمال فقیر.
(از پول فروش خانه تا بکمال میتوان
اعیانی زندگی کرد و پول خرید خانه را با
بکمال قناعت میتوان بجا آورد)

۲۵

الو سوزوز، گور عذابیر اولمار.
خانه بی حرف، گور بی عذاب نمیشود.
(به بگو مگوهای خانوادگی که يك امر
معمولی است نباید زیاد اعمیت داد)

۲۶

الووه. شاعی، آغزو و آلی داداندیرما.
از عادت دادن این شقایق بخانه خود و
از عادت دادن دهان خود به آلو به پرهیز.
(عادت تردد دادن به جمعی که تعدادشان
زیاد باشد و عادت کردن به آنچه کمیاب
یا خوشمزه میباشد جایز نیست)

۲۷

الوی یاخشی ساخلا غافل قونالدان.
خانه را باید برای پذیرائی از مهمان غیر-
منتظره آماده نگاه داشت.

۲۸

اکمگون ویر، ایشون ایشیدیر! اکمگون یوخ،
لوزو بیر ایشدیر.
اگر نان داری کارت کار است اگر نان
نداری خودش کاری است.
(کسیکه حداقل معیشتش تأمین نباشد معجالی
برای استفاده از مزایای زندگی نخواهد
داشت)

۱. شاعی یا شافی مخفف شقایق نام یکی از ایلات ایران است.

۲۹

اگهی سوگ پنهان، خرمن وقتی آج قالار.
کسیکه کشت خود را هنگام سبز بودنش
بخورد وقت خرمن گرسنه میماند
(پیش خورد کردن محصول با حقوق و
مقرری موجب تنگستی هنگام آسایش
دیگران میشود)

۳۰

الی چیخان چوبانا، قویون گوددورمه!
چوبانی را که دستش در رفته به پاسداری
گوسفندان مگمار.
(انتخاب فرد ناتوان با پداسانه به تصدی
امور اجتماعی خطاست)

۳۱

اوجوزدن باهاسی اولماز.
از ارزان گرانتر نمیشود (خرید جنس
مرغوب و لوگران باشد با صرفه تر است)

۳۲

اوراغی کورهك وقتی، کوره گی اوراغ
وقتی آلتاق گرهك.
داس را در موسم بارو، بارو را در موسم
داس باید خرید.
(خرید مایحتاج زندگی در کساد بازارش
ارزان تمام میشود)

۳۳

اولاندا، هور-هور؛ اولماندا، پوخومی
سوورا!

موقع داشتن تاراج کن، موقع نداشتن
نضلهام را بباد بده! (طنز)
(نتیجه اسراف هنگام دارا بودن تن بذلت
دادن به هنگام ناداری است)

۳۴

ایت یانیندا بیگ کیمن؛ بیگ یانیندا، ایت
کیمن.

نزد سگ مثل یک، نزدیک مثل سگ (باید بود)
(تحکم و فروتنی هر کدام در موقعیتهای
مناسب خود شایسته است)

۳۵

ایت یانیندان، دالان کنج: آت یانیندان
قاباقدان.

نزد سگ از عقب رد بشو، نزد اسب از
جلو.

(در برخورد با افراد خصوصیات اخلاقی
آنانرا نباید از نظر دور داشت).

۳۶

ایشله، دیشله.
کار بکن تا گاز بگیری - (تأمین معیشت
مستلزم فعالیت است)

۳۷

ایشله مین، دیشله مر.
آنکه کار نکند گاز نمی گیرد - (کار نکردن
موجب محرومیت میشود)

۳۸

ایشی چینه چکمه.
کار را بدشواری نکش - (هرکاری از طریق
مسالمت و مدارا آسانتر انجام می پذیرد
تا از طریق سختگیری و ستیزه جوئی):
سخت نگیر.

۳۹

ایکی ال، بیر باش اوچون دور.
دودست برای یک سر است.
(شخص نباید با وجود مجرد بودن از تأمین
معیشت شخص خود عاجز باشد)

۴۰

ایکی طویی بیرانله میشیک، دو گونی با-
لمان یاریم.

دو عروس را یکی کرده ایم برنج را یک من
و نیم.

(برای صرفه جوئی در خرج است که دو کار
بایک مراسم انجام داده میشود)

۴۱

ایلاتین قویروغون آیا قلاما!

دم مار را زیر پا نگیر- (درگیر شدن با
افراد شریر جایز نیست)

۴۲

لوزوه ایگینه بالیر، پولداشو و اچووالدوز.
بخودت سوزنی فرو کن برقیقت جوالدوزی.
(آنچه بخود روا نمیداری بدیگران روا
مدار)

۴۳

لوزووی ساخلا، اولدوزدن.
خود را از آدم بیرو دور نگهدار.

۴۴

بار اولونجا، یار اول.
بجای بار شدن بار باش (بجای مزاحم
و سر بار شدن سودمند باش و یاری یکن
بار شاطر باش نه بار خاطر).

۴۵

بنله الله ه شیش یالین نه کباب.
طوری یکن که نه سیخ بسوزد نه کباب.
(جانب اعتدال درپیش بگیر که نه خود را
مغبون کرده باشی نه دیگری را)

۴۶

برازا بازار ادا، سالان؛ مسگره بازار ادا،
اوسغور!

در بازار بزازها و قارباش در بازار مسگرها
بگوز.

در گفتار و کردار مقتضیات محیط را باید
رعایت کرد)

۴۷

بریر باغیندان پلو پیشر، اما نیملمز.
از روغن بزرگ پلو پخته میشود ولسی

خورده نمیشود.

(صرفه جوئی در خرج لازم تمام خرج را
بهدر دادن است)

۴۸

بولجاداکی اکنیمده، طاقجاداکی قار نیمدا!
هر آنچه در پنجه است در تنم، هر آنچه در
طاقچه هست در شکمم! (طنز)
(از لباس و غذا چیزی برای آینده باقی
نمیگذارد)

۴۹

بیر آجیاندا لوزووی ساخلا، بیرده
گنجیه نه.

یکی در عصبانیت خودت را نگهدار یکی
هم در لاس زدن.

(اختیار از دست دادن در عصبانیت و در
شوخی کردن جایز نیست)

۵۰

بیر الودن ایکی باش چمنجیدی، بیرین کی
آت!

از خانه ای که دوسر بیرون آید یکی را
بهر و بینداز دور.

(وجود دو سرپرست در یک خانه باعث
بی نظمی و ایجاد اختلاف می شود)

۵۱

بیر پنده اولور قانغیز میالار.
جائی بنشین که برنغیزانندت (اشغال جای
بزرگتر را بناکامی می انجامد)

۵۲

یلدیگویی سورو شما.

آنچه را که میدانی مهرس

۵۳

بویوکنه شیرین چای ایچیر!
در استکان بزرگ چای شیرین میخورد
(طنز)! (چون پول مفت گیرش آمده

ولخرجی میکند)

۵۲

نیکان اولوب آغا بالینجا، گل اول یاخیا
ساجیل.

بجای خاربودن و بیاخیدن گل باش به
پقه نصب شو.

(رنجانیدن مردم بجای جلب محبت آنان
نتیجه ای جز از بین بردن شخصیت خود
در بر ندارد)

۵۵

چولمگه و لرده لرده، چبخار قازان باها سینا.
خرید دیک سالی مکرر به بهای دیک مسی
تمام میشود.

(خرید جنس نامرغوب و بی دوام گرانتر
از خرید جنس مرغوب و بادوام تمام
میشود)

۵۶

داماد اما گول اولار، دادا دادا هنج اولار.
با چکیدنها بر که درست میشود با چشیدن
به هیچ میرسد.

(ثروت مند شدن نتیجه پس اندازهای کوچک
است و مفلس شدن نتیجه اسرافهای کوچک)

۵۷

دو غرا دهنجا-یی؛ برتد یهنجا-نی.
باندازه ای که خورد کرده ای بخور،
باندازه ای که پاره کرده ای بپوش.

(تهیه یا خرید اغذیه و البسه بیش از آنچه
مورد نیاز میباشد اسراف است)

۵۸

دیرنا قیر اولما!

بی ناخن مباش؛ ناخن خشک مباش!

۵۹

دیل ایله دوست اولالین، آغزین آرا گونگون
آل.

(دوست زبانی را میتوان ضمن پس بردن
بمنظورش باخوش بیانی راضی نگهداشت)

۶۰

ساخلا سامانی گلر زمانی.

گاه را نگهدار، زمانش میرسد.
(آنچه را که در حال حاضر به مصرف بنظر میرسد
نباید دور انداخت چونکه بموقع خود
بدرد خواهد خورد)

۶۱

ساخلا گونی، گلر گونی.

چرم گاو را نگهدار روزش میرسد.
(همانند مثل بالا)

۶۲

ساخ ال و لرنی، سول ال گرك بیلیمین.
آنچه را که دست راست میدهد دست چپ
نباید بداند.

(منت گذاری و تظاهر در نیکی و احسان
پسندیده نیست)

۶۳

موکیچینگین دیر، سوز بویوگون.
آب از آن کوچکترهاست گفتار از آن
بزرگترها حق تقدم در آب خوردن با
کوچکترها و در صحبت کردن با بزرگترها
است)

۶۴

فشنگ دیوانین دیر.

لشنگ دولتی است

(علت اسراف در مصرف متعلق به غیر بودن
آن است): از کیسه خلیفه می بخشد!

۶۵

قاشیق-قاشیق یغیر! جمجه-جمجه داغیدیر.
تشق، تاشق جمع میکند چه چه - جمجه
دور می ریزد.

(آنچه را که بتدریج جمع میکند یکباره از

دست میبندد)

۶۶

فوشوار، این پهلر! فوشوار، ات
پندبردر.

مرغی هست که گوشتش را میخورند مرغی
هست که گوشتش را میخورانند
(اشخاصی هستند که از وجود آنان باید
استفاده کرد و بکسانی باید سود رسانید)

۶۷

قیرخ بنه ساخلا سامان، چکنه آمان.
به چهل و پنج (روز بعد از عید) گاه نگهدار
تا اظهار در ماندگی نکنی
(چون تا ۴۵ روز از عید نوروز گذشته
احتمال برف باریدن هست علوفه یا ما به احتاج
زمستانی را نباید بهوای تمام شدن فصل
زمستان از بین برد)

۶۸

قبیل، اوغرو اوچون دگیل.
قتل بغاطر (جلوگیری از) دزد نیست
(خوردنیها و اشیاء خانه را به منظور جلوگیری
از دستبرد اطرافیان قتل میزنند و الا قتل
کردن آنها از دستبرد دزدان ای جلوگیری
نمیکند)

۶۹

مئدون ناخیرا، تئزمل آخورا!
رفتی به گله زود یا به آخور
(اگر روز با رفقا سرگرم، هستی شب که
شد بمنزل خود برگرد)

۷۰

مره کمزی ساخلا، بیرگون مړك اولار.
بدردنخور را نگهدار روزی بدزد میخورد
(کسی با چیزی را که در حال حاضر بیفایده
بنظر میرسد نباید دور انداخت چونکه ممکن
است روزی مفید واقع شود)

۷۱

گوندوز شام یا ندیران، گنجه شامیر یا تار.
کسیکه روز شمع روشن بکند شب بی شام
میخواهد.

(اسراف و ولخرجی به تهی دستی می انجامد)

۷۲

گیرم پتری، گزدم دوزو.
میوشم کرباس را میگردم بیابان را.
(به حداقل معیشت میسازم تا دور از
دشوارها با آسودگی خاطر زندگی بکنم)

۷۳

مالووی یا خشی ساخلا، قونثووی اوغرو
دولما!

از مال و دارائی خوب حراست بکن،
همسایهات را دزد نگیر.

(کسیکه در حفظ مال خود مهمل باشد حق
تهمت زدن به دیگران را ندارد)

۷۴

ویردی داشا، چیخدی باشا!
زده سنگ و رسید به آخر!
(در اثر نداشتن عقل معاش دارائی خود را
در اندک مدتی از دست داد)

۷۵

هرقوش، لوز یلوا سنین آغاسی دیر.
هر مرغی آنای خودش است.
(مرا صاحب خانه ای اختیار دار امور داخلی
خانه خودش است)

۷۶

هرکیم لوز الوینین پادشاهی دیر.
هر کسی پادشاه منزل خودش است
(همانند مثل بالا)

۷۷

هرنه پندون، مالون دیر، هرنه ولردون
آدون دیر؛ هرنه قالدی، یا دین دیر.

هرچه خوردی مالت است هرچه دادی
همت است هرچه ماند مال بیگانه است.
(ثروتی که صرف تأمین آسایش و خوشنمایی
نشود نصیب بیگانه میشود)

۷۸

یامانجا! دور بوردا، یاخشیجا گلینجه.
بدك بمان اینجا تا پیدا شدن خوبك.
(فردپاشی نامرغوب را تا پیدا شدن مرغوب
نباید دور انداخت)

۷۹

یامان قونشو، یامان آرواد، یامان آت؛
بیریندن کوچ، بیرین بوشا، بیرین سات.

همسایه بد، زن بد، اسب بد، از یکی کوچ
کن یکی را طلاق بده یکی را بفروش.
(وقتی همسایه بد باشد چارهش تغییر
مکان دادن است وقتی زن بد باشد چاره‌اش
فقط طلاق دادن است وقتی اسب بد باشد
چاره‌اش فروختنش است)

۸۰

یایین نور تو کونئوسو، قیشین آش دادی دیر.
ریخت وپاش تابستان چاشنی آش زمستان
است
(ریخت وپاش ایام خوشی اگر حفظ شود
در تنگدستی بدر می‌خورد)

فصل نهم

دادوستد، فروشنده، خریدار، قرض، طلب، نقد، نسبه - پول، بازار، اعتبار - خوش -
حسابی، بدحسابی، حسابتراشی، حیف و میل - تسویه حساب - غبن - گران، ارزان،
مطلنه - چانه زدن - سرمایه - دخل و خرج - سود و زیان، رونق، کساد - لاوصولی، مهلت،
دبه درآوردن

.

۱

آت سنان، قاطر آلا بلمر.
کسیکه اسبش را بفروشد نمیتواند قاطر
بفرد

(در فروش جنسی بقصد خرید از همان جنس
ریخت و پاشهای لازم در معامله را باید در
نظر گرفت)

۲

آج لولمز، گوزو قارالار؛ بورجلو لولمز،
اوزو سارالار.

گرسنه نمی میرد چشمش سیاهی میرود،
مقروض نمی میرد رویش زرد میشود.
(گرسنگی و مقروض بودن اگرچه موجب
مرگ نمیشود ولی عذاب و شرمندگی دربر
دارد)

۳

آدم پولو تاپار، پول آدمی تاپماز.
آدم پول را پیدا میکند، پول آدم را پیدا
نمیکند.

۴

آدمی آدم ایلین پارادیر، پاراسیز آدمین
گوفو قارا دیر.

آدم کننده آدم پول است آدم بی پول
روزگارش سیاه است

۵

آروادینان آئی، امانت ولرمه.
زن واسب را امانت نده (شخص یا چیزی
را در مورد سوءاستفاده قرار گرفتن آن قابل
اثبات نیست نباید امانت داد)

۶

آغ پول، قارغون اوچون دور.
پول سفید (نقره) برای روز سیاه است
(پول بهترین وسیله برای رفع درماندگی
هست)

۷

آلاجاهی بیریلته، پسانبوغون بالانین
سوروشور!
خریدش يك فتيله بهای يك من پنجه را
می‌برد: (طنز)
(تحقیق از بهای عمده فروشی در خرید جزئی
بیمورد است)

۸

آلاجاتی چوخ قالسا، یاددان چیخار.
طلب اگر زیاد بماند فراموش میشود.
(تقلیل در وصول طلب موجب از بین رفتن
آن میشود)

۹

آلاهارقادا آلومون اولسون، آلایلهمسن
لولومون اولسون.
از کلاغ دورنگ طلب داشته باشی چنانچه
نتوانی بگیری مرگت باد.
(لا وصول ماندن طلب ناشی از بی عرضگی
طلبکار است)

۱۰

آلاندا گوز اولسا، ساتان آچیندان لولر.
خریدار اگر بصیرت داشته باشد فروشنده
از گرسنگی می‌میرد
(مغبون کردن مشتری اصل رایج در
معاملات است)

۱۱

آلاندا یا خشیدیر، ولرنده پسی!!
در گرفتن خوب است در دادن بد!!
(ناراحت شدن از مطالبه طلبی که با اظهار

شکر و امتنان گرفته شود منطقی نیست)

۱۲

آلنی آی دیر، اونگون مهلت ایسته یرم
ولرمیر!

شش ماه است که ده روز مهلت میخواهم
نمیدهد! (طنز)

(چند روز مهلت خواستن پس از چندین ماه
تاخیر در انجام تعهد تعجب آور است!)

۱۳

آلدیم قول، سالدیم قور!
خریدم گردو فروختم گردو.
(داد و ستدی که سودی در بر نداشته باشد
بیهوده است)

۱۴

آل قاپیدا، سات قاپیدا.
بخردم در، بفروش دم در
(جنسی که بقصد فروش خریداری شده
هرچه زودتر فروخته شود بهتر است)

۱۵

الله رحمت الله سین.
خدا رحمت کند (آنچه را که از دست
داده‌ای امید بازگرفش را نداشته باش)

۱۶

آلماق یاخشیدیر، ولرمك قارین آغریسی!!
گرفتن خوب است پس دادن دل درد!!
(قرضی را که با اظهار امتنان گرفته‌ای چرا
پس دادنش برایت ناگوار است)!!

۱۷

آل ولر دلیبیلر، آل یی دله ییبیلر.
بگیر و بده گفته‌اند بگیر و بخور نگفته‌اند.
(خودداری از ادای قرض با امانت‌موسوم
نیست)

۱۸

آلیجنین گوزو، سالیجیدا دیر.

چشم خریدار در (دست) فروشنده است
(نتیجه انتخاب کالا بوسیله فروشنده
مغبون شدن مشتری است)

۱۹

آلشین، ولریش آدلی اولغلو وار.
ستادن فرزندی بنام دادن دارد (در قرض
گرفتن امکان اداى آنرا باید در نظر گرفت)

۲۰

الو حای ایلله، بازار حای، دوزمئلز.
حسابخانه با حساب بازار جوردرنی آید
(در معاملات ریخت و پاشهای غیر قابل
پیشبینی وجود دارد)

۲۱

ال، ال حکم الکر.
دست بدست حکم میکند (حواله بدیگری
کردن قرض یا امانتی که دستی گرفته شده
منطقی نیست)

• ۲۲

ال، الی لانییر.
دست دست را میثاند (کسیکه قرض را
امانتی گرفته باید آنرا شخصاً ادا نماید
نه اینکه بدیگری حواله بدهد)

۲۳

الیم ایلله ولریب، ایا غیم ایلله آخناریرام!
باز دست خود داده ام با پای خود جنگو
میکنم!
(آنچه را که براحتی و باطیب خاطر
داده ام حالا باید بادوندگی بدست آورم!)

۲۴

ایلنده قالیب.
رو دستش مسافده (به آنچه در اختیار دارد

مشتری پیدا نمیکند)

۲۵

ایلنده گزدبیریو.
دردست خود میگرداند (با رد و بدل کردن
اندک سرمایه ای که در دست دارد امرار
معاش میکند)

۲۶

امانته خیانت یوخذور.
امانت را خیانت نباید کرد

۲۷

اوجوز لوقدا آلانین، باهالیقدا ساتانین
اوزون گورمه.

در ارزانی روی خریدار در گرانی روی
فروشنده را نه بین (ندیدن بهتر است)
(خریدار در کسادى، فروشنده در گرانی
قیافه بی اعتنائى بخود می گیرد)

۲۸

اوجوزون دارعلتی، باهانین وار حکمتی.
ارزان را علتی هست و گران را حکمتی:
ارزان بی علت و گران بی حکمت نمیشود.

۲۹

اوج آی من سنه گله نی! اوج آی سن منی
آلانی، رجب شعبان، رمضان، بودوققوز آی!
سه ماه است که من زن توشده ام، سه ماه
هم است که تو شوهر من شده ای
سه ماه هم رجب و شعبان و رمضان این
جمعا میشود نه ماه (طنز)
(با مکرر بحساب گذاردن يك موضوع
حساب خود را تسویه شده وانمود میکند!)

۳۰

ایلنده بیر چوردهك بورجلو دورا!

۱. زن مرد ساده لوحی سه ماه بعد از ازدواج بچه ای زانید مرد علت سوال کرد. زن
در دفاع از خود جواب داد بچه نه ماهه است نه سه ماهه با این حساب: (اوج آی . . .)

به سگ هم نانی بدیمکار است - (کسی
نمانده که فلانی مفروض نباشد)

۳۱

لور تولو بازار، دوستو شو پوزار.

بازار مریوش دار دوستی را از بین میبرد
(معامله طی نشده باتوام با تعارف آفت
دوستی است)

۳۲

لوکوز لویه، گون بورج ولر هر لر.

به گاودار چرم قرض میدهند
(قرض دادن بکسیکه امکان ادای آنرا دارد
نگرانی ندارد)

۳۳

باچ قاچار. باجدار آلار.

باج فرار میکند (ولی) باجدار میگیرد
(کسیکه بمیل خود حق را ادا نکند بزور
از وی گرفته میشود)

۳۴

بارماق حای و لریو!

حساب سرانگشتی میدهد حساب تراشی
میکند

۳۵

بازار پولوز گندن، گورایمانیز گندن.
کسیکه بی پول بازار برود بی ایمان بگور
میرود.
(تعهد در خریدن سیه نشانه سوء نیت است)

۳۶

بازار چورگی چوخ اولسون، بازاردا
اولسون.

نان بازاری فراوان باشد ولی در بازار باشد
(فراوانی مایحتاج عمومی از نظر رفاه
عمومی باید علاقمند بود نه از روی احتیاج
شخصی)

۳۷

بازار، شیطان یوواسی دیو.

بازار لانه شیطان است

(در بازار از صداقت و ایمان خبری نیست)

۳۸

بازارین گوزون چیخار دیب

چشم بازار را درآورده است (طنز)!
(هرچه کالای بنجلی بوده خریداری
کرده است)

۳۹

باشیمی سندیرو، مظنه می سندیرو!

سرم را بشکن نرخم را نشکن
(تحمل هرگونه ضرر و زیان برایم آسان
است الا تحمل توهین بایی اعتبار قلمداد
شدن)

۴۰

باغ آلمان، باغلانارسان؛ داغ آلمان، داغلانار.
سان؛ آل ولر الله، باغلانارسان.

باغ نخر که پای بند میشود، کوه نخر
که داغ زده میشود تجارت بکن که چربدار
میشود - (اشتغال بباغداری با احتیاجی
که به ارباب دانی دارد از فعالیت های دیگر
باز میدارد. اشتغال بکشاورزی در زمین بایر
ولم بزرع به پیشمانی می انجامد، اشتغال
بکسب و کار و تجارت موجب ثروتمندی
میشود)

۴۱

باغ سالیپ، داغ آلیپ

باغ فروخته کوه خریده! (طنز)

(از کار راحت و سودمند دست کشیده کار
بیفایده و پر دردسری را در پیش گرفته است)

۴۲

بالغال لولولرین بورجون، دیرلره یوکلر.
بقال بدمی مردها را به زنده ها تحمیل

میکنند) فروشنده مطالبات لاوصول خود را
با احتساب آن در تعیین قیمت جبران
میکنند

۲۳

باهاسینا، پول و لرمشیم!
بهایش را پول داده‌ام!
(مفت گیر نیاورده‌ام که بهدر رفتش برایم
بی تفاوت باشد)

۲۴

بنله بیلم گجه لر سکه چالیرام!
(انگار شبها سکه میزنم - (اینهمه خرج
وتوقعات را جز از طریق سکه زدن نمیتوان
(عهده دار شد)

۲۵

بنله بیلم گنج قارون تاپمیشام.
انگار گنج قارون پیدا کرده‌ام! (همانند)
مثل بالا)

۲۶

برک بیلیرین آل دوت.
اگر صفت میدانی بگیر و نگهدار - (اختیار
انتخاب یکی از دو طریق ارائه شده با
تو است)

۲۷

بو آرشینا، بنز و لرم لر.
با بن گزگرباس داده نمیشود (با این شرایط
با توقعات کسی حاضر بمعامله نمیشود)

۲۸

بورج، قالدیججا اوژامار،
قرض هر چند بیشتر تاخیر اتد دبروصول
میشود.

۲۹

بوخشان ییری چیخما، برکلن ایکیسی
چیخار.

اگر از شل یکی در بیاید از صفت دوتا در
می آید.
(استکفاف و سختگیری در ادای حق گران
تمام میشود)

۵۰

بورجلو، بورجلو فون ساغلیقین ایتر.
طلبکار سلامتی بدهکار را خواهان است
(شوخی - چون در صورت مردنم طلبت از
بن خواهد رفت ناچار باید دعا بکنی که
نمیرم)

۵۱

بورجلو، تقسی، سویوق چیخار.
نفس بدهکار مرد در می آید.
بدهکار نباید تحکم آمیز حرف بزند)

۵۲

بوگون نقد، صاباح نیه.
امروز نقد فردا نیه
روزی که اسمش (فردا) باشد میتوانید
نیه بخرید (از نسیه فروشی برای همیشه
معلورم)

۵۳

بونو یا پشیدیر لوز ساقفالووا!
این را بچسبان بریش خودت - (کالائی
که بمن فروخته‌ای لایق خودت است):
مال بد بریش صاحبش.

۵۴

بیری لولدو، بیری مردار اولدو، بیریدنه
آلاهین غضبینه گرفتار اولدو!
یکی مرد. یکی مردار شد، یکی هم به
غضب خدا گرفتار شد!
(با انواع حساب تراشی مرماه با بدهی
خود را تمام شده قلمداد میکند)

۵۵

بیزیم پولوزون شیر دیتی دیرا؟
مگر شیر پول ما مادینه است؟
(دلیلی ندارد که بین پول من با پول
دیگران فرق گذارده شود)

۵۶

پول آلی اولوب من پیادا.
پول سواره شده من پیاده
(هر چند تلاش میکنم پولی برسم ممکن
نمیشود)

۵۷

پول، آداما غلله میترمد.
پول برای آدم عقل هم می آورد
(کسیکه پولدار باشد کارها را باحواس
جمعی و عاقلانه انجام میدهد)

۵۸

پول بیر مراد اوچون دور، بیرده عناد
اوچون.
پول یکی برای مراد است یکی برای عناد
(پولی را که با آن میتوان به آرزوهای
انسانی خودجامه عمل پوشانید نباید در
راه عناد و مردم آزاری مصرف کرد)

۵۹

پول (یا حال)؛ جانین یوقاری دیر.
پول یا مال تراشه جان است (از بین رفتن
پول یا مال جانکاء است)

۶۰

پول حرمت اوچون دیر، حرمت پول اوچون
دگیل.

پول برای کسب احترام است نه حرمت
برای کسب پول
(صرف پول در راه حفظ یا کسب احترام
جایز است ولی احترام را فدای پول کردن
جایز نیست)

۶۱

پول، حلال مشکلات دیر.
پول حلال مشکلات است
(هر مشکلی را میتوان با پول برطرف کرد)

۶۲

پولدا اولسا بیدی: اللہ — الله عز وری.
پول اگر ولایتی داشت دست بدست نمی گشت
(ثروت تکیه گاه مطمئن دائمی برای خوش-
زیستن نیست)

۶۳

پول ولرسن ملا مسجد دن چیخار.
اگر پول بدی ملازم مسجد بیرون میرود.
(الراء روحانی نما را هم میتوان با پول
گمراه کرد)

۶۴

پول ولرمن بورانی ییهر، پول ولرمین
بورانی ییهر.
آنکه پول داده کدو حلوانی میخورد. آنکه
پول نداده اینجا را میخورد
(کسیکه در خرج شرکت نداشته باشد تو تعاتش
بیجا خواهد بود)

۶۵

پول ولرب سوز آلان پشیمان اولماز.
آنکه پول داده و حرف گرفته پشیمان
نمیشود
(خرج پول در راه یادگیری را نباید ضرر
حساب کرد)

۶۶

پولوم جوییمده عظیم باشمدا.
پولم در حیب عقلم در سر
(تا مطمئن شوم که منظورم عملی شده پولی
نخواهم داد)

۶۷

پولون اولدو اون، کوزووه نیک دون!

پولون اولدو اللی، آدون اولدو بالی؛

پولون اولدو یول، گیر ایچینده اول؛

پولون اولدو مین، کهر آلی مین.

پولت چو بهده (تومان) رسید، میتوانی

لباس فاخر بپوشی،

پولت چو به پنجاه (تومان) رسید، نامت

جزو ثروتمندان ذکر میشود،

پولت چو به صد تومان رسید، میتوانی

تویش شنا بکنی،

(هرچند دلت میخواهد خرج بکنی) - پولت چو

به هزار رسید، اسب کهر را سوار شو

(میتوانی در بقیه عمر به گشت و سیاحت

بپردازی)

۶۸

پولون وار دور گیریش، پولون یو خودور

سوروش.

اگر پول داری دست اندکار شو اگر پول

نداری خود را کنار بکشی

(کاری است که دخالت در آن بدون داشتن

پول وقت تلف کردن است)

۶۹

پولووی وئر پول، نه کالا-کولا.

پولت را در راه پول در آوردن مصرف

بکن نه در راه کالای نارس و بیمصرف

خریدن)

۷۰

پولو، پول گتیرد.

پول را پول می آورد (پول در آوردن

مستلزم سرمایه گذاری و پول خرج کردن

است)

۷۱

پولو قازاناق آسان دیر، ساخلاماق جتین.

پول در آوردن آسان است نگه داشتن مشکل

(کیکه عقل معاش نداشته باشد.

بادرآمد بیشتر داشتن ثروتمند نمیشود)

۷۲

تاجره پنیر چوره ک، عامله تو یوق پلو.

برای تاجر نان و پنیر برای عامل مرغ پلو

(بکسیکه از جیب خود میخورد هر چند

ارزانتر باشد گواراتر است و بکسیکه از

جیب دیگران میخورد هر چند گرانتر باشد)

۷۳

کرمزی گوتو ینره وررور.

ته ترازو بزمین میزند.

(با اینکه قبلاً راضی به قول پیشنهاد است

چانه میزند که شاید سود بیشتری برسد)

۷۴

جبرئیل قانا دی نین سی گلیر.

صدای هال جبرئیل می آید.

(صدای پول طلا بانقره مثل ندای آسمانی

فرح انگیز است)

۷۵

جیبیمده، هورومجک یووا سالیب.

در جیبم عنکبوت لانه کرده است.

(مدتی است که پولی توی جیبم نگذاشته ام)

۷۶

جیبیمین پامبوغی چینخد.

پنبه جیبم درآمد

بسکه پول خرج کردم دیگر پولی توی

جیبم نمانده است)

۷۷

چرچی، کیسه سیندن سالار.

فروشنده دوره گرد از کیسه خود میفروشد

(معامله، همکاری در حدود امکانات

میتواند باشد)

۷۸

چکیرتگه لیبه ینده بهر به دوتور!

ملخ خورده را هم بجساب بهره میگیرد!

(همه ریخت و پاشها را روی سهم شریک
بحساب آوردن ناروا است)

۷۹

حاجی آغادا طلبین اولسون، نهدانار نه
ولرهر!

از حاجی آقا طلب داشته باشی، نه حاشا
میکند نه می‌پردازد.

(ادا نکردن دین مثل انکار کردن آنست)

۸۰

حساب، حساب دیر.

حساب حساب است (وقتی تو بحساب
میگذاری چرا من نباید بحساب بگذارم)

۸۱

حساب دینار ایلن، باغیش خروار ایلن.

حساب بدنار بخشش بخروار.

(حساب معامله را با حساب بخشش نباید
مخلوط کرد).

۸۲

حسابی پاک اولالین، اوزو آغ اولار.

آنکه حسابش پاک باشد رویش سفید میشود
آنها که حساب پاک است از محاسبه چه
پاک است.

۸۳

حق دیر یوخ دور دانالین الوی یغولسین!
حق است (ولی) نیست خانه انکار کننده
خراب شود.

(طلبی را که داری گنمان نمیکند ولی وقتی
امکان ادای آنرا ندارم چه میتوانم بکنم!)

۸۴

خرمن اوستو حواله سی دیر!

حواله سر خرمن است.

(وعده دراز مدت یا مشروط قابل اعتبار و
اطمینان نیست).

۸۵

خوناخا، خوناخالین حساین، گونلونده
الگر.

(خانه خواه) حساب (خانه خواه) را بخاطر
میسپارد.

(آنچه بظلمت بخشش و احسان قلمداد
میشود در واقع تسویه حساب است)

۸۶

دانیشقلی آش، دادلی اولار.

آش طی شده بامزه تر میشود (در همکاری
با معامله بهتر آنست که شرایط و جوانب
کار قبلاً بررسی و تعیین شده باشد)

۸۷

دیه، یاشیر اولماز.

دیه در آوردن بدون روغن نمیشود (کسیکه
معامله طی شده ای را بهم میزند باید
خسارتی را متحمل شود)

۸۸

دخل و خرج الله میر.

دخل و خرج نمیکند (درآمدش کفاف
خرجش را نمیدهد)

۸۹

ددیادا بالیق سوداسی الگیر.

معامله ماهی دریا را میکند.

(میخواهد چیزی را بفروشد که در اختیارش
نیست)

۹۰

دعوانی قلیلیج کمر سودانی پول.

دعوا را شمشیر می‌برد معامله را پول
(معاملات با رد و بدل کردن پول نقد قطع
و سریع انجام می‌پذیرد)

۹۱

دوره سینه خط چک!

بدورش خط بکش (امید رسیدن به حق خود

را نداشته باش)

۹۲

دمه سالان، گوشك آلا بيلمز.

كسيكه شتر بفرشد نميتواند بچه شتر بخرد
(فروغ كالائي بقصد خريد از همان كالا
ريخت و پاشهاي غير قابل پيش بيني در
بردارد)

۹۳

دمه نين پيري يرداگانا و اي دايگين دد-
نيدن!

شتر دانه اي يك دانگ، و اي از درد دانگ!
(وقتي پولی در اختيار نباشد ارزانی چه
فايده ای ميتواند داشته باشد؟!)

۹۴

سايلي پولون بر كتي اولماز.
پولي كه شمارش معلوم باشد بر كتي نخواهد
داشت.

(در خرج كردن راحتی خيال دزايست كه
حساب پول خود را نداشته باشی)

۹۵

من پند بگووي بيلير سن، بنده دوغراد بيمی
بيلم!

تو حساب خوردنت را داری تا من حساب
خرد كردن را داشته باشم؟

(جائيكه هر چه من با تلاش بدست آورده ام
تو خرج كرده ای حساب آنرا تو بايد بهتر
از من بدانی)

۹۶

سورو سنه قربان دير اما چپيشين پيري،
سكگينر قراندان اسكك اولماز.
رمة قربان تو است ولي بزغاله يكي هشت

۱. دانگ از اجزاء واحد پول قديم.

۲. از شخصي كه به عتبات مشرف شده بود و برای هر لوبت آب خوردن و يا از آب

گذشتن پول پرداخت كرده بود پرسيدند: در اين سفر چه ديدی؟ گفت: «سوها...»

۳. مينعلی نام كوهی است در نزديكي شهر تبريز كه در خاكش ذرائی از زر وجود دارد.

رهال كتر نمیشود.

(تعارف را با معامله نبايد مخلوط كرد)

۹۷

سوها ولر ايچ، سوها ولر كنج!
به آب بده بخور. به آب بده عبور بكن!
(جائی است كه بعنوان مختلف پول گرفته
میشود).

۹۸

شراب-كباب هاي-هاي، حساب-كتاب و اي-
و اي!

استقبال از خوشگذرانی با امتناع از تسويه
حساب آن جور نمی آید)

۹۹

شرعه مهلت جايز دير.
مهلت دادن در شرع جايز است

۱۰۰

ضرر زهر دن آجي اولار.
ضرر از زهر تلختر است

۱۰۱

ضررين يار پسيندان قايي عماق، لورو پير
منفعت دير.

از نصف ضرر برگشتن خودش بكنوع
منفعت است

۱۰۲

عين علي لهز يلى دير.^۲
طلای عينعلی است. (خرجش از سودش بيشتري
است)

۱۰۳

قازانجي قودوردو، ما يانی گيدي!
سودش هار شد و سره ماهه را هم خورد
(سودی نكرده سهل است اصل سرمايه را)

هم از بین برده است)

۱۰۴

قلب مال بی‌سینه قایم‌دار.

مال تقلبی به صاحبش برمیگردد.

مال بد بریش صاحبش.

۱۰۵

قورد، قرونون بیرزادین قیمةیب.

گرک چیزی از گوسفند را نخورده است

(اگر خیال میکنی دراین معامله مغبون

شده‌ای اختیار نسخ کردنش را داری)

۱۰۶

قولاق کسک.

گوش بریدن (اخاذی کردن)

۱۰۷

قوی اووجوما، قویوم اووجوما.

بگذار کف‌دستم تا بگذارم کف‌دست.

(فقط معامله نقد به نقد را قبول دارم)

۱۰۸

کاسب چیخارین بیله، ماهوت گومه گومه.

کاسب اگر میزان درآمد خود را بداند

بالتوئی از ماهوت میبوشد.

(مشخص نبودن میزان درآمد کاسب را

و اداری به تناعت میکند)

۱۰۹

کتاب امانت و لره‌نین بیر الی قایتایرانین

ایکی الی کیلمه‌لی دیر.

از کسیکه کتاب امانت بدهد یکدست و از

کسیکه آنرا پس بدهد دودست بریدنی است.

۱۱۰

گرمه‌نی دادار آلا را

سرگین را پس از چشیدن میخرد.

(در خرج کردن خیلی محتاط است)

۱۱۱

گفتندی گندز گلمزه

رفت بجائی که برگشت ندارد - (انتظار

بازگشت یا پس گرفتن را نداشته باش)

رفت آنجا که عرب رخت و ننی اذداخت

۱۱۲

گلیرین دولته نه ضرری؟

درآمد چه ضرری بدولت میتواند داشته

باشد؟

(از درآمد ولو مورد احتیاج نباشد باید

استقبال کرد)

۱۱۳

گوز پله مک

چشم را پف کردن - (اغفال کردن - مانع

از توجه بسودوزیان خودشدن)

۱۱۴

گمی دون مبارک، چیخارت لور گمائی

دیر.

پوشیدی، مبرکت باد - درآر که مال

دهگری است

(چون استحقاق یا استعداد استفاده بیشتر

از این مال بامقام را نداری بهتر است آنرا

بکسیکه اهلیت دارد وا بگذاری)

۱۱۵

گیرده پول، اوزون بازار.

پول گرد و بازار دراز - (کاری نیست که

با پول انجام پذیر نباشد)

۱۱۶

لوطی خور اولوب.

لوطی خور شده است (در راه هوای وهوس

دهگران بمصرف رسیده است)

۱۱۷

متاعیم متاع اولونجا، بازاریم بازار اولون.

بجای اینکه متاعیم متاع مرغوب باشد

کاش بازاریم بازار باشد (شانس بازار گرمی

متاع مرغوب داشتن برتر است)

۱۱۸

مگر ساری باغ سائیبان!

مگر روغن زرد فروخته‌ای!

(ادعای واهی طلبکاری جدی کردن ندارد)

۱۱۹

منه سو چیمخمار، سته که چوره که چیمخار،

اگر برای من آبی در نمی‌آید برای تو که

نانی درمی‌آید.

(وقتی کار سفارش بسود تو باشد نگرانی

در باره سودمند بازبان آور بودن آن سفارش

دهنده بیهوده است)

۱۲۰

میندیگووی سایمورسان؟

آنها که خودت سوار شده‌ای نمی‌شماری!

(اشتباحت از آنجاست که عدل شخصی خود

را در نظر نمی‌گیری)

۱۲۱

نیه چاخیرا یچن ایکی دلفه گفته نر.

آنکه مشروب نیه بخورد دوبار مست

میکند

(نیه و لخر جی کردن - رگجه گرفتن هنگام

پرداخت قرض را هم در بردارد)

۱۲۲

نیه چی پارسنگ دو کمار.

سیه بگیر پارسنگ نمی‌گیرد

(نیه بگیر نباید برای خود حق خوردن

گیری یا چانه زدن قائل شود)

۱۲۳

نیه چی ایله عاق والدینن آخری بیر اولار.

عاقبت نیه بگیر و عاق والدین یکی است

(نیه خور هم مانند عاق والدین مشغول-

نمه می‌میرد)

۱۲۴

نیه سی نقد اولوب.

نیه اش نقد شده است - (از اینکه با وجود

ناامیدی به هدف خود رسیده باش و خوشحال

است)

۱۲۵

نیه، گلر کیسه.

نیه بکیسه نمی‌آید (معامله نیه برایم

صرف نمی‌کند) معامله نیه را معامله مطمئنی

نمیدانم)

۱۲۶

نیه یتین، ایکی دلفه لر لر.

نیه خورد و دلفه عرق میکند - (نیه خور

علاوه بر عرق خجالت در موقع خرید

هنگام پرداخت بدی نیز عرق میکند)

۱۲۷

نقد معامله دن گل ایی گلر.

از معامله نقد بوی گل می‌آید.

(معامله نقد بی دغدغه خاطر انجام می‌پذیرد)

۱۲۸

نقدی بورا خیب، نیه دالینجا گتته!

نقد را ول کرده دنبال نیه رو:

۱- حاجی میرزا آغاسی دستور حفر چند حلقه چاه در محلی را داده بود پس از مدتی حفاری یکی از چاه‌کن‌ها به حاجی معروض میدارد: قربان از چاه‌کندن در این محل آبی برای شما در نمی‌آید! حاجی جواب میدهد (منه...)

۲- ملا نصرالدین چند رأس الاغ را به پیدان مال فروشان میبرد، در بین راه که سوار بر الاغی بود الاغها را شمرده و دید یکی کم است و چون پیاده شد و دوباره شمرده دید کم و کسری ندارد باز سوار شد و شمرده دید یکی کم است و این عمل را تکرار میکرد تا رهگذری از ماجری پرسیده. ملا موضوع را بیان کرد و رهگذر که متوجه موضوع شده بود گفت: (پلند یگوری...)

سرکه نقد به از حلوای نسیه است

۱۲۹

نیه گولمرسن، جواهر کیمین قالی آباریر
سادا

جائیکه فرش مثل جواهر میبری، چرانباید
بخندی!

(بدهکار پررو خنده است هزا آمیزستانکار را
بخنده وی از روی رضایت تلفی میکند)

۱۳۰

هله ضرابخانا آچما میشام.

هنوز ضرابخانه باز نکرده ام
(درآمد ناآنجائرسیده که مثل ضرابخانه دارها
خرج بکنم)

۱۳۱

هله ملا خور اولماییب.

هنوز ملا خور نشده است
(هر وقت قیمتش بعدودی برسد که ملا
بتواند بخرد منعم میخرم)

۱۳۲

یاری-یاری، قارداش پایی.

نصف به نصف (تقسیم کردن) تقسیم برادر وار
است
(از تقسیم مساوی محبت برادری ایجاد
میشود)

۱۳۳

یاغیشدا دشمنین قویولو، دوستون آلسی
سالیسین.

(کاش) در هوای بارانی گوسفند دشمن
و اسب دوست بفروش برسد.

(گوسفند در هوای بارانی به علت مشکل بودن
انتقالش بمحل دیگر ارزان تر از قیمت
واقعی بفروش میرسد. ولی اسب در هوای
بارانی به علت مورد احتیاج فوری بودن
گرانتر از قیمت واقعی). (ارزشها بستگی
بمیزان عرضه و تقاضا دارد)

۱۳۴

یانلش حساب، بغداد دن قایداری.

اشتباه حساب از بغداد بر میگردد
اشتباه در محاسبه را ولو مدت زیادی از
رویش گذشته باشد باید جبران کرد)

۱۳۵

پاندیردین لوزچرا شووی، کنجیرلدین
منیم چراغیمی!

روشن کردی چراغ خودت را خاموش کردی
چراغ مرا.

(دخترم که تاکنون باعث سعادت من بود
بعد از این موجب سعادت مندی تو خواهد
بود) و یا بصورت طنز ما خود از حکایت مندرج

۱- شخصی بمنظور طلبکاری نزد بدهکار رفت؛ بدهکار گفت: هیچ نگران مباش چونکه
به زن خود سپرده ام فن قالیبافی را یاد بگیرد و سپس از صحرا مقداری خسارکننده در کوچه
پهن کند - طلبکار گفت: این چه ربطی به طلب من دارد؟! بدهکار جوابداد برعکس کاملاً مربوط
میباشد حوصله داشته باش تما توضیح بیشتر بدهم - وقتی زنم قالیبافی را یاد گرفت و خار
جمع آوری شده را در کوچه پهن کرد هنگام برگشتن ربه از صحرا از پشم گوسفندان به خارها
خواهد چسبید، زنم این پشمها را جمع کرده و پس از شستن و رنگ کردن و تافتن خواهد توانست
قالی نفیسی بیافد و من آنها را بابت طلب تو بخواهم داد: طلبکار از شنیدن این جواب بی اختیار
به خنده افتاد و به بدهکار گفت: (نیه گولمرسن...)

۲- شخصی مرش با سحرگاه چراغ بدست از گاو مریض خود پرستاری میکرد و چون
پنن حاصل کرد که گاو عافیت پذیر نیست آنها فروخت و موقع تحویل آن بخریدار گفت:
(پاندیردین...)

درپاورقی بدینمعنی:

(دختری که بتو داده شده اگر تاکنون
وبال کردن والدینش بوده بعد از این وبال
کردن تو خواهد بود)

۱۳۶

یانیندا یالیدی، پالچیفای بالیدی!

در بهلولیش خواهید بگل فرو رفت! (به
عناوین غیر موجه حساب تراشی میکند)

۱۳۷

یوزآلتین دانیشانی، یوزکیشی دانیشایلمز.
حرلی را که صد دیناری میزند صد مرد
نمیتواند بزند.

(حرف هول مختصر در حل مشکلات مؤثرتر

از حرف صد مرد است)

۱۳۸

یوز قاییقی بیر بورجون لودموز.

صد تاپتش کفاف یک قرضش را نمیدهد.

(خیلی بیش از بهای دارائی واموالش بدهی
دارد)

۱۳۹

یومور تامادی، فالانیدا ایچدی!

تخم نگذاشت (سهل است) نگینه را هم
نوشید

(-ودی نداد سهل است سرمایه را هم از
بین برد)

فصل دهم

نعاون، مشاركت، اتحاد، مشورت، دخالت، پارتی بازی،
پشتیبانی، پشت گرمی، وساطت، همرنگی، نفاق، نکروی.

واسطه با علم بامکان شکستن سرو بازویش
وساطت میکند (کسیکه وساطت میکند باید
احتمال آسیب رسیدن بخودش را در نظر
گرفته باشد)

۵
آراچی گوئلو، من اولار.
واسطه دست و دل باز میشود (واسطه در
پیشنهاد گذشت دست بالا را میگیرد)

۶
آرواهی گوزهل، آلی پورغا ایله یولداش
اولما!

با کسیکه زن زیبا و اسب راهوار داشته باشد
همراه باش (همراهی با کسیکه زن زیبا یا
اسب پورقه داشته باشد از اینرو جایز نیست
که وی برای زود رسیدن بمنزل همراه خود را
در بین راه تنها میگذارد)

۱
آدام، آدامانه اللر!
آدم به آدم چقدر میتواند کمک بکند؟ (از
آنچه لازمه انسانیت بوده فروگذاری نشده
است)

۲
آداما آدم مگرك دير.
آدمی را آدم لازم است (هر انسانی باید
کسانی را برای حمایت از خود در روز
مبادا داشته باشد)

۳
آدامین آدامی!
آدمی را آدم! (طنز) به بین چه - خوب از
همدیگر جانبداری میکنند!

۴
آراچی باش قولون سینمیش موروپ ینه،
آراچیلیق اللر.

۷

آش دوزوقان، دوزدا دادینان.

آش با نمکش، نمک هم با مزه اش.
(مشارکت با تعاون هر کس در حدود امکانات
یا امتیازات خودش میتواند باشد)

۸

آماج، لوز سمینه پیخیلار.

درخت در جهت خودش می افتد.
(افراد هنگام سقوط و در ماندگی به نزدیکان
خود روی می آورند)

۹

الشفه كـ الشفه می بوش قاشیر.

الاغ-الاغ را ملایم میخارد.
(طرفداری که از همدیگر میکنند روی
هم طراز بودن با اشتراك منافع داشتن است)

۱۰

ال آتان داش، اوزانغا دوشیر.

سنگی که جماعت بیندازد بدور می افتد.
(کسی که مطرود جامعه باشد بازگشتش
مشکل است)

۱۱

ال آتانی، حقه آتار.

کسیکه مطرود اجتماع باشد مطرود خدا
نیز خواهد بود

۱۲

ال آغزی چووال آغزی.

دهان جماعت، دهان جوال است - (قضاوت
اجتماع را نمیتوان بی اهمیت تلقی کرد)

۱۳

ال آغزی فال دیر.

دهان جماعت فال است (قضاوت یا خواست
اجتماع تحقق پیدا میکند)

۱۴

ال ايله، الله اكبر.

بامردم الله اكبر (از قضاوت یا خواست مردم
باید تبعیت کرد):

خواهی نشوی رسوا هرنگ جماعت شو

۱۵

ال ايله، قارامون بایرام دیر.

روز سیاه بامردم جشن و سرور است
(گرفتاری وقتی عمومی باشد قابل تحمل
است - در گرفتاریهای عمومی نباید خود را
از مردم دور نگهداشت)

۱۶

ال لجهی گولوم اولانین، باشینا گولوم
اولار.

کسیکه خواستگارش مسخره باشد بر سرش
خاک ترم میشود.
(مقبول افراد بی شخصیت بودن نشانه بی-
شخصیتی است)

۱۷

ال لجهی زوال یو خودور.

واسطرا زوالی نیست - (مأمور یا پیام آور
را نباید مقصر دانست)

۱۸

ال عارف دیر، تیز قافیر.

اہل عارف است، زود میشناسد
(حقایق از نظر مردم پنهان نمی ماند)

۱۹

ال، قاباغی سئل قاباغی.

مقابله با جماعت، مقابله با سبیل است
(تصد استقامت در مقابل خواسته مردم مثل
استقامت در مقابل سبیل پیوده است)

۲۰

ال قاپیسی گنج آچیلار، گوجلو آچیلار.

در اہل دیر باز میشود، با قدرت باز میشود
(خواست مردم ممکن است دیر تحقق پیدا
بکند ولی با قدرت تحقق پیدا میکند)

۲۱

الل گوجو، سئل گوجو.

قدرت ایل قدرت سئل - (اتفاق در پیشرفت و موافقت اثر قطعی دارد)

۲۲

الل گوزو کرملی دیر.

دهد خلق ترازوست - (قضاوت عمومی در تشخیص واقعیت مقرون بحقیقت است)

۲۳

الل نفسی، حق نفسی.

خواست مردم خواسته خداست (آنچه مورد علاقه و اعتقاد مردم باشد تحقق پیدا میکند)

۲۴

اردیل بیر شهر دیر، هرکی نوزو گیلی.

اردیل شهری است که هر مردی وکیل خودش است - (اردیلها تکرر هستند)

۲۵

الل، گونول حقه

دست بدست، خاطر به حق - (با امید بخدا این همکاری را بخیر و صلاح باید دانست)

۲۶

الل ولر مکه. داغی داغ اوستون قویماق اولار.

با دست بدست دادن میتوان کوهی را روی کوه دیگر گذاشت

(با اتحاد هر کار مشکلی انجام پذیر است)

۲۷

ال الی یووار، اللعدونر اوزو یووار.

دست دست را می شوید، دست هم بر می گردد صورت را می شوید

(کسی میتواند انتظار کمک داشته باشد که بموقع خود کمک کرده باشد)

۲۸

الی - ال و ورارسانسی چیخار.

دست را چوب دست زنی جدا درمی آید - (نتیجه مثبت از اتحاد بدست آید):
بک دست جدا ندارد.

۲۹

اوشاق ایلن یولاچیخما، الله می یخیلا آغلار، الشین یخیلا گولر...

با کودک هم سفر مباش چون اگر خربش بیفتد گریه میکند و اگر خرتو بیفتد می خندد (مسخره میکند) (نتیجه همکاری با کودک خود را مکرر یا تحقیر کردن است)

۳۰

ایت - اینه دولاشا، قورت گور یونو آشار.

وقتی سگ با بیج سگ شود گرگ از سگ میگذرد.

(اختلاف داخلی موجب نجات دشمن میشود)

۳۱

ایت اینه دولاشادا. قوردو گورنده آرخالاشار.

سگها اگر با همدیگر درگیر شده باشند با دادن گرگ پشتیبان همدیگر میشوند.

(اختلافات داخلی را بمنظور مبارزه با دشمن مشترك باید کنار گذاشت)

۳۲

ایکی آدام، بیر آداما قشون دیر.

دو نفر در برابر یک نفر قشونی است (فرد هر چند قوی باشد در برابر جمع مغلوب میشود)

۳۳

ایکی آغیز بیر اولسا، بیر آغیز هنج اولار.

دو دغان اگر یکی باشد. یک دغان هیچ میشود)

(اتحاد در قول موجب غلبه بر طرف میشود)

۳۲

ایکی بیت بیر-بیره، کالدانی سالدیلار گیره.
دو شپش و یک کیک کدخدارا بگیر انداختند.
(افراد ضعیف با اتفاق فرصتی برای اذیت
کردن فرد قوی پیدا کردند)

۳۵

ایکی فیندیق، بیر گرده کاین لبرین داغیدار.
دو فندق دخل یک، گردو را در می آورند.
(فرد هر چند قوی باشد در مقابل افراد
ضعیف ولی متفق مغلوب میشود)

۳۶

ئوزو ئولچور، ئوزو بیچیر!
خودش اندازه میگیرد، خودش می برد (در
کارهای خود با کسی مشورت یا همکاری
نمیکند)

۳۷

ئوزو چالیر، ئوزو اویناییر!
خودش میزند، خودش میرقص.
(در کارهای از میل و تشخیص خود تبعیت
نمیکند بدون اینکه مشورتی کرده باشد)

۳۸

ئوزو گیر، ئوزو لیکیر!
خودش میبرد، خودش میدوزد همانند مثلهای
بالا

۳۹

بارماغی ایشین ایچینه دیر.
انگشتش توی کار است
(فلانی من غیر مستقیم در اینکار دخالت دارد)
انگولک میکند

۴۰

باش-باشو کینه مه، داش پرنیدن اوینامار.
اگر سر بر تنگه نداده باشد سنگ از جایش
در نمی رود.

(تفاق واختلاف از لجبازی واز روبروی
همدیگر قرار گرفتن ایجاد میشود)

۴۱

باشلی باشین ساخلا سین، ایامی دیر!
روزگار (هر صاحب سری سر خود را نگه
دارد) است

(روزگاری است که هر کسی فقط در فکر
حفظ منافع یا حراست جان خودش است)

۴۲

یوال، او الة کمک دیر.
این دست به آن دست کمک است
(کمک کردن به نزدیکان وظیفه طبیعی است)

۴۳

بوش چاناغی. دو لوجاناما وورور!
کوزه خالی را بکوزه پر میزند
(با وجود بی چیزی با پولدارها شرکت یا
رقابت میکند)

۴۴

بوگون منه دیر، صباح سنه.
امروز به من است فردا بتو
(بی تفاوتی در برابر ظلم و زورگویی
بدیگران موجب میشود که دامنگیر خودت
هم بشود)

۴۵

بیر-بیرینه چوره ک بورج و لریر لر.
بهمدیگر نان قرض میدهند
(از همدیگر طرفداری متقابل میکنند)

۴۶

بیر لیک، بو تونلو ک دور.
یگانگی تمامیت است (هرکاری با اتفاق
به بهترین وجه انجام میپذیرد)

۴۷

بیر لیک هاردا، دیر لیک اوردا.
اتحاد هر کجا باشد زندگی هم همانجا خواهد

بود.

(جانی میتوان در آسایش سربرد که اتفاق باشد)

۲۸

پالارا بورون، ال ایلی سورون.
پلاس با گلیم بخود به یجان با جماعت خود
را بکشان.

(کبود و سایل مادی را نباید بهانه دوری
گزیدن از شرکت در اجتماع قرار داد)

۲۹

ناری دستگا هیندادا، آدامین آدامی!
در دستگاه خدا هم آدمی را آدم!
(در دستگاه خداهم هارتی بازی در کار است)

۵۰

لك الدن. سس چیخمار.
از یکدمت صدا در نمی آید.
(کاری است که تا تعاون در بین نباشد
انجام پذیر نخواهد بود):
بك دست صداندارد.

۵۱

کوخ تو یوغی ایله، آج سو یوغو ایله.
سیر بامرغش، گرسنه با (آش) رقیفش
(هر کس در حدود توانائی اش میتواند یا
باید شرکت بکند)

۵۲

لیکه، لیکه به کمک دیر.
لقمه کمک لقمه است.
(تعاون موجب پیشرفت و روبراه شدن
کارها میشود)

۵۳

چمچه دولان، سنه ساری دیر.
چمچه گیر هوادار تواست.
(رشته کار در دست هوادار تواست).

۵۲

چوپان دا باغینان، گلین دو باغینان.
چوپان با چوب دستی اش، عروس بار و بندش -
(همکاری هر کسی در حدود امکاناتش میتواند
باشد)

۵۵

دارغا عمیم دیر، داها نه عمیم دیر!
داروشه عمویم است، دیگر چه عیم دارم!
(طنز) بی ملاحظگی هائی که میکند بهوای
هارتی قوی داشتن است)

۵۶

داش-داسا سویکک دیر.
سنگ تکیه گاه سنگ است - (همبستگی موجب
پایداری و مولفیت میشود)

۵۷

داش-داسا سویککه نر، دووار اولار.
سنگ چو برهنگ تکیه کند دیوار بوجود
آید - (از همبستگی قدرت ایجاد میشود)

۵۸

دالدا لولره ن، دونون ساخلار.
کسیکه پشت به پشت بدهد قبای خود را
حفظ میکند
(پشتیبانی از همدیگر جلو تجاوز دیگران
را میگیرد)

۵۹

سد سکندر کیمین، دالوندادایا نیشام.
مثل سد سکندر در پشت سرت ایستاده ام
(با اراده محکم از تو حمایت خواهم کرد)

۶۰

سنده بیر ساققال کرپت!
توهم ریشی بجنیان - (توهم با درمیانی
بکن)

۶۱

سورودن آیریلان قوزونو، قورت یتیر.

بره جدا شده از رمه را گرگ میخورد.
(جوانیکه از خانواده یا اجتماع خود دوری
گزیند دچار خطرات میشود)

۶۲

سوز بیر اولسا، ضربی گرهن سیندیرار.
حرف اگر یکی باشد (یا مردم اگر متحد
شوند) ضربه اش خراب (تیر حمال) زامی شکند
(با اتحاد در قول یا فعل بهر قدرتی میتوان
غلبه کرد)

۶۳

سینه، سیر اللهك.
سینه سیر کردن - (با تمام وجود بهواداری
برخاستن)

۶۴

شاهیندا قره چیه ایشی دوشر.
شاه هم ممکن است به کولی احتیاج پیدا
بکند.
(احتیاج پیدا کردن به کمک دیگران ننگ
نیست)

۶۵

شریکلی قازان گنج قاپنار.
دیک شراکتی دهر میجوشد (کاربکه مسئول
یا ذینفع متعدد داشته باشد دهر به نتیجه
میرسد)

۶۶

شربك یاخشی اولسا بدی ناری نوزونه
یاراداردی.
شربك اگر خوب بود خدا برای خودش
خلق میکرد
(شرکت با نااهل پشیمانی ببارمی آورد)

۶۷

شیطان ایله داری اگمشك!
باشیطان ارزن کاشته ایم - (از شرکت با
فرد حیلہ گر در مانده شده ام)

۶۸

قاریشقایین غمخواری!
غمخوار مورچه! (طنز) تظاهر به ضعف -
نوازی میکند)

۶۹

قاریشقایین قوهومی چیخدی!
مورچه را خویشاوند پیدا شد! (همانند مثل
بالا)

۷۰

قانون آراسینا گیردی.
داخل در خونت شد (داخلت کردنش ترا
از خطر نجات داد)

۷۱

قلم دوئلان سنه ساری دیر.
قلم گیر هوادار تو است (قضاوت کننده
طرفدار تو است)

۷۲

قورد سورموش لوکوز کیمین، دالینا
دایاق آختاریر.
مثل گاو گرگ دیده برای خود پشتیبان
جستجو میکند (منظور فلانی حامی پیدا
کردن است هر کسی میخواهد باشد)

۷۳

قیرالدا قالان، قوتور دوتار.
آنکه در کنار بماند (با - از گروه کنار بماند)
جرب میگیرد
خواهی نشوی رسوا
عمرنگ جماعت شو

۷۴

کالدانی گور، کندی چاپ.
کدخدا را به بین ده را به چاپ
(باجلب رضایت سران قوم تجاوز بحقوق
افراد عادی بی خطر خواهد بود)

۷۵

کور ایله حالوا ینجه ننه، کارینی آرادا گور.
در حلو اخوردن باکور خدا را در میانه به بین
(در مشارکت با فرد عاجز و ناتوان خدا.
بین و با انصاف باش)

۷۶

کیمسینین ساجی اولار. کیمسینین الکی.
بعضی ها دارای ساج میشوند بعضی ها
دارای الک
(کسب ودهای مختلف زندگی اجتماعی از
طریق تعاون در حدود امکانات بر طرف
شدنی است)

۷۷

گبردون بیرکنده گوردون هامی گوزو-
قیبیق، سنده اول گوزو قیبیق.
تا وارد رونق شدی و دیدی همه (هک
چیده) هتند تو هم هک چیده باش:
خواهی نشوی رسوا

هرنگ جماعتشو

۸۷

مایا سندن، جان مندن.
سرمایه از تو جان از من.
(با پول تو و فعالیت من شرکتی تشکیل
بدهیم)

۷۹

مشورکنه خیانت اولماز.

(در مشورت خیانت کردن جایز نیست)

۸۰

مشورکلی آش، دادلی اولار.
آش تهیه شده با مشورت با مزه تر میشود
(کاری که با مشورت انجام داده شود سود
مندتر و مطمئن تر خواهد بود)

۸۱

مین بیلنده اولسون. بیر بیلن ایله شورالله.
اگر هزار دان هم باشی بایکی دان مشورت
بکن
آدمی هر چند دانا باشد از مشورت زبانی
نمی بیند)

۸۲

هر آغاچا سوپکنمک اولماز.
بهر درختی نمیتوان تکیه کرد.
حامی قرار دادن افراد ناشناخته جایز
نیست)

۸۳

هره ساقفالیندان بیرکوک و لره، کوسادا
ساققالی اولار.
اگر هر کسی از ریش خود موئی بدهد کوسه
هم ریشدار میشود
(با مساعدت های ناچیز دسته جمعی میتوان
فردی را از تنگنستی نجات داد)

فصل یازدهم

عشق، محبت، وصل و هجران، وفا، بی وفائی، حرمان.

محبت در چشم میشود (از طرز نگاه میتوان
وجود محبت بی برد)

۵

بنله بیلم گویگیمیزی بیر پثرده کسبلر!
بکمانم ناکمانرا در یکجا بریده اند! (طنز)
(علاقه‌ای که به بودن بامن دارد بیجاست)

۶

بوغاز پند یگینی ایسته‌م، گول‌گوردو گونو
ایتر.

گلو آنچه را که خورده نمیخواهد، چشم
آنچه را که دیده میخواهد.

(یکبار خوردن دلبستگی ایجاد نمیکند ولی
یکبار دادن ایجاد میکند)

۷

پیشیک، بالاسین ایسته دیگیندن ییلم.
گر به بچ‌اش را از بسیار دوست داشتن
میخورد.

۱

آر لبق محبتدن، مرض کورمه
از محبت بیجا مرض تولید می‌شود.
(محبت بیجا با خارج از اندازه موجب
سوء تعبیر یا بدعادت‌ی طرف میشود)

۲

آیر یلیق، گولومدن چتین دیر.
تحمل زجر جدائی از تحمل زجر مرگ
دشوارتر است.

۳

اصلی اولماسایدی، کرم داغلارا دوشمردی!
اگر (اصلی) وجود نداشت (کرم) آواره
کومها نمیشد.
(اکثر مشکلات و ناملایمات زائیده علاقمندی
بدیگران است)

۴

ایستک گوزده اولار.

۱- اصلی و کرم اساسی دو دل داده در ادبیات آذربایجانی است مانند لیلی و مجنون.

(محبت خارج از اندازه کمی بضرر طرف تمام میشود)

۸

جانانی ستون، جاندا کنچر.
دوستدار جانان از جان میگردد.
(کسیکه ادعای عشق و محبت میکند نباید از فداکاری دریغ بورزد)

۹

دردسیر اوره کده، محبت یوک آچماز.
دردل بی درد محبت بار نمی اندازد
(محبت بدون حرمان شکوفان نمیشود)

۱۰

دغیرمان ایکی داشلی، محبت ایکی باشلی.
آیاب دوسنگه، محبت دوسره (باید باشد)
(محبت يك طرفه مثل آیایکه دارای يك سنگ باشد عاطل و باطل مینماید):
زبك سو مهربانی در سربنی

۱۱

عاشق اولان، کور اولار.
کسیکه عاشقی باشد کور میشود (عاشق عیب معشوق را درك نمیکند)

۱۲

عاشق عالمی کورسایار، نوز دوره سین دووار.
عاشق عالمی را کور بحساب آورد و اطراف خود را دیوار
(عاشق عیب گیری دیگران از معشوق را نشنیده میگیرد)

۱۳

عاشقه بغداد چوخ یول دگیل.
عاشق را بغداد راه زیادی نیست.
(کسیکه طالب رسیدن به دلی باشد مشکلات را در نظر نمیگیرد)

۱۴

عشقین وار، دوش داغلارا!
اگر عاشق حتی آواره کوهها بشوا
(طنز) (مزاحمت به بهانه علاقمندی جایز نیست)

۱۵

عشقین کره او هاندی اولماز.
عشق را پشت و روئی نیست
(برای عشق و علاقمندی نمیتوان طریق مشخص قائل شد)

۱۶

گنجه گوزومدن، گنچرم نوزومدن!
نرد از (جلو) چشم که از خود میروم.
(بقدری همدیگر را دوست میدارند که لحظه ای جدایی از همدیگر را ندارند (به صورت طنز نیز گفته میشود)

۱۷

گوفول ستون گوزه لین، نه آغی نفلرمسی.
زیبایی خاطر پسند را چه سفیش چه سیاهش.
(در عشق مشخصات ظاهری معشوق ندهده گرفته میشود)

۱۸

گوز گوزهر، گوفول ستوهر.
چشم می بیند. خاطر علاقمند میشود (عشق از دیدن ناشی میشود):
زدست دیده و دلهر دوفرهاد
هر آنکو دیده بیند دل کندهاد

۱۹

گوزه لدرده و لا اولماز.
زیبارویان را ولائی نیست (بقول و قرار زیبا رویان نمیتوان اعتماد کرد)

۲۰

گوزه لترین بخت آیناسی کاس اولار.
آئینه بخت زیبارویان کدر میشود.

(زیبارویان در عشق ناکامی میکشند)

۲۱

سوزه‌لین یاری من ایدیم ، گشتن باخان
من اولدوم!

تنها یار محبوب زیبا من بودم، آنکه

میایست از دورنگاه بکند من شدم!
(زجر و یگردانی دوست یا محبوب را
مشاهده گرم گرفتن وی با دیگران تشدید
میکند)

•

فصل دوازدهم

هم آهنگیها، ناهم آهنگیها، با سابقه، بی سابقه، افراط و تفریط
اعتدال، فراوانی و کمیابی، قحطی، گذشته و آینده،
آغاز و پایان، تشبیهات، بهم بستگیها
پنهان و آشکار

۲
آلتمیش یاشیندا آت مینمک لورسه شن،
قیامت میدالیندا چالار.
کسیکه بهخواهد درشعت سالگی اسب
سواری یاد بگیرد در میدان قیامت میتازد
(هنرآموزی درس پیری به ثمر نمیرسد)

۵
آلتمیش یاشیندا سازچالماق لورسه شن،
قیامت میدالیندا چالار.
کسیکه درشعت سالگی ساز زدن یادبگیرد
درمیدان قیامت مینوازد (همانند مثل بالا)

۶
آلتمیش یاشیندا قوجا، ایندی گندير معراجا!
پیرشعت ساله، حالا بهمعراج میرود!
(هوس تفریحات جوانی باعث آموزش در

۱
آتا نوکدوسون بالا ییغشدير.
آنچه را که پدر ریخته فرزند جمع آوری
می کند
(فرزندى است که در اخلاق و رفتار به
پدرشرفته است)

۲
آت کپیگینه آت دوزهر.
لکد اسب را اسب متحمل میشود
(قدرتمندان ضرروزیان همدیگر را میتوانند
متحمل شوند)

۳
آتلی ایله پیادانین، نه یولدا شلیفی!
سواره را با پیاده چه همراهی!
(معاشرت توانگر با ناتوان جو دردرنی آید)

من پیری تعجب آور است!

۷

آت یثرینه، الشك باغلامازلار.

جای اسب خر نمی بندند - (فرد نفهم یا نانجیب را جانشین فرد فهمیده و نجیب قرار دادن روا نیست): هرستوری راستبل دیگر است

۸

آج قودورقان اولار، چپلاق اویناغانه طنز - گرسنه بی بندو بار برهنه رقاص میشود.

(افراد کم درآمد و لخرج و هوسران میشوند)

۹

آخاق الشغین، کور نالیندی اولار. خرننگ را نعلبند کور شایسته است. (هرکی را آن شایسته است که لیاقتش را دارد)

۱۰

آخوند منبره چیغامیش، آغلاپیر! هنوز آخوند بمنبر نرفته گریه میکند! (اظهار نگرانی یا مخالفت قبل از اطلاع از چگونگی موضوع کار نابهنگام و بی مورد است)

۱۱

آدام-آدام الی ینییر! آدمی گوشت آدمی را میخورد (جاست که قحطی و گرسنگی بیداد میکند)

۱۲

آدام اوندور، دو ققوزی دون دور. آدم ده ناست، نه تایش قباست (از هر ده نفر آدم یکی ممکن است انسان واقعی باشد بقیه بظاهر شبیه انسان هستند)

۱۳

آدام، پالئارایله تانینماز.

آدمی با لباس شناخته نمیشود
شخصیت انسان با خوبی یا بدی لباس
سنجیده نمیشود)

۱۴

آدامین گره لئدیلی ایلن اوره گی بیر اولون. آدمی باید دل و زبانش یکی باشد (خیرخواهی در ظاهر و بدخواهی در باطن با شئون انسانی منافات دارد)

۱۵

آدمدن خالنه، گورولمه ییب. از آدم تا خاتم دیده نشده است (کاری است که در تمام گذشته بی سابقه میباشد)

۱۶

آدی واردیر، لوزو یوخ. امش هست، خودش نیست (آنچه شایع شده وجود خارجی ندارد و با فلانی بادت دیگران کار میکند)

۱۷

آرابانین قاباق چرخنی کنچن یئردن، دالی چرخیده کنچر. از جائیکه چرخ جلوی ارا به گذشته باشد چرخ عقبی اش هم میگذرد (برطرف شدن مشکلات بدوی راه را برای رفع مشکلات بعدی هموار میکند)

۱۸

آرالیق مالی، آرادا یشیلر. مال شراکتی (مثل مال بی صاحب) بهدر از بین میرود

۱۹

آرپا چوره گی تورش آبران، آدین نئدیر! خانلارخادا! نان جوین و دوغ ترش، ناست چیست؟ خان خانان! (طنز)
(دارا بودن عنوان خشک و عالی با زندگی

فلاکت بار تناقض دارد)

۲۰

آرمودون (یا میوه نین) یا خشین منته ده
چاققال پنهرا!

بهترین گلایی یا میوه را در جنگل شغال
میخورد! (طنز)

نعمت با زن خوب نصیب کمی شده که
استحقاق آنرا ندارد)

۲۱

آروادا، جهاد حرام دیر.

زن را جهاد حرام است (طنز)
(با داشتن خصلت زنانه مبارزه کردن از تو
ساخته نیست کسیکه در خورکاری نیست
نباید قصد انجام آنرا داشته باشد)

۲۲

آزدان آز لور، چو خدان جوخ.
از کم - کم میبرد، از زیاد - زیاد
(امکانات زیاد مستلزم تحمل خسارت
زیادی هم میباشد)

۲۳

آش داشاندا، چمچه لین بیری، اون تومنه
چپخار.

وقتی آش سر کند بهای چمچه تا ده تومان
بالا میرود

(ارزشها بستگی بموقعیتها دارد)

۲۴

آشی پشیرهن یاغ اولار، آشپزین اولوآغ
اولار.

پزنده آش روغن میباشد

روی آشپز سفید میباشد

(خوبی کار مورد بحث بیش از آنکه بکفایت

عامل آن بستگی داشته باشد بامکانات
مادی بستگی دارد)

۲۵

آغاج، بوداچی ایله گورولند.

درخت باشاخ و برگش غرش میکند
اظهار وجود کردن بستگی به برخوردار-
بودن از امکانات دارد)

۲۶

آغاج دونان، باش یارانندان چو خودورا
عده چوبگیر از عده قه زن بیستراست
(فزونی عده طرفدارای بر عده طرفین دعوا
غیر عادی است)

۲۷

آغاج، دیبیدن سواچیر.
درخت از تهش (ریشه اش) آب میخورد.
(خصوصیاب اخلاقی هر کس به تربیت
اولیاءش بستگی دارد)

۲۸

آغاجی آچی، میومسی شیرین!
درختش تلخ، میوه اش شیرین!
(دشمنی با والدین در عین دوستی با فرزندان-
شان منطقی نیست).

۲۹

آغریسیر باش، بلا قیننا بنزهر.
سربی درد به لاکهشت میماند
(کسیکه مشکلی در زندگی خود نداشته
باشد زندگی بی طراوتی خواهد داشت)

۳۰

آغلایار - آغلایار تویدا آغلار، گولمز -
گولمرطشت قا باغیندا گولر!

هرگز گریه نمیکند مگر در عروسی، هرگز

۱- قه به فرق زدن جزو رسوم تعزیه داری روز عاشورا بود و معمولاً در کنار بعضی از
قه زنان یک نفر وظیفه داشت با گرفتن چوب جلو قه مانع از برخورد محکم آن با فرق قه زن
شود و این عمل یعنی جلوگیری از قصد خودکشی قه زنان را منضم ثواب اخروی میدانند.
۲- طشت گذاری در مساجد و تکایا از مراسم آغاز ایام عزاداری دهه عاشورا میباشد.

خنده نمیکند مگر در پشت گزاری!

۳۱

آلا ایله جاققالین دایمی دیر.

سگ سیاه و سفید هم دانی شغال است
(سگ زرد برادر شغال است)

۳۲

آلامیرمه دیله نیر، سید حمزه ده زکات و لری را
در آلامیر گدائی میکند. در سید حمزه
زکوة میدهد!

(کارهای خد و نقیضی میکند - در خرج و
دخل خود راه افراط و تفریط می پیماید)

۳۳

آلچاقدا یا تانی سئل آپارار، او جادا یا تانی
ینل.

کسی را که در کودی خوابیده باشد سیل
میرد. کسی را که در بلندی خوابیده باشد
باد می برد - (افراط و تفریط هر دو برای
انسان زیان آور است انتخاب هر بق اعتدال
از توجه ضرر و زیان جلوگیری میکند)

۳۴

آقیر، نایوی تاپ!

عرعر کن و همتای خود را پیدا بکن!
(با این تفهیمی بهتر اینست که با آدم تفهیمی
نظیر خودت سر بر سر بگذاری)

۳۵

آوازون یا خشی کلیر، او خود و خون قرآن
اولا.

آوازت خوب می آید اگر آنچه میخوانی
قرآن باشد - (حرف خوبی میزنی ولی در
اینکه حسن نیت داشته باشی تردید دارم)

۳۶

آهوی خطا دیده باخ، شیر ایله اونیار!
آهوی خطا کار را به بین که با شیر بازی
میکند!

(قسمد مبارزه فرد خیلی ضعیف با فرد فوق-
العاده قوی تعجب آور است)

۳۷

آیرانا گئندن، چوله گین دالهندا دولار.
کسیکه برای دوغ (گرفتن) میرود باید
ظرف سفالین آنرا در پشت خود پنهان بکند
(تقاضا باید توأم با فروتنی باشد نه با
بررونی)

۳۸

آیران نایمیر ایچمه ۴۴، چاددالی گئدیر
سیچمه ۴۴!

دوغ پیدا نمیکند برای خوردن، با چادر
نماز بمستراح میرود! (طنز)
(با وجود بی چیزی و تهی دستی برای هر کار
بی ارزشی تشریفات قائل میشود!)

۳۹

آیرانی بوخ ایچمه ۴۴، گوموش کورپو آختا-
دیر کتچمه ۴۴!

دوغ ندارد برای خوردن
هل نقره ای میخواهد برای رد شدن (از
رود دوغ)! (طنز)
(تمنیات گران بها با تنگدستی تناقض دارد)

۴۰

آیی ایله میمون، بیر یرینه او یغون.
خرس با میمون بهمدیگر مناسب و دمسازند
(هم سخنی ایجاد هم آهنگی میکند)

۴۱

آیین سون چر شنبه سی، بیر لیه یارار ساییر-
ینه یاراماز.

چهارشنبه آخر ماه اگر برای یکی سازگار
باشد برای دیگری ناسازگار خواهد بود
(پیش آمدها اگر برای عده ای خوش آیند
باشد برای عده دیگر ناخوش آیند خواهد بود)

۲۲

آیی یوواسی، آسما اوزوم!
لانه خرس، انگور آونگا

(بر خورداری المرادی احساس از نعمت کمیاب
و با ارزش تعجب آوراست!)

۲۳

اشهك او یونو، كوتلوكله!
خر بازی. در خرابه

(اگر بازی خرابه میخواستی جایش اینجاست
برو به خرابه!)

۲۴

ایشهكدن، قرباتلیق اولماسا، باهاسیندان
اولار.

خر اگر چه خود قربانی نمیشود ولی از
قیحش میتوان قربانی فراهم کرد.

۲۵

الله ییل اوشاق قبری دیر.

انکار قبر کودک است - (کشی است باندازه
قبر کودک)

۲۶

الله ییل بالیق آغزی دیر.

انکار دهان ماهی است
(زخم عینی که برداشتند شبیه دهان ماهی
است)

۲۷

الله ییل بیر آلمانی ایکی بولوبسن.

انکار سببی را به دو قسمت کرده ای
(خیلی بهم دیگر شباهت دارند)

۲۸

الله ییل لحدداشی دیر.

انکار سنگ مزار است

بقدری سنگین است که باشکال میتوان
جایجا کرد)

۲۹

الله چمچه فین، بنله قازانی اولار.
آنچنان چمچه ای را این چنین دیگی مناسب
است

(جواب اغراق گوئی اغراق گوئی است)

۵۰

الله قازالین بنله دهچوغو قلدوری اولار.
آنچنان دیگی را این چنین چغندری باید
(همانند مثل بالا)

۵۱

الله هوره گن ایمن، بنله چتره گن تولار
از آنچنان سگ هارس کننده، این چنین توله
زرتی!

(با وجود پدرش ریز و باوه گو داشتن، خودش
ترسو و بزدله است)

۵۲

ایمن لیمیر، سویونا چورهك دوغراییر!
گوشتش را نمیخورد به آبش نان تلخ
می کند.

(طنز - برهیز کردن از اصل با برهیز
نکردن از فرع آن تناقض دارد)

۵۳

اركك اشتهك یانی قودوخلو!

نره خر همراه با کره خرا (همراه داشتن
کودک در مجامع و میهمانیها برای مرد
نشانه نفهمی است)

۵۴

ارمنی دینی باخشی دین دیر، قیامتده بوخو
چیخماسا.

۱ - دو نفر مشاهدات خود را بهم تعریف میکردند، اولی گفت: در شهر ما دهگی ساخته
شده باندازه میدان نقش جهان اصفهان، دومی گفت: در ده ما چند دهانی بعمل می آورند هر کدام
باندازه گنبد مسجد شاه - اولی پرسید: چند دهای به آن بزرگی را کجا می پزند؟ دومی جواب
داد: در دهک شهر شما.

دین ارمنی دین خوبی است چنانچه در
قیامت گندش درنیاید.

(باوجود اینکه ظاهر کار خوب طرح ریزی
شده ولی از احتمال پشیمانی نهائی بدور
نمیباشد)

۵۵

ارمنی گندی، حمام بورغوسوا

ده ارمنی. بوق حمام
(ملاحظه چنین چیز پاکار در این محل
غیر عادی و بیسابقه است)

۵۶

ار همتی ایله، قوش قانا دی ایله.

مرد باهمتش، مرغ با بالش
(ترقی مرد بستگی به همت و بلند نظری و
امکانات وی دارد)

۵۷

اریک، قوروت برابری!!

زردآلو، برابر کشک؟!
(برابر بحساب آوردن دو چیز با ارزش
متفاوت روی چه حسابی است!)

۵۸

ارینه گوره، باغلاباشین، یاغینا گوره پیغیر
آشین.

متناسب باشوهرش سرش را به بند، متناسب
باروغش آتش را بهیز
(در طرز انجام هر کاری صلاحیت و امکانات
صاحب کار را باید در نظر گرفت)

۵۹

اگر به اگری گره دوغر یا حوغرو.

کج را کج لازم است راست را راست
(نادرستان باهمدیگر و درستان با همدیگر
میتوانند سازش داشته باشند)

۶۰

ال اولاتان لیره، دیل اوزانار.

بهائی که دست دراز شود. زبان دراز نمیشود
(توقع مساعدت با زبان درازی جور در
نمی آید)

۶۱

الدندونلاد آر اولار، ایا قلدان چکن جوخ.
از دست بگیر کم پیدا میشود از پا کشنده
فراوان

(بیشتر مردم خصلت کار شکنی دارند و
کمتری از آنان خصلت کار گشائی)

۶۲

الی باشند ادا نا، ایندی دوشوب اویناغا!
گوساله پنجاه ساله اکنون باز بگوشی اتاده
(ملاحظه کار کودکانه از فرد سالمند
تعجب آور است)

۶۳

الی خمیر لیه، چوره ک بورج ولرملر.
بکمی که دستش خمیری باشد نان قرض داده
نمیشود

(اظهار نیازمندی با عملی که نشانه بی نیازی
باشد جور در نمی آید)

۶۴

الی کیگین، الی کیگدن خبری اولار.
بریده دست از حال بریده دست با خبر میشود
(درماندگان یا دردمندان بحال همدیگر
واقف میشوند)

۶۵

اولانماسون، اویناماغا نه گلیب!
اگر خجالت نکشی رقمیدن چه اشکالی
دارد؟!)

(کاری که میخواهی بکنی مشکل نیست
ولی با من وسال تو مغایرت دارد)

۶۶

اوخنامیش آغلاپیر!
قبل از نوحه سرائی گریه میکند!

(طنز) قبل از بیان موضوع با اطلاع از
کیفیت امر اظهار مخالفت یا اظهار نگرانی
کردن بیجاست)

۶۷

اود ایله، پامبوغون نهصاباحی!!
آتش را با پنبه چه سازی؟! (معشرت دختر
با پسر خطر جدی دربر دارد)

۶۸

اوروج دولمیا لین آدین قویارلا رمضانلی!
نام روزه نگیر را رمضانلی میگذارند!
(فلانی جزو افرادی است که نام با عنوانشان
با اعمال و صفاتشان مغایرت دارد)

۶۹

اوره کدن اوره سه یول وار.
از قلب به قلب راه است
(احساس مشترک داریم)

۷۰

اوره گی یا نان، یا خشی فالجه ولرور.
کسیکه دلش سوخته باشد خوب فاتحه میدهد
(کسی صادقانه دلسوزی میکند که خود در
وضع مشابه طرف قرار گرفته باشد)

۷۱

اوزده خالا، دالدا، چالا!
در روبروی خاله، در پشت سر چاله!
(اگرچه بظاهر اظهار دوستی و یگانگی
میکند غیباً بدخواه و دشمن است)

۷۲

اوزونه باخیرام حوری، پری دیر، ایچنیه با
خیرام قیللی دیری!
رویش را چو مینگرم مثل حوری و پری
است درونش را چو مینگرم پوست موداری است
(با وجود خوش ظاهری باطن بدی دارد)

۷۳

اوستو بره که آتلی لره که.

رویش آراسته زیرش سرگین
(همانند مثل بالا)

۷۴

اوشاغا اوشاق دلیبیلر. بویو سه بویو که!
بکودک کودک گفته شده به بزرگ بزرگ
(تو که کودکسی بیش نیستی دلیلی ندارد
که در کار بزرگ سالان دخالت بکنی و یا
بالعکس)

۷۵

اوشاغیم اوشاق، بویو گوم اوندان اوشاق!
کودکم کودک، بزرگم از آنهم کودک تر
(زحمت و شلوغی کودک بس نبود، زحمت
شلوغی بزرگ نیز به آن اضافه شده!)

۷۶

اوغروقالانا یانار، الو ینیمسی گنده نه.
دزد به آنچه جامانده دلش میسوزد صاحب
خانه بآنچه لزد دست رفته

۷۷

اوهاوار، داغاچیخاردار، اوهاوار، داغدان
اندیرور.

اوهائی هست که بکوه بالا میبرد اوهائی
هست که از کوه پائین می آورد
(لحن و موقعیت گفتار اثر متفاوت دارد)

۷۸

ایاق دو قوب ینریر!
با گرفته و راه می رود - (بسکه فراوان است
همه جا پیدا میشود)

۷۹

ایاق سیغما یان لیره، باش سیغماز.
جائیکه گنجایش، بار نداشته باشد گنجایش
سر را نخواهد داشت
(موقعیتی که بنرو ما بگان کفاف ندهد برای
بلند پایگان بطریق اولی کفاف نخواهد
داد)

۸۰

ایا غمین پیری بودنیادا پیری اودنیادا!
بك پاش در این دنیا های دیگرش در آن دنیا
(ملاحظه دنیا پرستی با غیبت و مردم آزاری
از فرد مشرف بموت حیرت انگیز است)

۸۱

ایا مدا دوشر شنبیه نوروز!
مدتها طول میکشد تا نوروز به شنبه افتد!
(دربخ و روزیدن از قبول تقاضای اتفاقی روا
نیست)

۸۲

ایت، ایت الی ینمز.
سگ گوشت سگ را نمیخورد - (افراد
پلید چشمداشتی از همدیگر نمیتوانند داشته
باشند)

۸۳

ایت قورساغی، باغ گو تورمز.
کبد سگ روغن بر نمیدارد •
(افراد بی شخصیت از محبت و احترام - و
تعبیر میکنند)

۸۴

ایت موناالدان ال چکبب موناال ایتدن ال
چکمیر!
سگ از خیک دست کشیده، خیک از سگ
دست برنمیدارد!
(با وجود مرنظر کردن از احقاق حق خود
طرف ول کن نیست)

۸۵

ایت هارا، قویروغودا اورا.
سگ بجا، دمش هم بهمانجا
(کسیکه اصل ناپاکی را می پذیرد لبرع

آنرا هم باید بپذیرد)

۸۶

ایت یانیندا سوموك گمیریرسن!
نزد سگ استخوان بدندان میکشی؟
(عمل تحريك كننده در پیش چشم مدعی یا
آدم شریر جایز نیست)

۸۷

ایتی، ایتیه بوغودورار لار.
خفه کردن سگ بعهده سگ گذارده میشود
(طرفیت با افراد پلید را بعهده افراد پلید
باید وا گذاشت)

۸۸

ایش الدن موز دیلدن، اوغول بتلدن.
کار از دست. گفتار از زبان پسر از کمر
(بدی یا خوبی کار به قابلیت دست، گفتار
بقدرت بیان، فرزندان به نیروی جسمانی و
روحانی بدر بستگی دارد)

۸۹

ایکی آشك، بیر آخوردان آربالیمز.
دوخر از يك آخور جونیخورند (مشخص
نبودن حق و حدود افراد موجب بروز
اختلاف میشود)

۹۰

ایکی جانباز، بیر ایپده اونیا ماز.
دو جانباز (اکروها) روی يك طناب
بازی نمیکنند (همکاری دو فرد کلک باز
بود هیچکدام از آنان نیست)

۹۱

ایکسیده، بیر کوچیه چیخار.
هر دو از يك کوچه سردر می آورند
(کاری است که از طریق پیش برده شود

۱- خرسی را سیل باخورد میبرد - طمع کاری بخمال اینکه خیک پنیر یا روغن است سگ
خود را به آب انداخت تا خیک را گرفته و بیاورد خرس برای نجات خود سگ را محکم گرفت
و سگ هر چند تلاش میکرد که از دست خرس رهائی یابد ممکن نمیشد، مرد چون دید سگش
غرق میشود فریاد برآورد: خیک را رها کن و بیا، کسی گفت: (ایت موناالدان...)

يك نتیجه خواهد رسید)

۹۲

ایکسینده، بیر ایلان سافجیب.

هر دورا يك مار گزیده (... بگزد) - (هر دو از یکنفر اذیت و آزار دیده‌اند هر دو استحقاق اذیت شدن را دارند)

۹۳

ایکی قوچ باشی، بیر قازالدا قایناماز.

دو کله توج در يك ديك نمی‌جوشد
(دو نفر کله گنده یا از خود راضی نمی‌توانند باهم کنار بیایند)

۹۴

ایلان ایاغین، ملاچوره گین، گورمن پوخدر.
های مار و نان ملا را کسی ندیده - (شوخی کسی سراغ ندارد که ملاهمانی داده باشد)

۹۵

ایلاین، آغینادا لغت قار سینادا!!
مار سفید، میاه هر دو مستوجب لغت هستند
(این تپ افراد عموماً موزی و بی عاطفه هستند)

۹۶

ایندی، یندی کفن چورو دوب.
تا حال هفت کفن پوسانیده است
(خیلی وقت است که مرده است)

۹۷

اینک سواپیر سوت اولار. ایلان سواپیر زهر اولار.
ماده گاو چو آب بخورد (تبدیل به) شیر میشود. مار چو آب بخورد تبدیل به زهر میشود (سودو زبان هر عملی بستگی بمساعد یا نامساعد بودن زمینه و موقعیت آن کار دارد)

۹۸

نوزوی آج ییلند. یوالداشوی نولموش ییل.

وقتی خود را گرسنه بدانی رفیقت را مرده بدان.

(در وضعی که توانگر نیازمند شود نیازمند را ازین رلته باید دانست)

۹۹

لولو قویون، سوللو اولار.
گوسفند مردنی (لاغر و نحیف) شیردار تر میشود
(افراد بظاهر ناتوان و سربزیر کار را با علاقمندی و بشایستگی انجام میدهند)

۱۰۰

باجوفدا، جیجون گیمین دیر.
خواهرت هم مثل گرامیت است
(بکسی درد دل میکنی که وضعش از وضع خودت و یا از وضع عزیزانت بهتر نیست)

۱۰۱

بالار اچیننده ایت قولاغی کسک اولعار.
توی بازار نمیتوان گوش سک برید.
(کاری را که ایجاد سروصدا میکند نباید در ملا عام انجام داد)

۱۰۲

باشی، دیب بیر اولعار.
سروته یکی نمیشود - (اولویتها را نمیتوان ندیده گرفت)

۱۰۳

باشدان گلین، ایا قلدان یالین!
از سر عروس، از پا برهنه! (عقل وقتی عمل مثبتی در بین نباشد ارزشی ندارد)

۱۰۴

باشی باشالان ایاق، ایاغسی ایاق الکن دایاق.
سر را سرکننده پا است، پا را پا کننده

چوبستی است.

(مولفیت به تلاش بستگی دارد و تلاش به امکانات)

۱۰۵

باشیمی یاریو، آله گیمه قوز دولدورورا
سرم را میشکند بدامنم گردو می‌ریزد!
(با وجود عمل خصمانه می‌خواهد بانوازش
جزئی مثل بچه‌ها گولم بزند!)

۱۰۶

باشینین آغلیغینا باخما، اوره گمین قسره
نیگینه باخ.
سفیدی سرش را نگاه مکن، سیاهی قلبش
را نگاه کن.

(با وجود پیری باطن بدی دارد)

۱۰۷

باغالی تولدور، یا آرخاسی اوسته چنویر.
لاکشت را بکش با روی پشتش بخوابان.
(کاری است که انجامش بمنزله کشتن طرف
است)

۱۰۸

بالغی‌ها جان دوکان تزه میر.
ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.
(تاخیر در کاری که عملی شدنش قطعی
میباشد نگرانی ندارد)

۱۰۹

بایرامدا، سئو یئنده اولار، دوغو ننده.
در عید کسانی شاد و کسانی مضطرب
میشوند.

(تحول وضع اجتماعی اگر بود عده‌ای
باشد به ضرر عده دیگر خواهد بود)

۱۱۰

بايقوش، خرابه سئور.
جغد ویرانه را دوست دارد (زندگی
آبرومندان برای الرادی که طبع دنی
دارند خوش آیند نیست)

۱۱۱

بنش بارماغین، بشینه بیر اولماز.
پنج‌تای هر پنج انگشت یکی (برابر) نمی-
شوند.

(ملاحظه نابرابریها که يك امر طبیعی است
نباید موجب ناراحتی باشد)

۱۱۲

بنش قیرا قلیق اشگین، ایکی قیرا قلیق
قودوغو اولار.

خر پنجره‌ای را کره‌خر دوره‌ای میشود.
(از تریب شده پدر نفهم و بی‌شخصیت
نمی‌توان انتظار دراکه و شخصیت داشت)

۱۱۳

بنله اولکیان ایدین لبله نه اریق دوخوبس!
تو که اینطوری چریدن بلد بودی پس چرا
لاغر افتاده‌ای؟! (با اینهمه ادعای کاردانی
و زبردستی چرا خودت سروسامانی پیدا
نکرده‌ای؟!)

۱۱۴

بنله قورخوسان پیچیکدن، لیه چیغیرسان
دلشیکدن!

با اینهمه ترسی که از گربه داری. چرا از
سوراخ خارج میشوی؟!
(با اینهمه ترسی که از در افتادن با قوی‌تر از
خودداری چرا از حد و خودت تجاوز میکنی؟!)

۱۱۵

بنله که اولامیسان، پس هانی بال قویروغون!
اگر چنین چریده‌ای پس کوبال و دست (طنز)
(با اینهمه زرنکی و کاردانی که برای خودت
قائل هستی پس چرا تاکنون سروسامانی
بزندگی خودت نداده‌ای؟!)

۱۱۶

بوالی ولره‌لی، اوالی ییلمز.
آنچه را که این یکی دستش بلند آن یکی

دستش نمی‌دهد.

(از کارهای وی حتی نزدیکانش هم بی اطلاع می‌مانند)

۱۱۷

بوردا، سویون قاشیقی، پیرگوزهدیر.

در اینجا هر قاشق آب (بمنزله) یک کوزه آب است.

(جائی است که آب و مایحتاج زندگی خیلی باشکال پیدا می‌شود)

۱۱۸

بوش دوتان، برگ کمر.

کسیکه شل بگیرد سفت می‌برد.

(ملاهمت‌ظاهری طرف‌رانبایند حمل‌بنا‌توانی کرد)

۱۱۹

بوشیردن، گربلا شیر یادیما دوشدو!

از این شیر (آب‌انبار) شیر گربلا بیام افتاد! (طنز)

(ضمن صحبت‌خود از تشابه لفظی بموضوع غیر مربوطی گریز می‌زنند)

۱۲۰

بوگیرغیناخان دوزمز، مگرگولدن یاغا خان

این اندازه مرگ‌ومیر را تعداد موجودخان متحمل نمی‌شود (کفایت نمی‌دهد) مگر اینکه از آسمان‌خان بارند. (با اینهمه مرگ‌ومیر یاسختگیرها یاسختی معیشت امکان‌ادامه حیات برای تپ مورد نظر باقی نمی‌ماند)

۱۲۱

بوپوردوغون قوللوغا باخ، ولردیگون حقه!

بخدمتی که امر کرده‌ای بنگر و بمزدی که داده‌ای!

(مزدی که میدی در مقایسه با کار ارجاع شده خیلی ناچیز است)

۱۲۲

بوپوک باشین، بوپوکده پلاسی اولار.

سر بزرگ دارای بالای بزرگی هم می‌شود.

(مقام بزرگ داشتن مستلزم قبول مسئولیتهای بزرگی هم است):

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

۱۲۳

بوپوک بوپوک دلیبلر، کیچیکه کیچیک.

بزرگ را بزرگ گفته‌اند، کوچک را کوچک (برای هر بزرگ و کوچکی حدی مشخص است که نباید از آن تجاوز بکنند)

۱۲۴

پیر آجیاندا لوزون گورمه، پورده گیجیه‌نده.

یکی در عصبانیت رویش را نه بین یکی هم در شوخی کردن و لاس‌زدن.

(هم در حال عصبانیت و هم در شوخی راه افراط می‌پیماید)

۱۲۵

بیر سوکه منی آپارا، مینم او چون آراز دیر.

آییکه مرا ببرد یا مرا غرق بکند برابم (در حکم) ارس است.

(مهم بودن یا نبودن هر پیش‌آمدی با اثر یا موضع آن منجیده می‌شود نه با شدت و ضعف خود پیش‌آمد):

آب که از سر گذشت چه دریا چه وجب.

۱- آخوندی در منبر حکم اقسام آب را شرح میداد پس از آنکه حکم آبی را که از شهر آب‌انباری جاری می‌شود شرح داد برای اینکه با اصطلاح اهل منبر گریز مناسبی زده باشد گفت: بوشیردن...

۱۲۶

بیرین یاندیریر، بیرین قاندریر!
یکی را میسوزاند یکی را راضی میکند!
(علت ناراضیها افراط و تفریط یا اعمال
تبعیض از طرف گرداننده کار است)

۱۲۷

بیزیم گلین بیزدن قاچار، اوزون دوتار
قارنین آچار!
طنز- عروس ما از ما فرار میکند، رویش
را میپوشاند شکمش را باز میکند!
(تظاهری که به رعایت عفت و تقوی میکند
با اعمالش منافات دارد)

۱۲۸

بیک دلدیگین نه دیر، بکنمه دیگین نهدیر!
بیک گفتنت چیست؟ نه پسندیدن چیست؟
(بدگوئی یا ایرادگیری با قائل به احترام
بودن تناقض دارد)

• ۱۲۹

پانیبقیان، باش گیر!
با پنبه سر می برد.
(بر خلاف رفتار ملایمی که ظاهر آ دارد
باطناً آدم شریر و بی رحم است با وجود
نرمش ظاهری قصد دشمنی دارد)

۱۳۰

پنیر چوره که الیویاندا، پلو و اگروک غسل
اللیمن.

اگر برای نان و پنیر (خوردن) دستشستن
لازم باشد برای پلو (خوردن) باید غسل
بکند- (تشریفات قائل شدن در قبال دست
آوردنهای کوچک تشریفات شاقی را در قبال
دست آوردنهای بزرگ ایجاب میکند)

۱۳۱

پیسلیگینه گوره، شور گول و گوده وارا!
با وجود زشتی یا بادی شورچشی هم دارد:

کوری و نظر بازی

۱۳۲

پسه، پس دلیبلر، یاخشا- یاخشی.
بد را بد گفته اند خوب را خوب.
(وقتی اعتقاد عمومی بر خوبی یا بادی عملی
باشد باید آنرا قبول کرد)

۱۳۳

پشمشین دادی یاغ دیر، آشبازین اوزو
آغ دیر!
مزه غذا به روغن است، روی آشپز سفید است!
(خوش مزه بودن غذا یا خوبی کار بیش از
آنکه به قابلیت آشپز یا عامل کار بستگی
داشته باشد به امکانات مادی بستگی دارد)

۱۳۴

تات سوزو ایله دوکولانی، تات سوزو ایله
بوراخارلار.
با حرف تات توقیف شده را با حرف تات
آزاد میکنند.
(گرفتاری روی غرض ورزی یا اراجیف
زود برطرف میشود)

۱۳۵

تاتین گلیشی، تورکون گندی!
آمدن تات، رفتن ترک!
(افراد تات موقع آمدن، افراد ترک موقع
رفتن هوو جنجال ایجاد میکنند)

۱۳۶

تاری قارغایانی، پیغمبر عصایله ووریر.
نفرین شده خدا را پیغمبر با عصا میزند.
(وقتی بزرگی کسی را دشمن بدارد
تا بهینش بطریق اولی وی را دشمن خواهند
داشت)

۱۳۷

تازچیخاندا پلا قلار، چولونا گوره اونیا
قلار.

کرمهای تازه درآمده باید به نسبت جلشان
جست و خیز داشته باشند.

(رقابت با خود نمایی خارج از توانائی تازه
بدوران رسیده ها از حد خود خارج شدن است)

۱۳۸

کتر عمله گلن، کترده ایاقدان دوشر.

هر آنچه سریع رشد کرده باشد سریع از پا
می افتد.

(رشد با موفقیت سریع و نابهنگام دوام
پیدا نمیکند)

۱۳۹

کوله لی چالیر، کوربالی اویناییر!

کوره دار (ماز) میزند توپره دار می رقصد.
(افرادی با وجود بی چیزی، بزنی بکوب
عجیبی راه انداخته اند)

۱۴۰

کریاکی من چکیرم، پینه کی قارداشیم
ویریر!

ترباک را من میکشم، چرت را برادرم
میزند (طنز)

(در همکاری خرج و زحمت با من است
استراحت با همکارم و با ملاحظه اینکه
فرد استراحت طلب بجای فرد زحمت کش
اظهار خستگی میکند تعجب آور است)

۱۴۱

کورش آلاجا دیر، کوره نین آغری سولانیر،
لیبه نین دیشی قاشامشیر.

(مثل) آلوچه ترش است بیننده را آب
پدعانش می افتد، خورنده دنداناش کند میشود
(ظاهرش لرزیده باطنش آزاردهنده است)

۱۴۲

کولانبار دامید، لاله!

دره ام تون حمام، لاله!

(ملاحظه صفت خوب از فرد بد و با وجود

چنین چیز با ارزش در چنین محل نامناسب
تعجب آور و غیرعادی است)

۱۴۳

کیکیلی دون گنن اولار.

کبای از پیش دوخته شده (غیر سفارشی)
گنناد میشود.

(کار غیر اختصاصی ایده آلی نمیتواند باشد)

۱۴۴

کواب توکوئوب، ییقانی بوخودور.

کواب ریخته شده، جمع کننده ای نیست.
(کار خیر فراوان است ولی عمل کننده ای
در بین نیست)

۱۴۵

جان دهن چوخ اولار، جان ولرن آر.

جان گو فراوان پیدامی شود، جان دهنده کم.
(دوست زبانی فراوان پیدا میشود. دوست
جانی کمیاب است)

۱۴۶

چاپدان کنچندی، آر خدا بوغولدو!

از رود گذشت در جوی غرق شد!
(شکست خوردن در رفع مشکل کوچک با
وجود نابقی آمدن بر مشکل بزرگ تعجب
آور است)

۱۴۷

جن باشقا، شیاطین باشقا.

جن غیر از شیاطین است.
(مخلوط کردن دو موضوع متفاوت با
حساب کار دونفر منطقی نیست)

۱۴۸

جواهر، جیندیر ایچینه اولار.

جواهر در میان کهنه پاره پیدا میشود.
(افرادی با وجود ظاهر محقر از صفات
والای انسانی برخوردار هستند): گنج در
خرابه پیدا میشود.

۱۲۹

جولجو یا خلیق ایستر، یولجو قوراخلیق.
جفتکار (کشاورز) هوای بارانی رادوست
میدارد رهنورد آتایی را.
(وضعی که از نظر افرادی مساعد باشد
ممکن است از نظر افراد دیگر نامساعد
باشد)

۱۵۰

جهدا، چووالا سیفمال.
چوب گردگیری به جوال در نمی‌کنجد.
(موضوع باین طول و تفصیل را نمیتوان
انکار یا پنهان کرد با ظرف باید مناسب
با مطروف باشد)

۱۵۱

چاریق تاپان، دولامیندا تاپار.
کسیکه میتواند چارق بدست آورد میج
پیش را هم میتواند بدست آورد.
(کسیکه خود را بانجام اهل کاری قادر
میداند در انجام جزئیات آن نباید از خود
عجز نشان بدهد)

۱۵۲

چایغین اسیر گمبین، کپاواسیندا قویار او-
سغونه.
کسیکه از بخشیدن چارقش دریغ نمیورزد،
میج پیش را هم میگذارد رویش
(کسیکه از اصلی گذشت میکند از سرعت
آن نیز میتواند گذشت بکند)

۱۵۳

چاغیر یلمیش بایانی دیر.
بیاتی سروده شده‌ای است.
(موضوعی است که برای کسی تازگی ندارد)

۱۵۴

چوخ آغا جالار، کو توکلن دوغرا نیب!
چه با درختانی که از ریشه قطعه قطعه

شده!

(چه با افراد مهمی که در راه نیل
باین هدف بنا بودی کشیده شده‌اند)

۱۵۵

چوخ ییلن، چوخ چکر.
بسیاردان (در دسر) بسیار هم میکشد.
(گرفتاری یا احساس درد برای دانا پان
بیش از نادانان است)

۱۵۶

چوودار او فوندان، پاخلاوا اولماز.
از آرد سیاه دانه نمیتوان باقلوا تهیه کرد.
(از ابزار اولیه ناجور نمیتوان خوراکی
یا جنس مرغوب تهیه کرد)

۱۵۷

چومجه نین قندری، آشداشاندا ییلینر.
قدر چمچه هنگام سرریز کردن آتش معلوم
میشود.
(ارزشها بستگی بموقعیتها دارد)

۱۵۸

چولمک دیغیر لانیب، دوواغین تاپیب!
دیکسفاللی غلیطیده سرپوش خود را پیدا
کرده است!
(طنز- دوستان بازن وشوهر باب هم دیگر
هستند!)

۱۵۹

چولوم لوزگه نی پاندیریر، ایچه ریم لوزو
موا
ظاهر دیگران را میسوزاند، باطنم خودم
را!
(با وجود اینکه دیگران بحکم ظاهر
بخوشبختی من حسد میورزند خود من از
بدبختی خودم رنج میبرم)

۱۶۰

چیپلاق او چون، پای یاخشیدر.

برهنه را تا بهستان بهتر است.
(وضع کم خرج داشتن باب زندگی افراد کم درآمد است)

۱۶۱

حاجی مکه به، درویش لکبه به.
حاجی بمکه، درویش بدتکبه.
(هر کسی دنبال کار مناسب خود باید برود)

۱۶۲

هرمخانه سی قورونور!
هرمخانه اش پاسداری میشود.
(وضع داخلی خود را از همه کس پنهان نگه میدارد)

۱۶۳

حسن کنچل با کنچل حسن.
خواه حسن که کنچل است خواه کنچلی که نامش حسن است.

(چه آنطوری باشد چه اینطوری فرقی نمیکند هر دو عبارت دارای يك مفهوم هستند)

۱۶۴

حق ولرمیه نین آدین قویارلا: حق ولردی.
نام حق نده حق بده گذارده میشود: برعکس نهند نام رنگی کافور.

۱۶۵

حکیمه گنتسن حکیملیک، ملایا گنتسن دعا-لیقان.

اگر نزد پزشك بروی احتیاج به مداوا دارای و اگر نزد ملا بروی احتیاج به دعا نویسی داری (میل به معاشرت دلیل وجود سختی است)

۱۶۶

حکیمه گنتسون داوا ولرمه، فالچی یا گنتسن دعا ولرمه.

اگر نزد پزشك بروی دعا میدهد، اگر نزد

فال بین بروی دعا میدهد.
(از همنشین بجز انتقال صفات ممیزه خودش نمیتوان انتظار داشت)

۱۶۷

حق ایله باطلین آراسی، دورد بارماق دیر.
فاصله بین حق با باطل چهار انگشت است (آنچه با چشم دیده شود عین حقیقت است ولی آنچه با گوش.

(در فاصله چهار انگشتی چشم شنیده شود ممکن است باطل یا دروغ باشد)

۱۶۸

حنا چوخ اولاندا، گوله ده یا خارلار.
حناتوتی فراوان باشد به کون هم مالیده میشود.

(نعمت وقتی بیش از اندازه لزوم باشد بی-ارزش تلقی میشود)

۱۶۹

حوری-حوری، چیمخ دامی کورو، اویناش پیر اولار، نه که پیر سورو!

حور به-حور به برو پشت بام را بارو بکن، فاسق یکی میشود نه يك گله!

(رفیق بازی خارج از اندازه عمرو دارائی خود را بیهوده تلف کردن است)

۱۷۰

خیار پولی ایله آلینان اشغین تولومو، سودا اولار.

خری که با پول خیار خریداری شده باشد مرگش در آب اتفاق می افتد.

(هر آنچه ارزان یا بدون زحمت بدست آمده باشد به آسانی از دست میرود)

۱۷۱

خیری اولمایان آدین قویارلار خیرالله.
نام آدم بی خیر-خیرالله گذارده میشود:

برعکس نهند نام زنگی کافور

۱۷۲

داس، داسی سیند پرار.
سنگ سنگ را میشکنند (آدم سختگیر را
با سختگیرتر از خودش میتوان وادار به
تسلیم و مدارا کرد)

۱۷۳

داس قبه به راست گلیب.
سنگ مواجه با صخره شده است.
(هیچیک از طرفین با گذشت نیستند)

۱۷۴

داغ قوشو داغدا. باغ قوشو باغدا.
مرغ کوهی در کوه، مرغ باغ در باغ.
(هرکسی باید در محیط مناسب با خصوصیات
لرزی خود فعالیت داشته باشد)

۱۷۵

دامی بویولک اولانین، قاریدا جوخ اولار.
هر که بامش بیش برفش بیشتر.
(صاحبان ثروت با مقام تکالیف سنگینی
هم دارند)

۱۷۶

دلمی، دلم ایاغیدان! سولونو، سولو ایا
غیندان یازارلار.
دیم به قرار دیم، آبی بقرار آبی نوشته
میشود.
(تکالیف اراده به نسبت بازده کارشان تعیین
میشود)

۱۷۷

درد خالوارینان گلر، متقالنان چیخار.
درد بغرور روی آور میشود (ولسی)
بمتقالها بر عرف میشود.
(دردمندی با شدت و سرعت عارض میشود
ولی بر طرف شدنش بکندی صورت میگیرد)

۱۷۸

درویشین فکری نه اولسا، ذکرینه اودور.

فکر درویش هر چه باشد، ذکرش نیز همان
است.

(نظر دیگری غیر از آنکه گفته شده در بین
نیست)

۱۷۹

دقیانوس عهدنیدن قالدان دیر.
از باقیمانده های عهد دقیانوس است (خیلی
مستعمل است یا عمر طولانی کرده است)

۱۸۰

دگنک دلینین، سوپورسه گلینین.
چماق از آن دیوانه، جاروب از آن عروس
است
(در تقسیم کار صلاحیت و استعداد افراد باید
در نظر گرفته شود)

۱۸۱

دگیرمان، سوواجالقدان باشلانار.
(حدود) آسیاب از آب بند شروع میشود.
(حکمی که بر اصل جاری شود شامل اجزاء
آن نیز میشود):
بوق روی حمام است.

۱۸۲

دگیرمانین یاراشینی، کوربا-چووال دیر.
زیب و زیو آسیاب توپره و جوال است
(برای خانه محقر اسباب و اثاثیه محقر
زیبیده است)

۱۸۳

دللهک، مشتریدن چوخ دورا
(طنز) عده دلاک بیش از عده مشتری است
(لزونی عده کارفرما بر عده کارگر غیر-
عادی است)

۱۸۴

دلی ایله دولتلو، هرایکیکی لوز ییلدیگین
الیر.

دیوانه و ثروتمند هر دو خود سرانه عمل

میکنند

(ثروتمندان هم مثل دیوانگان با خودرانی
و بدون ملاحظه حق زندگی دیگران عمل
میکنند)

۱۸۵

دلی دلی بیرده دلی، بو قیرطموشین هامیسی
دلی!

دیوانه و دیوانه باز هم دیوانه، از سر تا
پا (با این نابودشدگان)
همه شان دیوانه! - (جمعی است که عاقلی
پیشان پیدا نمیشود)

۱۸۶

دلی دلیدن، ملا لولودن خوشو گلر.
دیدار دیوانه برای دیوانه و دیدار مرده
برای ملا خوش آیند است
(بازار گرمی برای دیوانه در دیدار دیوانه
دیگر و بازار گرمی برای آخوند در فراوانی
مجلس تعزیه است):
دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید

۱۸۷

دلی دلینی گورنده، چوماغین یاندا دو
لار.

دیوانه وقتی دیوانه ای را به بیند چماق
خود را در کنار میگیرد - (آدم بی ملاحظه
از درگیری با آدم بی ملاحظه اجتناب میورزد)

۱۸۸

دم، دمی گمهره، غم، غمی.
دم، دم را آورد، غم، غم را
(صحبت از خوشیها خوشی می آفریند و
صحبت از غمها غمگینی می آفریند)

۱۸۹

همیری کوره دن همیر چیخاردار.
آهن را از کوره آهن بیرون میکشد
(آدم سختگیر را لفظ با سختگیری میتوان

و اداری به تسلیم کرد)

۱۹۰

دوقوزون باشی آغیرسا، لشی چکر.
خوك اگر سرش سنگین است جشاش
میتواند آنرا بکشد
(سنگینی تکلیف برای افراد قدرتمند غیر
قابل تحمل نیست)

۱۹۱

دونن دوست، بومون آشنا!
دیروز دوست، امروز آشنا!
(با وجود سابقه دوستی چنان رفتار میکنی
مثل اینکه تازه باهم آشنا میشویم!)

۱۹۲

دموه اونپاسا، قار یاغلار!
شتر اگر بر قصد برف میبارد
اداء و اطوار کودکانه در آوردن بزرگسال
کار غیر طبیعی و خنکی است)

۱۹۳

دموه بو یوکه، یو کوده بو یوک دور.
اگر شتر بزرگ است بارش هم بزرگ است:
هر که بامش بیش برفش بیشتر

۱۹۴

دموه جنسی دی، بو یود و کجه گنری ایشیر.
از جنس شتر است هر چه بزرگتر میشود
عقب تر میشد!
(فلانی هر چند سنش بالا میرود انحرافش
بیشتر میشود!)

۱۹۵

دموه نه حالدا، دوهچی نه حالدا.
شتر درجه حالی، شتر بان درجه حالی!
نیت با هدف کارگر و کارفرما خیلی با
همدیگر فاصله دارد)

۱۹۶

دوه نی، چومه ايله سوواریرسان!!

شتر را با چمچه آب میدمی؟ (شوخی-آنچه
میدمی خیلی کمتر از میزان احتیاج است):
کفاف کی دهد این بادهما بستی ما

۱۹۷

دعویه دلدیلر: ایشین ندر؟ دلدی: ایپک
توخویارام! دلدیلر: ال ایاغووا پاراشیر!
به شتر گفته شد: کارت چیست؟ گفت:
علاقه بندی!

گفته شد: بدست و پات میخورد! (طنز)
(ادعای توانائی چنین کار حساس با ظریف
بقیاله تو با وی نمیخورد)

۱۹۸

دیشیز آغیر، داشیز دگیرمان.
دهان بی دندان (مثل) آسیاب بی سنگ است
(با بی دندانی غذا نجویده بلمیده میشود)

۱۹۹

دیشیزین عهده سیندن ایمانسیز گلر.
از عهده آدم بی دین آدم بی ایمان درمی آید
(مبارزه با آدم بی دین را باید بمعده آدم
بی ایمان وا گذاشت)

۲۰۰

رومی دلدون، قضیه معلوم اولدو!
تاگفتی رومی قضیه معلوم شد - (از وجود
اشاره مختصر در کلامت به کنه مطلب
بی بردم)

۲۰۱

زوریدوار، زوریدوار.
هم زر دارد و هم زور
للانی اگر زور میگوید، سودی هم میرساند
و یا مولفی بودن کسی را که هم قدرت دارد
و هم میتواند پول خرج بکند نباید غیر عادی
تلفی کرد)

۲۰۲

زور قاپیدان گیر لده، داد با جادان قاچار.

و تسی زور از در وارد شود، عدالت از
روزنه فرار میکند

(زورگوئی با عدالت خواهی و تقی نمیدهد)

۲۰۳

زهر دن شفا، قحبون وفا.
از زهر شفا از قاحشه وفا!
(انتظار وفاداری از زن هرزه مثل انتظار
شفا از زهر است)

۲۰۴

رنکی، معزول اولموش حاکمین رنگینه
دوندو.

طنز- رنگش مثل رنگ حاکم معزول شد
(رنگ صورتش از انقلاب درونی شدت
پرید پایه زردی گرانید)

۲۰۵

خافتالی کلممیش، تاباغی گللی!
طنز- هنوز هلو نیامده طبقش آمده
(قصد بهره برداری از سود نامشخصی را
دارد)

۲۰۶

ساردا، جالانغابین دایمی دیر (طنز)
سارهم دائی شاهین است: هر دو سر ته یک
کرباس اند

۲۰۷

ساقالدا فیض اولاییدی، گنجی پشمال
اولاردی.

در ریش اگر فیضی بودی بزا استحقاق پشمال
(باشیخ) بودن را میداشت - (ریش داشتن
مطلق دلیل برتری نمیشود)

۲۰۸

ساقالو! پاراشیر!
به ریشت زبندگی ندارد!
(کاری که انجام داده ای بامیخواهی انجام
بدمی بامقتضیات سنی تو سازگار نیست)

۲۰۹

ساقاقالووی، اوشاق موخاق الینه ولرمه.
ریش خود را بدست بچه مچه مده
(تابع هوی وهوس جوانان شدن ازسالند
پسندیده نیست)

۲۱۰

ساقاقالینان کامل اولایندی گیشی، کتچی
ایله گیشر لر هرایشی.

اگر بنا باشد هر مردی بسبب داشتن ریش
کامل بحساب آورده شود پس بز هم (بعلت
داشتن ریش) میتواند مورد مشورت قرار
بگیرد

(دارا بودن ریش دلیل کمال مرد نمیشود)

۲۱۱

سایماز ایت، آدامی دوکار.

سگ بی اعتناء آدم را غافلگیر میکند
(آدم بظاهر حلیم غافلگیرانه عمل میکند)

۲۱۲

سرحیه دلدیلر: گو تووه مناره: دلدلی: پیر
زاد دی که یاراشینعی اولسون.

به گنجشک گفته شد: منار بکونت، گفت
حرفی بزنی که زبندگی (یا ظرفیت) داشته
باشد (گفتار یا تعیین تکلیف بدون در نظر
گرفتن ظرفیت و حدود توانائی طرف مصداق
خارجی پیدا نمیکند)

۲۱۳

سکیز آلا، دو ققوز میر آخورا

برای هشت اسب، نه میر آخورا (طنز)
(فزونی تعداد سرپرست از زیر دست وضع
غیر عادی است)

۲۱۴

سن یر سوز دلدین منیم خوشوما گلین،
منده یوسوز دلدیم سنن خوشوما گلین،
تو حرفی زدی که من خوشم آید، منهم
حرفی زدم که تو خوش است آید!
(پاداش تعریف و توصیف تو خالی وعده
تو خالی دادن است)

۲۱۵

سن یر به ییب ایچمش من یر دنیا دان کتچمش!
تو یک خورده و نوشیده.

من از این دنیا صرف نظر کرده
(من با این همه محرومیت و بیزاری از
زندگی حوصله سر بر گذاشتن یا رقابت
باترا که از هر جهت در رفاه بر میبری
ندارم!)

۲۱۶

سن میخانایا گلیموسن، من مجده: پس
بیر- بیر میزی هاردا گورک!

تو به قهوه خانه یا به میخانه نمی آیی من
بمسجد، پس همدیگر را کجا به بینیم؟!
(با وجود اینهمه اختلاف سلطه چگونه
ممکن است معاشرت داشته باشیم؟)

۲۱۷

سن کیم؟ من کیم!

تو کی هستی من کی هستم؟! (در شان من
نیست که باتورقابت یا مبارزه و یا معاشرت
بکنم و یا بالعکس)

۲۱۸

سن ملایا گندنه، من ملا دان گلیردیم!
وقتی تو به نزد ملا میرفتی، من از ملا بر-
میگشتم!

۱- شاعری قصیده ای که در مدح شاه سروده بود حضوراً خواند و شاه که از مدح شاعر
خوش آمده بود دستور داد انعام شایسته ای از خزانه بشاعر داده شود و قتیکه شاعر بخزان دار
مراجعه کرد و جواب منفی شنید مجدداً بحضور شاه بار یافت و ماجرا را باستحضار رسانید؛ شاه
گفت عمل خزانه دار منطقی بوده زیرا: سن پیر...)

(اطلاعات تو کمتر از آنست که بتوانی
بمن تعلیم دهی!)

۲۱۹

سن نه هاید، من نه هاید!!

تو چه هوسی داری؛ من چه هوسی دارم!
(درحالی که من نگرانی گرفتاریهای خود
را دارم تو هوس سودجویی با خوش گذرانی
را داری!)

۲۲۰

سنوات، گوجه باغلی دیر.

وصول مالیات سنواتی بزور بستگی دارد
(امکان وصول حق باطلب معوقه به قدرت
و عرضه بستانکار بستگی دارد)

۲۲۱

سن ووراند، سوچیخار، من ووراندانان!
وقتی تو بزنی آب درمی آید (ولی) وقتی
من بزخم خون درمی آید؟!

(گلایه از عمل خصمانه متقابل همورد است)

۲۲۲

سنین آئی نین اوستوراشی، منیم آریامین
گوچونه دیر!

گوز اسب تو از نیروی جو من است!
(اگر حمایت پاشتیانی من درین نباشد
تو کاره ای نیستی)

۲۲۳

سودا بیغن، سودا پتر،

هر آنچه در آب روئیده باشد در آب نشو و
نما میکند
(در محیطی که با بطبع باشد بهتر میتوان
نشو و نما کرد)

۲۲۴

سورادان چیخان بوینوز، قولاقل دیر.

شاخی که بعداً روئیده باشد گوش سوراخ
میکند - (قدرتمندی ناهنگام بجای سود

زبان میرساند)

۲۲۵

سوگولرمسی، سودا سینار.

کوزه آب در آب (در راه آب آوردن)
میشکند

(مرگ ناشکست برای هر کسی غالباً در
جریان کاری که به آن تعلق خاطر داشته
باشد اتفاق می افتد)

۲۲۶

سوکی، باشندان آشی، بیر قاریش بامین
قاریش.

آب که از سر گذشت چه بك و جب چه هزار
وجب

(وقتی نتیجه پیش آمدی از دست دادن
هستی باشد ملاحظه کاری درباره شدت و
ضعف آن بیجا است)

۲۲۷

سو، گلن (یا آخان) سونو، یولونو تاپار.
آب. روزی که بیاید (یا - جاری شود)
راه خود را پیدا میکند - (هرکاری بموقع
خود طرز انجام خود را نشان میدهد)

۲۲۸

سوگیردی قابا، اولدی ایچمه لی.

آب وقتی داخل ظرف شد خوردنی شد
(محدود کردن حکم در تصرف داشتن را دارد)

۲۲۹

سوموکلری سورمه اولوب!

استخوانهایش سرمه شده!
(مدتهاست که مرده است یا مدتهاست که
در وضع خردکننده ای بسر میرد!)

۲۳۰

سویوندوغون یشرد، سه یین.

جائی که لباس را در آورده ای لباس بهوش
(از کسانی میتوانی توقع قبول زحمت

داشته باشی که برایشان سودمند بوده‌ای)

۲۳۱

سویون لام آخانی، آدامین پتره باخانی!
آب جاری بی‌صدا؛ آدم بزمین نگاه کن
(سربریز)

(از آنیکه بی‌صدا جریان دارد و از آدمی
که مطیع و سربریز بنظر میرسد باید احتیاط
کرد)

۲۳۲

شورا کتنه قودوق تاپیللی؛ قالدی ارکک
دیشی!

درشورده زار کره خر پیدا شده بود
مانده بود نروماده بودنش! (چیزیکه نوعاً
ناپاب باشد نوع بخصوصش بطریق اولی
ناپاب خواهد بود)

۲۳۳

شورون (یا شیمین شورون) چبخاردیب!
شورش (یا شوری و بی‌نمکی‌اش) را در
آورده
(راه افراط و تفریط می‌پیماید)

۲۳۴

شیار شوخوم، هامیسی بیر شوخوم!
شیار وشخم، همه‌اش یک تخم!
(با وجود تفاوت ظاهری باطناً یکی هستند
و با بصورت سؤال: آیا نادیده گرفتن
اولویتها غیر عادلانه نیست؟!)

۲۳۵

شیطان کارخانسی، بوش قالماز.
کارخانه شیطان خالی نمی‌ماند
(برای کارهای شیطانی داوطلب فراوان
پیدا میشود)

۲۳۶

شیوه‌رن مزاج دد.
خاکشیر مزاج است - (مزاجش با هروضع

با باهرجنسی سازگار است)

۲۳۷

طاس دوشدو، یا جنیگیلنده دی.
طاس اتحاد با صدا کرد - (رسوایی وقتی بر
ملا شود علت بر ملا شدنش مورد بحث
قرار نمی‌گیرد)

۲۳۸

طرلان پترینی سیغیرچین دوئلماز.
جای شهپاز را سار نمی‌گیرد
(جانشینی خوبان کارا افراد معمولی نیست)

۲۳۹

طویا. طوی دلیبیلر؛ یاسا، یاس.
عروسی را عروسی عزاداری را عزاداری
گفته‌اند
(عروسی با غمگینی، عزاداری با شادی
مناجات دارد)

۲۴۰

طویدان سونرا، حنالی سوه یاخارلار.
بعد از عروسی حنا را بکون می‌مانند
(نعمت نابهنگام فاقد ارزش تلقی میشود)

۲۴۱

طویدان سونرا ناغارا، خوش گلدین بایرام
آغا!
بعد از عروسی دایره زدن، خوش آمدی آغا
نوروز! (طنز)
(ابراز احساسات با توقع نابهنگام کاریبه‌وده
ویحزه‌ای است)

۲۴۲

عاشق هابا، مولا وایا.
(ساززن دوره گرد) بسراغ هیاهو.
(بزن بکوب)، ملاسراغ وای (صدای گریه)
علاقتمند است - (هرکسی طالب بازار گرمی
خود میباشد)

۲۲۳

عاقبتی اوزونه، حسرت قالمیشیق!
حسرت دبدن روی عاقلی را داریم!
(باهر کسی سروکار پیدا کرده ام عاقل نبوده است!)

۲۲۴

عالم عالم ایله! کنجلمه خالام ایله!
طنز- عالم با عالم، کچل هم با خاله ام!
(با وجود فراوان بودن دوست یا جفت مناسب، دوست یا جفت نامناسبی پیدا کرده است!)

۲۲۵

عقل، باشد اولار، باشد اولمار.
بزرگی به عقل است نه بهال.
(عاقل بودن یا نبودن ارتباطی به سن ندارد)

۲۲۶

علیسی دلی، ولیسی دلی، بو قیر طمیشلارین
هامیسی دلی!
علی اش دیوانه، ولی اش دیوانه، این
نابودش دگان همه شان دیوانه! - (جمعی است
که پیشان عاقلی پیدا نمیشود!)

۲۲۷

غریب ایتمن قوروغو، پاچاسی آراسیندا
اولار.
دم سگ غریبه بین پاچه هایش میشود.
(اظهار نیازمندی با خود نمائی و پرونی
جور در نمی آید)

۲۲۸

غم! هارا گندیرسن؟ غم یانینا! دم! هارا
گندیرسن؟ دم یانینا.
غم کجا میروی؟ نزد غم! دم کجا میروی؟
نزد دم! (غم به غمزد میروی آور میشود شادی
بشادمان)

۲۲۹

فرت دلییب، بور نوندان دوخوب.
لین گفته و از دماغش افتاده.
(از حیث قیاله با اخلاق شباهت تامی
به پدرش دارد)

۲۵۰

قاریشیق ایلیگین، قوروشوق بئزی!
از کلاف نخ درهم، کر باسن ساخته و پرداخته!
(از وسایل ناجور چگونه میتوان نتیجه
کامل بدست آورد؟)

۲۵۱

قارینین زلفی آغ اولار. اوره می قره.
بیرزن را زلف سفید میشود و دل سیاه.
(سفیدی زلف با مهربانی ظاهری بیرزن
دلیل خوش نیتی وی نیست)

۲۵۲

قره نو یوغون بومور تاسینا دونوب!
نظیر تخم - مرغ سیاه شده است.
(محل مشخص ندارد پیدا کردنش کار مشکلی
است)

۲۵۳

قلعه قاپسینا سیغماز، فیندیق قاپسینا
سیقارا
به در قلعه نمیگنجد (ولی) در پوست فندق
میگنجد!
(جائیکه باید فروتنی بکند تکبر میکند،
جائیکه باید بی اعتنائی نشان بدهد فروتنی
میکند)

۲۵۴

قوجالیقدا یورغالیق!
در پیری پورقه رفتن! - (هوس بازی یا
چالاکی درس پیری تعجب آور است)

۲۵۵

قودوق اولاسان، توگون مخمل چالا
کره خر باشی ومویت مخمل جلوه بکند؟
(مشکل پسندی در خردسالی تعجب آور
است)

۲۵۶

قورباغیا دلایلر: اولین ییخیلیدی؟ دلی:
گلون بوباشی اولماسین، اوباشی اولسون.
قورباغه را گفتند! خانهات خراب شد،
گفت:

این سر برکه نباشد آن سرش باشد
(خانه خرابی نزد کبکه در اصل بی سرو-
سامان بوده بی اهمیت تلقی میشود)

۲۵۷

قورخان ایت گلیفده یاتار.
سگ ترسو در راه آب میخوابد - (هررونی
با اظهار وجود باترس منافات دارد)

۲۵۸

قورد ایله قویون، قیلینج ایله اویون، بیر
پرده اولماز.

گرگ بامیش، شمشیر با بازی دریک جا
(جمع) نمیشود.
(معاشرت آدم بی دست و پا با آدم شریر
مثل شمشیر را بازی گرفتن است)

۲۵۹

قورد ایله قویونون نه صاباحی؟
گرگ را با کوسفند چه صباحی؟
(معاشرت دونفر با خصوصیات متضاد عمل
ناجوری است)

۲۶۰

قوردسان اولان، قورداولار.
از آدم شریر فرزند شریر بوجود می آید:
عاقبت گرگ زاده گرگ شود.

۲۶۱

قوردسان، چوبان اولماز.
از گرگ چوبان نمیشود.
(شریرستی الراد ناتوان را به آدم شریر
واگذار کردن خطاست)

۲۶۲

قوردیوواستیدان، سوموئاسیک اولماز.
از لانه گرگ استخوان کم نمیشود
(آلات و ابزار شرارت را نزد افراد شریر
میتوان پیدا کرد)

۲۶۳

قوش، قانادی ایله اوچار.
مرغ با بالش میپرد
(ترقی و موفقیت بستگی به امکانات دارد)

۲۶۴

قوشوقوش ایله دولارلار.
مرغ را با مرغ میگیرند - (هر کسی را
بوسیله همجنس با هم طراز خود آسانتر
میتوان تحت تاثیر قرار داد)

۲۶۵

قیروقلو اولدوز کیمین، قیرخ ایلدن بیر
دوغار!
مثل ستاره دنباله دار در چهل سال یکبار طلوع
میکند.
(لانی بندرت در انتظار ظاهر میشود)

۲۶۶

قیروقلو اولدوز گورولن ایلدن!
درسالی که ستاره دنباله دار دیده شده!
(ادعائی که میشود مربوط بسالهای
فراموش شده است)

۲۶۷

قیرمیزی لومانیم یاریلدار، باغیر ساقالاریم
قورولددار!
(طنز) - تنبان قرمز برق میزند! روده هایم

غرغر میکند!

(لباس فاخر پوشیدن با وجود تنگی معیشت
خود را بمسخره گرفتن است)

۲۶۸

قبول آهاری ما غلامه نی، یو خو دو نماز.

(کسیکه برای بردن دختر آمده باشد خواهش
نمی برد.)

(غفلت با استراحت طلبی با طالب موفقیت
بودن منافات دارد)

۲۶۹

قبول ما اینانیم، یا موزومه!

بصرف دخترم باور کنم یا به چشم؟!
(آنچه را که با چشم دیده شده نمیتوان ندیده
گرفت ولو بقول و قسم نزدیکیان)

۲۷۰

کار دلدی: سس گلور: کوردلدی: اودوها

گللدی: چولاق دلدی: دورون قاچاق!
کر گفت: مدانی میابد، کور، گفت: آنست
که می آید، لنگ گفت باشو فرار بکنیم!
ذات ناپافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

۲۷۱

کنجینی، کنجی آبا غنیدان! قویونو، قویون
آبا غنیدان آسارلار.

بز از های بز، گوسفند از های گوسفند
آویخته میشود - (افراد را بوسیله هم-
صنفان یا خویشاوندان خود آسانتر میتوان
سرنگون با وادار به تسلیم کرد)

۲۷۲

کنجل، ایکی دار اقلی! کور، ایکی سورمه
دالمی!

کچل دوشانه دار، کوردوسر مه دان دار! (طنز)
(علاقه داشتن زینت آلات در عین محرومیت
از مورد استفاده شخصی قراردادن آنها غیر

منطقی و خود را بمسخره گرفتن است)

۲۷۳

کنجل قبولین نهی وارا! دمیردن بیر دارا غی!
طنز- دختر کنجل چه دارد؟ یک شانه آهنی!
(همانند مثل بالا)

۲۷۴

کنجله، کچله دلن آجیفی گلر. ساچلیدا
دلن.

کنجل را چه کچل خطاب بکنی چه کیسو-
دار بدش خواهد آمد.

(بادآوری عیب و نقص ولو بصورت تحسین
ناخوش آیند است)

۲۷۵

کنجلین آدین قویارلار زلفعلی!
طنز- نام کچل زلفعلی گذارده میشود
(نام یاسمتی که فلانی دارد برخلاف صفاتش
است)

۲۷۶

کنجی نین قوئورو، بولاق باشیندا نسوا پچرا
بز گر از سرچشمه آب میخورد (طنز)
(معیوب یا عقب مانده بودن با مشکل پسندی
منافات دارد)

۲۷۷

که نین اوزون، بیچن آغاردار.
روی برنده را دوزنده سفید میکند
(ارزش هر طرحی به طرز اجرای آن بستگی
دارد)

۲۷۸

کلیم آلتیندا، طبیل چالینماز.
در زهر کلیم طبل زده نمیشود (طرفیت با
ملاحظه کاری جور در نمی آید)

۲۷۹

کور آکین. کوردا نالبتندی اولار.
طنز- اسب کور را نعلبند کور سزاوار است

(افراد معیوب را وابستگان معیوب داشتن
سزاوار است)

۲۸۰

کور، گنجه گولندور بهر دیر،
کور راشب و روزیکی است (برای افرادی-
ادراك نیکی و بدی علی السویه است)

۲۸۱

کور، گوزدن قیزار! لات، دیزدن.
کرد از چشم گرم میشود قات از زانو.
(کرد از دهن آتش گرم میشود ولی قات
تا زهر گرمی لم نهد گرم نمیشود) (افراد
از تماشا لذت میبرند افرادی از عمل)

۲۸۲

گوردون دهلین کوره بهر.
زبان کرد را کرد می فهمد.
(سردر آوردن از قصد باطنی افراد بوسیله
هم صفتان یا هم طرازان خودشان آسانتر
است)

۲۸۳

کور، کوری ناپار، سوچو قوری.
کور، کور را پیدا می کند آب گودی را.
(افراد در انتخاب دوست یا معاشر میل
به هم صفتان خود میکنند چنانچه آب به گودی
میل میکند)

۲۸۴

کولی-کوللو کدن گو کور مولر.
خاکستر را از ویرانه بر میدارند.
(نوع ناهاب زائیده اصل ناهاب است):
از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۲۸۵

کهنه حمام، کهنه طاس.
حمام کهنه، طاس کهنه (وضع بحال فلاکت
بار سابق خود باقی است)

۲۸۶

گامیش بالاسی، قویروغی آغ؟
بچه گامیش، دمش سفید!
(ملاحظه اینگونه نیک سیرتی با نیک صورتی
از فرزندشخص بدسیرت با زشت تعجب-
آور است)

۲۸۷

گنجه، پیغیک سموره اوخشار.
شب گربه سمور بنظر میرسد.
(در تاریکی پادشاهی وضع هویت واقعی
اشخاص یا اشیا عرا نمیتوان بدقت تشخیص داد)

۲۸۸

گلدی-گلدیسی، شاه گلدینه دوندوا
آمد آمدش نظیر آمد آمد شاه شد!
(با اینکه خبر آمدنش اتصالا تکرار میشود
ولی هنوز نیامده است)

۲۸۹

گنج، ویرانه ده تاپیلار.
گنج در ویرانه پیدا میشود (جایهای
انسانی را نزد افراد بظاهر ناتوان و بی-
مدعا میتوان سراغ گرفت)

۲۹۰

گور نه الله! گور می نه الله!
هنگام دیدن الله، هنگام ندیدن کوله بار!
(با اینکه ظاهراً اظهار علاقه و دلسوزی
میکند، در خفا ایجاد مزاحمت میکند)

۲۹۱

گوزونون یاشینا باخیم، یالی نین ایشینه!
اشک چشمش را بنگرم یا کار دستش را!
(اظهار تأسف و ندامت با ادامه خطا کاری
جور در نمی آید)

۲۹۲

موزه لیک و اردان اولارا اولما ساهاردان
اولارا!

زیبائی با خوبی ازدارا بودن ناشی میشود
و گر نه از کجا میتواند باشد؟
(خوبی با زیبایی با مکانات مادی بستگی
دارد)

۲۹۳

گون بوسون، ساعات بوساعت!
روز همین روز است ساعت همین ساعت!
(آنچه را که نظر میهم باروز وساعتش
بخطرداشته باشید و با واقع را که نقل میکنم
زمانش عین همین زمان بوده)

۲۹۴

گون چرخار، عالم گورور.
آفتاب طلوع میکند مردم دنیا می بینند
(حقیقت مطلب بزودی برای همه آشکار
خواهد شد)

۲۹۵

گونول، گورورن سواپور.
دل از چشم آب میخورد .
(محبت با نفرت از دهن ناشی میشود -
زشت بازیتشخیص دادن بستگی بطرز
دید دارد)

۲۹۶

گیزلین کله گلن، آشکار دوغار.
آنکه پنهانی آبتن شده باشد آشکار میزاید
(هر کاری را میتوان پنهانی انجام داد
ولی نتیجه اش را نمیتوان برای همیشه
پنهان نگاه داشت)

۲۹۷

لالین دیلین، ننسی بیلر.
زبان لال را مادرش می فهمد
(درک منظور با راضی کردن طرف را بمعده
کسی بگذار که راهش را بلد باشد)

۲۹۸

لای-لای بیلرمن، بس نیه یال میرسان!

حال که لابلائی را بلد هستی پس چرا
نمیخواهی؟!
(باوجود اینکه به تکلیف خود آشنا هستی
پس چرا عامل به آن نیستی؟!)

۲۹۹

لولهین آفتافا پتری گورور، سوزگرو
قویاندا دیو.
لولینگ بجای آفتابه بکار برده میشود
حرف موقع گرو گذاشتن است
(هم شکلی ظاهری دلیل هم ارزشی نمیشود)

۳۰۰

لوند، لوندی تاپار! گوت آتان گوت
آتانی.
لوند - لوند را پیدا میکند کون انداز،
کون انداز را

(افراد فرومایه وسبک مغز برای ازدواج
با معاشرت باب خود را انتخاب میکند)

۳۰۱

مالی یاخشی، الوزو یس!
مالش خوب، خودش بد!
(باوجود اینکه از ثروتش بهرمنند هستی
چگونه از خود وی بدگویی میکنی؟!)

۳۰۲

مال، ییه سینه اوخشار.
مال شبیه صاحبش میشود (... بصاحبش
می ماند) - (این مال و صاحبش شباهت
کامل وجود دارد)

۳۰۳

ماما گتیره نی، مرده شیر آپارار.
آنچه را که مامای آورد مرده شور می برد.
(اولادش اندکی پس از تولد می میرند یا
درآمدش را مفت از دست میدهد)

۳۰۴

من دلیرم. خدیهم! دلیر، تچه اوغلون وار؟!

من میگویم: خواجه هستم، او میگوید:
چند پسر داری؟! (طنز)

(از اینکه اظهار ناتوانی مرا نشیده
میگیرد تعجب میکنم؟)

۳۰۵

من، قارغا اولوب، آغاجدا یا آجاقام؟

من کلاغ شده روی درخت خواهم خوابید
(چگونگی وضع زندگی آینده من فقط بخود
من مربوط است)

۳۰۶

منیم قانیم، خلقین قانیندان قیرمزی دگیل.

خون من از خون مردم قرمزتر نیست.
(دلیلی ندارد که در مواجهه با مشکلات
عمومی برای خود استثناء قائل شوم)

۳۰۷

ملانصرالدین پرووی دیر، قیر یسها امیدان
یهین گئده.

گوساله ملانصرالدین است اگر بند بگسلاند
از همه تندتر میرود!

(بر خلاف ظاهر مظلومانه اش چنانچه امکان
داده شود بیش از سایرین شلوغ میکند)

۳۰۸

مینه دولمن؛ مین بیرمه دولمه.

کسیکه به هزار متحمل میشود به هزار و یک
هم متحمل میشود

(کسیکه اصل خسارتی را می پذیرد درباره
تفاوت جزئی آن نیاید سختگیر باشد)

۳۰۹

لاخیرچی قیزینین غیرلی، لاخیر گلنده
دولار.

دختر گله چران هنگام آمدن گله غیرتی
میشود.

(تظاهر ناهنگام به غیرتند یا متعصب بودن
اثر مثبتی ندارد):

آفتاب به زردی افتاد تنبل به جلدی افتاد!

۳۱۰

نبضی، منیم الیمده دیر.

نبضش در دست من است
(به طرز کار و فکرش آشنائی دارم یا ناچار
است خواست خود را با نظر من تطبیق بدهد)

۳۱۱

نه پولوم وار کورک آلام، نه سویوغا تاییم
وار!

نه پول دارم پوستین بخرم، نه طاقت تحمل
سرما را دارم!

(آمایش طلبی با بی تحرکی منافات دارد)

۳۱۲

نه دیندن کنچیر، نه دنیا دان.

نه از دین میگذرد. نه از دنیا: هم خدا را
میخواهد و هم خرما را!

۳۱۳

نمالا- دیر، نه ساققالا! اولولوق کمالا
دیر.

بزرگواری نه بسن بستگی دارد و نه بریش
بلکه بکمال بستگی دارد

۳۱۴

نه عاصی اول آسیل، نه پاخما اول باسیل.

نه عاصی باش که به دار آویخته شوی و نه
توسری خور باش که به زمینت بزنند
(زور گفتن و زور شنیدن یا متمرّد بودن و

۱- از دو گوساله ملانصرالدین یکی گریخت و ملا که با هر کوششی نتوانسته بود
گوساله فراری را بگیرد برگشت و گوساله بسته شده را به باد کتک گرفت؛ پرسیدند: ملا چرا
چنین میکنی؟ گفت: این اگر بسته نبود چاهکتر از آن یکی با بفرار میگذاشت.

توسری خور بودن هر دو زبان آور است
سلامت در معاشرتها میانه روی است

۳۱۵

نه باش اولوب سیخیلمالی، نه قورو اولوب
یا فمالی.

نه آنچنان تربودن که فشردنی باشی ونه
آنچنان خشک بودن که سوزاندنی باشی
(همانند مثل بالا)

۳۱۶

نیعون هارا، منزلون اورا.
نیت هر کجا (باشد)، منزلت هم آنجا (خواهد
بود)
آرزوی در کجا پادرچه کیفیتی بودن معمولا
تحقیق پیدا میکند):
خواستن توانستن است

۳۱۷

وای او باشدان، وای بو باشدان.
وای از آن سر، وای از این سر
(ضرر و زبانی را که مسلماً باید تحمل کرد
هر چه زودتر بهتر)

۳۱۸

وعده سیز، یار باق یثره دوشمز.
برگ قبل از موعد بزمین نمی افتد.
(پیش آمدها در گرو نظام طبیعت است)

۳۱۹

هامیمی، ییر بئزین قیراغی دیولار.
همه شان کنار یک کر باس هستند:
همه از یک تماشا هستند. هر دو سروته یک
کر باس اند.

۳۲۰

هانی لاکین کاپیندا یار ییلار!
در کتاب کدام تات نوشته اند؟- (توقع با
گفتاری است که با هیچ منطقی جور در
نمی آید)

۳۲۱

هانی داشی فالغیز سان، آلتیندان چیخار.
هر سنگی را بلند بکنی از زیرش در می آید
(ظاهر می شود)
(آنچه کمیاب گفته میشود بر عکس خیلی
هم فراوان است)

۳۲۲

های ایله گلن، هوی ایله گئندر.
آنچه با هیاهو پیش آمده باشد با هیاهو از
بین میرود.
(وضعی که اساس محکمی نداشته باشد به
آسانی از هم پاشیده میشود):
باد آورده را باد میبرد.

۳۲۳

هنج زاده، هنج زادین شرطی ده گیل.
هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.
(نتیجه هیچ کاری قابل پیش بینی صد درصد
قطعی نیست).

۳۲۴

هنج کم، لئسینین قارنیندان گئیرمه یپ.
هیچ کس از شکم مادرش نیاورده است.
(کسی با امتیازات هنری از مادر زائیده
نمیشود بلکه باید آنرا کسب بکند)

۳۲۵

هنج یاتانین آردینجا، او یاق اولماسون!
دنبال هیچ خوابیده ای، بیداری مبادا!
(شکست فرد گرفتار با غائل در مبارزه با
فرد فارغ یا هوشیار قطعی است)

۳۲۶

هر آخان سو یا، آرازل دلمز لر.
هر آب جاری ارس نامیده نمیشود.
(پیش آمد آنقدرها هم که از ظاهرش قضاوت
میشود مهم نیست)

۳۲۷

هر آغارانه قار اولماز.

هر آنچه سفیدی بزند برف نمیشود.
(هر ظاهر دوری روشنگر واقعیت نمیتواند باشد)

۳۲۸

هر اوخویان ملا پناه، هر قاطیرچی مراد اولمال.

هر محصل ملاپناه، هر استرداری مراد نمیشود.
(موفقیت بستگی به شخصیت دارد نه به نوع کار)

۳۲۹

هر کسی، نوز آدیناچکر.
نام هر کسی (غالباً) با صفاتش تطبیق میکند

۳۳۰

هر گولون، بیرایی اولار.
هر گلی دارای بوی مخصوص میشود (زیبائی انواع و اقسام دارد)

۳۳۱

هر گون یاخشی یئدون، یاخشی گیتدون
بایرام دیر.

هر روزی را که خوب بخوری و خوب بپوشی میتوانی عید بحساب آوری (عید واقعی روزی است که انسان از آسایش کامل برخوردار باشد)

۳۳۲

هله دار کلهامیش دقلری وار.
هنوز دانه‌های آرد نشده‌ای داردا
(نقشه و نظرهای دیگری هم دارد که هنوز لاش نکرده است)

۳۳۳

هله مامیز یارماپ!

۱- زبان حال ملاکین صله سابق.

طنز- هنوز مهمیز نشکالته (در نیاورده)!
(با وجود بزرگسالی هنوز کودک بحساب آورده میشود!)

۳۳۴

هله یاریسی یورقان آلتیندا دیر!
هنوز نصفش زیر لحاف است!
(اعمال با مقاصد دیگری هم درین است که هنوز پنهان نگاه داشته میشود)

۳۳۵

همان آتش دیر، همان کلا.
همان آتش است و همان کاسه (وضع بحال سابق خود همچنان برقرار است)

۳۳۶

همدان انشه می، گوه یچین نوخا!
طنز- خر همدان و افسار گلابتین!
(مشکل پسندی با وجود حماقت تعجب آور است)

۳۳۷

یاس ییسی اولونندی، یاساغلن اولونمندی!
طنز- صاحب عزا آرام گرفت کبکبه به عزا آمده بود آرام نگرفت!
کاسه از آتش گرمتر شده است!

۳۳۸

یاغار آنباریم دولار، یاغمار صاندیغیم دولار!
اگر بیارد انبارم پر میشود و اگر بیارد صندوقم پر میشود.

(منافع من چه وضع عمومی خوب باشد و چه بد همیشه محفوظ است)

۳۳۹

یاغدان، بالدان آرتیق قالار، سوووقدان آرتیق قالماز.
از روغن و عمل زبانی میباند از کاهگل

زبادی نمی‌ماند.
(مصرف کالای کم ارزش بیش از مصرف
کالای پرارزش است)

۳۴۰

پای‌ویر، قیش‌وار، هله چوخ ایش‌وار!
تابستان هست زمستان هست هنوز خیلی کار
در پیش هست!- (هنوز عواقب خیر یا شر
بسیاری در آینده خواهیم داشت)

۳۴۱

یتیم قیزدان، بئله اولو آغلیق!
از دختر یتیم چنین رو سفیدی!
(اینگونه علت و پا کد امنی با وجود محروم
بودن از وجود سرپرست شایسته تعجب
آور است)

۳۴۲

پترلی دوشانی، پترلی لازی دوتار.
خرگوش محلی راتازی محلی میتواند بگیرد
(جلوگیری از شرارت اهراد وارد در
خصوصیات محلی را باید بمهده افراد محلی
واگذار کرد):

شغال بیشه مازندران را

نگیرد جز سگ مازندرانی

۳۴۳

پُریگن آت، فوز آرباسین آرتیرار.
اسب راهوار جو خود را الزون میکند.
(حسن انجام مأموریت بسود خود مأمور
تمام میشود)

۳۴۴

پشمه سه‌چوره گی‌بوخ، ایچنین آدین سوموش
قویوب!

برای خوردن نان ندارد نام سگش را نقره
گذاشته است! (طنز)

(با وجود مقید بودن به انتخاب عناوین
خشک و خالی چیزی در بساط ندارد)

۳۴۵

پنل گگیره‌نی، پنل آپارار.
باد آورده را باد می‌برد.
(هرآنچه مفت و آسان بدست آمده باشد
بآسانی هم از دست میرود)

۳۴۶

یاخینا گلمه، اییون گلیر! اولو غاشتمه ،
جانیم چه‌خیر!
نزدیک نیا که بومیدمی، دور نرو که
جانم در می‌آید!
(از اینکه نه از نزدیکی کردنم خوشش
می‌آید و نه از دوری گزیدنم درمانده
هستم!)

۳۴۷

پولچو لوغاکندن، کورباسین دالیندادوتار.
کسیکه میخواهد بگدائی برود، توپره خودش
را باید در پشت سر نگه دارد.
(تقاضا کردن با حالت استغناء بخود گرفتن
جور در نمی‌آید)

۳۴۸

بیخیلان، بیخیلانی سئوده.
افتاده .. افتاده را دوست میدارد.
(دردمند علاقه به هم درد پیدا کردن
دارد شکست خورده طالب شکست خوردن
دیگران میشود)

فصل سیزدهم

لایم و ملزوم، علت و معلول، دلیل و نشانه، پاداش، تلافی،
مکافات، انتقام، تنبیه، جریمه، عکس العمل،
مقابله بمثل

•

وقت گذرانی میکنند (احتیاج و دار به
تلاش و قفلا میکند، آسایش طلبی و شکم-
پرستی مانع از فعالیت میشود)

۲

آج نه اولسا بیه، آجیان نه اولسا دیهر.
گرسته هرچه باشد میخورد و نجیده خاطر
هرچه باشد میگوید.

(گرستگی و عصبانیت با رنجش ملاحظه
کاری را از بین میبرد)

۵

آچیق آغیر، بوش قالداز.
دهن باز خالی نمی ماند.
(کسیکه ننگ سوال را پذیرفته باشد گرسنه
نمی ماند)

۶

آخشامین آهاری، ایگیندیدن ییلنر.

۱

آت آلبنان یولاسند، سوز آرپاکسکده
دیو.

اسب با اسب براه میرود، صحبت سر کم
کردن جو است.

(فراهم آمدن موجبات تنگی معیشت افراد
موجب ایجاد بدبینی بین آنان میشود)

۲

آت، مینمک نورگند؛ دون پتریمک.
داشتن اسب، سوار کاری را یاد میدهد
داشتن قبا راه رفتن را.

(یادگیری رسوم و آداب مستلزم برخورد-
دار بودن از امکانات مادی است)

۳

آج، بایرا قاجار، یالاداج، الوه گهره.
گرسته به بیرون فرار میکند شکمو در خانه

صافی هوای شب از عصر معلوم میشود.
(نتیجه هر کاری را از مقدمات آن میتوان
حدس زد)

۷

آخوند آغاجی گل آغاجی.
چوب معلم. چوب گل (است)
(تنبيه معلم بامری جنبه خیراندیشی دارد)

۸

آدام ایشی بو بودر، ایشی آدامی بو بودر.
آدم کار را بزرگ میکند، کار آدم را بزرگ
نمیکند.

۹

آدام، مین آجینی، بیر شیرینین خاطرینه
اولار.

انسان هزار تلخی را بخاطر يك شیرینی
میبلعد.

(ضرر روزیان کسی را میتوان متحمل شده که
ولو باتفاق سودی هم رسا نموده باشد)

۱۰

آرپا اکن، بوغدا بیچمز.
کسیکه جو کاشته باشد گندم درو نمیکند:
گندم از گندم بروید جو زجو، از مکافات
عمل غافل مشو.

۱۱

آرخالی کوپک، قوردی باسار.
سگ با بنیه برگرگ غلبه میکند.
(برخوردار بودن از امکانات یا از اراده
محکم موجب برتری در مبارزه میشود)

۱۲

آرشین! گتیر، بنز آپار! تور با گتیر، قوز
آپار.

آرشین بیار تا کرباس ببری، تو بره بیار
تا گردو ببری.

۱ - آرشین واحد طول معادل يك ذرع.

(لازمه مولفیت تلاش و تعرك است)

۱۳

آری، شیریه ییغیشار.
زن بور بخاطر شیره جمع میشود (گرایش
نشانه سودمند تشخیص دادن است)

۱۴

آری قهرین چکمین، بال پنمز.
کسیکه نیش زن بور را نتواند تحمل بکند
عمل نمیخورد.

ناپرد رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۱۵

آز ولرمن جانفندان، چوخ ولرمن مالیندان
ولرمز.

کسیکه از صرف مال درینغ و ورزد از شخصیت
یا آسایش خود کاسته است و کسیکه از
صرف مال درینغ و ورزد فقط مال خود را
کاسته است.

۱۶

آشینی ییغارلار اوپناماق اوچون.
قاب برای بازی کردن جمع آوری میشود.
(ثروت برای خرج کردن است نه برای
انبار کردن)

۱۷

آشین سوپوخلوغو، ده نین آزیفنداندیر.
رقیق آتش از کمبود حبوبات است
(علت دست کوتاهی در انجام وظیفه کمبود
امکانات مادی است)

۱۸

آغاج آجی، جان شیرین!
چوب تلخ، جان شیرین!
(در برابر چوب خوردن تاب و توان از
دست میرود)

۱۹

آغاج، بهشتدن چینیپ

چوب از بهشت درآمده است.

(در تربیت وقتی عوامل دیگر مؤثر واقع نشود چوب زدن وسیله مؤثری است)

۲۰

آغاج گیتره لین، اول لوزون دوگرلر.

چوب آورنده خود قبل از سایرین کتک میخورد.

(کسیکه موجبات مردم آزاری را فراهم کرده باشد پیش از سایرین آزار می بیند)

۲۱

آغاج یشمشی فن لافینار، آت پشیمین

درخت با میوه اش شناخته می شود، اسب با راه رفتنش.

(ارزش فرد بستگی به بازده کارش دارد)

۲۲

آغالیق و لرمك ایله، ایگیدلیك وورماق

(با بیلمك) ایله

آقائی با بخشش است و جوانمردی بازدن (یا- با معرفت)

۲۳

آغری اگرینی، بوینونون آردیندان لانیماق اولار.

کج دهان را از کنار گردنش می توان شناخت.

(آدم بدخلق یا خطاکار را میتوان از قیاله با طرز رفتارش شناخت)

۲۴

آغور یان دیران (یا- قارین دوپوران) آشی،

گوز تافیر

آش دهن سوز (باشکم سیرکن) را چشم می شناسد.

(سودمند بودن هر کسی با چیزی را میتوان از ظاهرش تشخیص داد).

۲۵

آغیر قازان، شمع قاپنار

دیگ سنگین دیر بجوش می آید.

(کار بزرگ دیر به نمر میرسد)

۲۶

آغیر یوک آلتینا گیره لین، بئلی آغریر.

کسیکه زهر بار سنگین رفته باشد کمرش درد میگیرد.

(لازمه موفقیت در تعهد کار بزرگ تحمل خرج و زحمت فراوان است)

۲۷

آقیران الله گین، باشینا وورارلار.

الاغ عرعر کن توسری میخورد.

(هرزه گوئی بدون مجازات نمی ماند)

۲۸

آهیل لوكوز جوله گنتمه، اوشاقلار

آچیندان اولور.

اگر گاو سالند به جفتکاری نرود بچه ها از گرسنگی می میرند.

(تلاش افراد مجرب برای خردسالان زندگی- بخش است)

۲۹

آیران ایچدیم، خطایه دوشدوم!

دوغ خوردم و بخطا افتادم! (از اینکه در اثر پذیرفته شدن خواست ناچیزی مکلف

به باز پرداخت سنگینی شده ام پشیمانم!)

۳۰

الله گئی ییر پیره آهارلدا، قویروغون

حسابا قویمازلار.

در بردن خسر بجائی دمش بحساب گرفته نمیشود.

(وقتی تحمل وجود آدم نهی ناگزیر باشد

وجود تابعین او را هم باید تحمل کرد)

۳۱

الل اوچون نماز قیلانین، آرخاصی الله دیر
کسیکه نماز گذار جمعی باشد یارو یاورش
خداوند است.

(اجر کارهای عام المنفعه با خداست)

۳۲

الله لیمه مین، لاله قوسماقی اولار!
آنچنان خوردن این چنین قی کردن هم دارد
(بیملاحظگی در خوردن یا استفاده کردن
توان مناسب پس دادن هم دارد)

۳۳

الو بوزووندان، لوکوز اولماز
از گوساله خانگی گاو نمیشود (از کودک
تن پرورده نمیتوان انتظار کارآئی در سنین
بالا را داشت)

۳۴

الویخانین، الوین بیخارلار.
خانه خراب کردن به خانه خراب شدن
منتهی میشود.

۳۵

الکمه، اللدرلر!
(جفا) نکن که (جفايت) میکنند - (بی رحمی
بدون مکافات نمی ماند)

۳۶

الی سنین، سوموگی منیم!
گوشتش از آن تو، استخوانش از آن من
(مجاز هستی که در راه تعلیم و تربیتش تا
گوشتش بریزد کتک بزنی)

۳۷

ات یمن قوشون دیمدیگی اگری اولار.
منقار مرغ گوشتخوار کج میشود.
(مجرم از لیاقه اش شناخته میشود)

۳۸

ات یمن قوشو، دیمدیگیندن نایرلار.
مرغ گروشتخوار از منقارش شناخته میشود
(همانند مثل بالا)

۳۹

اجلی گلن، آجا دولاشار
کسیکه اجلش رسیده باشد مزاحم آدم
گرسنه میشود
(در افتادن با آدم محتاج خطر جدی در بر
دارد)

۴۰

ار چوره می، اریا نیندا بورج اولار.
نان مرد نزد مرد قرض حساب میشود.
(منظور نظر قرار دادن نیکی و احسان نشانه
مردانگی است)

۴۱

العسین، الهمیم!
فشار نهد تا منهم فشارم. - (تلاقی آزار
و اذیت دادن آزار و اذیت رسانیدن است)

۴۲

اسکی دشمنین دوست اولماغی، فرصت
لایماق اوچوندور.
اظهار دوستی دشمن قدیمی بمنظور فرصت
دشمنی پیدا کردن است.

۱- مبارتی است که هنگام سپردن فرزند به مکتب خانه یا به کارگاه از طرف والدین
خطاب به آخوند یا استاد پیشور بکار میرفت.

۲- مرد ساده لوحی پشت سر امام جماعت بنماز ایستاده بود، هنگام رکوع ظریفی
بیضه های مرد را گرفت و فشار داد، مرد بتصور اینکه این عمل نیز جزو آداب نماز جماعت
است خایه امام جماعت را گرفت و فشار داد - امام کلمه عظیم (ذکر رکوع) را با غلظت تمام
ادا کرد و دهانی جواب داد: از منیم...

۱۹

آماج، بهشتدن چینیپ

چوب از بهشت درآمده است.

(در تربیت وقتی عوامل دیگر مؤثر واقع نشود چوب زدن وسیله مؤثری است)

۲۰

آماج گیره نین، اول لوزون دوغر لر.

چوب آورنده خود قبل از سایرین کتک میخورد.

(کسیکه موجبات مردم آزاری را فراهم کرده باشد پیش از سایرین آزار می بیند)

۲۱

آماج شمشیری نین لاینا، آت پتر یغینن

درخت با میوه اش شناخته می شود، اسب با راه رفتنش.

(ارزش فرد بستگی به بازده کارش دارد)

۲۲

آغالیق و لرمک ایله، ایگیدلیک وورماق

(یا ییلمک) ایله

آقائی با بخشش است و جوانمردی بازدن (پد- با معرفت)

۲۳

آغری اگرینی، بوینونون آره پندان لانیماق اولار.

کج دهان را از کنار گردنش می توان شناخت.

(آدم بدخلق باخطاکار را میتوان از قیاله با طرز رفتارش شناخت)

۲۴

آغر یان دیران (یا قارین دوپوران) آشی،

گوز تانیر

آش دهن سوز (باشکم سیرکن) را چشم می شناسد.

(سودمند بودن هر کسی با چیزی را میتوان از ظاهرش تشخیص داد).

۲۵

آغیر قازان، کتج قاپنار

دیگ سنگین دیر بجوش می آید.

(کار بزرگ دیر به ثمر میرسد)

۲۶

آغیر یوک آلتینا گیره نین، بئلی آغیریر.

کسیکه زهر بار سنگین رفته باشد کمرش درد میگیرد.

(لازمه موفقیت در تعهد کار بزرگ تحمل خرج و زحمت فراوان است)

۲۷

آقیران اللهه مین، باشینا وورارلار.

الای عرعر کن توسری میخورد.

(هرزه گوئی بدون مجازات نمی ماند)

۲۸

آهیل لوکور چوله گنتممه، اوهاقلار

آچیندان لولم.

اگر گاو سالند به جفتکاری نرود بچه ها

از گرسنگی می میرند.

(تلاش افراد مجرب برای خردسالان زندگی-

بخش است)

۲۹

آیران ایچدیم، خطایه دوشدوم!

دوغ خوردم و بخطا اتادم! (از اینکه

در اثر پذیرفته شدن خواهش ناچیزی مکلف

به باز پرداخت سنگینی شده ام بشی مانم!)

۳۰

اللهه کی بیر پتره آپاراندای، قویروغون

حسابا قویمازلار.

در بردن خسر بجائی دمش بحساب گرفته

نمیشود.

(وقتی تحمل وجود آدم نفهمی ناگزیر باشد

وجود تابعین او را هم باید تحمل کرد)

۳۱

الل اوچون نماز قیلانین، آرخاصی الله دیر
کیسه نماز گذار جمعی باشد یارو یاورش
خداوند است.

(اجر کارهای عام المنفعه با خداست)

۳۲

الله لیمه مین، الله قوسماغی اولار!
آنچنان خوردن این چنین قی کردن هم دارد
(بیملاحظگی در خوردن یا استفاده کردن
توان مناسب پس دادن هم دارد)

۳۳

الو بوزوولدان، لوكوز اولماز
از گوساله خانگی گاو نمیشود (از کودک
تن پرورده نمیتوان انتظار کارآئی در سنین
بالا را داشت)

۳۴

الویخانین، الوین بیخارلار.
خانه خراب کردن به خانه خراب شدن
منتهی میشود.

۳۵

الکمه، اللدرلر!
(جفا) نکن که (جنایت) میکنند - (بی رحمی
بدون مکافات نمی ماند)

۳۶

الی سنین، سوموگی منیم!
گوشتش از آن تو، استخوانش از آن من
(مجاز هستی که در راه تعلیم و تربیتش تا
گوشتش بریزد کتک بزنی)

۳۷

ات یمن قوشون دیمدیگی اگری اولار.
منقار مرغ گوشتخوار کج میشود.
(مجرم از نیافه اش شناخته میشود)

۳۸

ات یمن قوشو، دیمدیگیندن تانیرلار.
مرغ گروشتخوار از منقارش شناخته میشود
(همانند مثل بالا)

۳۹

اجلی گن، آجا دولاشار
کسیکه اجلش رسیده باشد مزاحم آدم
گرسنه میشود
(دراقتادن با آدم محتاج خطر جدی در بر
دارد)

۴۰

ار چوره گی، اربانیندا بورج اولار.
نان مرد نزد مرد قرض حساب میشود.
(منطور نظر قرار دانیکی و احسان نشانه
مردانگی است)

۴۱

الهمسین، الهمیم!
فشار نهد نا منهم فشارم. - (تلافی آزار
و اذیت دادن آزار و اذیت رسانیدن است)

۴۲

اسکی دشمنین دوست اولماغی، فرصت
تاپماق اوچوندور.
اظهار دوستی دشمن قدیمی بمنطور فرصت
دشمنی پیدا کردن است.

۱- مبارتی است که هنگام سپردن فرزند بکتابخانه یا به کارگاه از طرف والدین
خطاب به آخوند یا استاد پیشور بکار میرفت.

۲- مرد ساده لوحی پشت سر امام جماعت بنماز ایستاده بود، هنگام رکوع ظریفی
بپشه های مرد را گرفت و فشار داد، مرد بتصور اینکه این عمل نیز جزو آداب نماز جماعت
است خایه امام جماعت را گرفت و فشار داد - امام کلمه عظیم (ذکر رکوع) را با غلظت تمام
ادا کرد و دهانی جواب داد: ازمسین...

۲۳

اگمیه، باشعاق ییغار.

کسیکه نکاشته باشد مجبور از خوشه چینی
میشود.

(کسیکه از خرج و زحمت در موقع خود
کوتاهی کرده باشد ناگزیر از زندگی کردن
بمنت دیگران میشود)

۲۴

اگمین، ساققالین یولار.

کسیکه نکاشته باشد ریش خود را میکند
(کسیکه برای تأمین آتیه خود زحمت نکشیده
باشد هنگام آسایش دیگران به هنگام درماندگی
خودش شدیداً احساس پشیمانی میکند)

۲۵

اگبیلر یشمیشیک اگرنیک ییغار.

کاشته اند خورده ایم، میکاریم تا بخورند.
(تلاش بخاطر آیندگان دینی است که بهجیران
تلاش گذشتگان باید ادا شود)

۲۶

ال اوسته، اللر وار.

دست بالای دست بسیار است.

۲۷

ال، سور مقصری دیر.

دست مقصر چشم است.

(خطاکاری دست نتیجه طرز دادن چشم
است. عملی است که بحکم ظاهر انجام
دادنش خطا بنظر نمیرسد)

۲۸

الی اگرنین، الین کرلر.

دست آدم کج دست، بریده میشود
(با درست مجازات یا بر کنار گذارده
میشود)

۲۹

اوبا بیزده، ییز اوبادا!

اردو نزد ما، ماییش اردو!

(تا خواهشی کردیم بلافاصله خواهشی
کردند! آنچه را که ما از ایشان توقع
داریم آنان از ما توقع میکنند!)

۵۰

اوت، گوکی اوسته ییغار.

علف روی ریشه آن میروید.

(کارا اگر اساس محکمی نداشته باشد پشرفت
نمیکند)

۵۱

اوتورا-اوتوراعاشقین، مژه-مژه جلفانین
الوی ییخیلار.

عاشق (ساز زن دوره گرد) با پیوسته نشستن
جولاگیر یا پیوسته گردیدن خانه خراب
میشود.

(سکون در کاریکه لازمه موفقیت در آن
تحرک در کاریکه لازمه موفقیت در آن
سکون باشد به تباهی و خانه خرابی می-
انجامد)

۵۲

اوج گئندنله، اورتا اوج اولار.

وقتی نوك از بین برود، وسط نوك میشود
(جای نوك را می گیرد)
(فقدان شخصیت های بزرگ موجب بروی
کار آمدن افراد کم شخصیت میشود)

۵۳

اود اولان یتردن، کوستو چیغار.

از جائیکه آتش وجود داشته باشد دود بلند
میشود.

(از اثر میتوان پی بمؤثر برد)

۱- اوبا یعنی قرارگاه ایل و در اینجا بمنظور عکس العمل افراد يك جمع است.

۵۲

اود، هریانا دوشه، لوزونه پتر آچار.
آتش هر کجا بینند برای خود جا باز میکند.
(آتش فتنه یا مرض اگر جلوگیری نشود
دامگیر همه میشود)

۵۵

اولون آدامین عقلی، لوپوغوندا اولار.
عقل آدم دراز قد در قوزک پایش میشود.
(شوخی- آدمهای دراز قد کوتاه بین
میشوند)

۵۶

اولون آخماق اولار، سوده چاخماق.
افراد دراز (قد) ساده لوح میشوند، افراد
کوتاه (قد) چخماق (هوشیار و فتنه انگیز)

۵۷

اوستور انین قاباغینا سیمجه سن، دیهر گولو
پوخدور.

در قبال گوزنده اگر نه رینی گوید (گمان
میکند) که کون نداری

(با کسیکه قباحت نمی فهمد باید عکس العملی
شده نشان داد تا گمان نکند که مسئله
ترس یا ناتوانی در بین هست): کلوخ انداز
را پاداش سنگ است.

۵۸

اوما - اوما، دوندو موما

از کثرت توقع تبدیل به موم شد.
(از کثرت توقع بتدریج در حکم هیچ شد)

۵۹

اوپونا گیره، اوینا یا سره.
کسیکه وارد بازی میشود باید بازی بکند
(وارد شدن در ماجرائی بدون قصد فعالیت
کار بیهوده ای است)

۶۰

ایاغا دوشمین، باشا چیخا بیلمز.

کسیکه بها نیفتاده باشد نمیتواند تا سر بالا
برود.

(لازمه فرمان دادن، فرمان بردن است)

۶۱

ایاق گنتمه، ال گنهرمز!
اگر پا نرود. دست نمی آورد.
(سودی بدون تلاش و دوندگی عاید نمی-
شود-لازمه مولفیت تعاون است)

۶۲

ایاق پترهمزه، ایز قویماز.
با اگر راه نرفته باشد ردها نمیکذارد.
(با وجود علائم و آثار مشهود نمیتوان
گفت که چنین کاری واقعیت ندارد)

۶۳

ایپ، هر پتردن اینجسه، اوردان قیر یلار.
طناب از هر جایی که نازک شده باشد از
همانجا پاره میشود.
(هر فردی از نقطه ضعف خود آسیب پذیر
است)

۶۴

ایت ایپکدن، اوشاق محبتدین دونمز.
سک از نان. کودک از محبت روی گردان
نمیشود.
(محبت کودک را آنچنان مانوس میکند که
نان دادن سک را)

۶۵

ایت، سوموگو سنوینه - سنوینه ییلر!
زینگیلده - زینگیلده سیچر
سک استخوان را با تمام شادی میخورد
(ولی) با زوزه کشیدن دفع میکند.
(سودجویی یا بیملاحتگی زجر توان پس
دادن را هم در بر دارد)

۶۶

ایتی، لولدوره نه سورولدوره لر.

لش کشی سگ بعهده گشونده اش گذارده میشود
(جور هر خلانی را عامل آن خلاف باید
عهده دار شود)

۶۷

ایمین ایامین باسارسان، قاپار.
پای سگ را چو زبرها بگیری گاز میگیرد
(مزاحمت به آدم شریر او را وادار به
عکس العمل میکند)

۶۸

ایمین قولاغین کرسن، قودورقان اولار.
گوش سگ را چو ببری عاصی تر می شود.
(خشونت با آدم تندخو و بد دهن وی را
بیشتر عاصی میکند)

۶۹

ایتی هولایا قوخان، گرهك فصله سینهده
تاپلاشا.

کیکه سگ را به خرمن کوب به بندد باید
تعمل فصله اش را هم داشته باشد.
(کار کشیدن از آدم شریر یا پلید مستلزم
تحمل نا ملاهماتی هم هست)

۷۰

ایسته بیرسن دینج قالاسان، دینج اولور.
اگر میخواهی راحت باشی راحت به نشین
(اگر میخواهی کسی ترا اذیت نکند بکسی
اذیت نکن)

۷۱

ایش، ایشی گوسترهر.
کار-کار را نشان میدهد (کار مرحله به مرحله
طرز انجام خود را نشان میدهد)

۷۲

ایشلنمین دمیری، پاس باسار.
آهن بکار گرفته نشده زنک می زند.
(رکود با بیکاری موجب فرسودگی میشود)

۷۳

ایشون یوخ دور، شاهد اول؛ بورجون
یوخ دور، ضامین اول.

اگر بیکاری شاهد باش، اگر مفروض
نیستی ضامن باش (طنز)
(نتیجه شاهد شدن اتلاف وقت و نتیجه ضامن-
شدن اتلاف مال است)

۷۴

ایلان، ایلان پنهنجه، اژدها اولعار.
مار تا مار نخورد اژدها نمیشود.
(سردسته یا سرشناس بودن نشانه تسلط
بر همگان است)

۷۵

ایلان ووران، آلاچا کیدان قورخار.
مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد

۷۶

ایلان ووران، اوجاغا گلر.
مار گزیده به اجاق می آید (مظلوم ناگزیر
از استمداد است)

۷۷

ایلانین قوپروغون ایپالارسان، دولر
سانجار.
دم مار را چو زبرها بگیری بر میگرد
میگزد.
(آدم شریر را بدشمنی وادار کردن کار
خطرناکی است)

۷۸

ایندی یاغشی گوتون وار، ولر آغزینا!
حالا اگر کون خوبی داری بده بدمانش!
(حال که شخص بی ملاحظه و بد دهن را
عاصی کردی جور عکس العمل وی را خودت
باید بکشی)

۷۹

اینهك کیمی سوت ولرمین، گرهك لوکول

کیمی کوتان سورسون.

آنکه نتواند مثل گاو ماده شیر بدهد باید
مثل گاو نر گاوآهن بکشد.

(کسیکه سود نقدی نمیرساند باید زحمت
کارکردن را قبول بکند)

۸۰

لوزو اکیب، لوزو بیچیر.

خودش کاشته، خودش هم درو میکند.

(سزای عمل خود را می بیند)

۸۱

لوفمنجه، دیر یلمک اولمور.

تا نرسیدن به مرحله مرگ نمیتوان زندگی
کرد

(تأمین زندگی مرفه احتیاج به فداکاری
دارد)

۸۲

لوترم اولندان لوتورکه لوله مندن لوتور.

می میرم بخاطر کسیکه بمیرد به خاطر من.

(فداکاری دوجانبه باید باشد)

۸۳

باجدار دان قاچان، حرامیه راست گلر.

کسیکه از باجدار سرار کند مواجه با

راهزن میشود

(مسامحه در ادای حق بضرر انسان تمام

میشود)

۸۴

باخ منه، باخیم سنه.

بنگر بمن، تا بنگرم بتو.

(توجه با علاقمندی به طرفه نمیتواند باشد)

۸۵

بارلی آغاچا، داش آکار لار.

بدرخت باردار سنگ انداخته میشود.

(دارا بودن انگیزه ای است برای چشمداشت

با خصومت دیگران)

۸۶

بارماق-بارماق (یا-قاشیق-قاشیق) اوغور-

لایان، چومچه-چومچه اوغورلادار.

کسیکه انگشت-انگشت (یا-قاشق-قاشق

دزدیده باشد چومچه-چومچه از او می دزدند.

(مالیکه از راه نادرستی جمع آوری شده-

باشد یکباره از دست میرود)

۸۷

بازار باققالیز، مننه چاققالیز اولماز.

بازار بدون بقال و جنگل بدون شغال

نمیتواند باشد.

(در اجتماعات وجود افراد سودجو اجتناب

ناپذیر است)

۸۸

باشون، لوز قارنوا!

سرت بشکم خودت: هرچه دیدی از چشم

خودت دیدی!

۸۹

باشینا گلن، باشمالچی اولار.

(برخورد حوادث و مشکلات شخص را

مجبرب و کار آزموده میکند)

۹۰

باشین ناشی دلاک الینه ولره نین، جیبینه

پانبوغی گرهك.

کسیکه سرش را بدست دلاک ناشی میدهد

باید در جیش بنه داشته باشد.

(در سپردن کار بعهده افراد ناشی باید

آماده تحمل ضرر و زیان ناشی از آن بود)

۹۱

باشین پشکسی، نعمت دیر! ایامین پشکسی،

نکبت.

(بزرگی مر نشانه نعمت، بزرگی ها نشانه

نکبت است)

۹۲

باشی پاریلان، عرضه گندم.
کسیکه سرش شکسته باشد بدادخواهی
میرود.
(دادخواهی کسیکه صدمه وزبان دیده باشد
نباید موجب گلایه باشد)

۹۳

باغبان پاخیل اولماسا، باغ چپری نیلر؟
اگر باغبان بخیل نباشد، باغ چه احتیاجی
به حصار دارد؟
(مایه بدخواهی با قصد تجاوز دیگران، دروغ
ورزیدن از نیکی و مساعدتهای لازم در-
باره آنان است)

۹۴

باقفال داشدان گسر، سیجان باققالدان،
تاری هرا یکسیندن.
بقال از سنگ می برد (کم میکند)، موش از
بقال. خداوند از هر دو تاشان.
(نادرستی یا کم فروشی بدون مکافات
نمی ماند)

۹۵

بالا ایستین، گرهك بلاسیندا دولسون.
کسیکه دلش بجه می خواهد باید متحمل بلایش
(زحماتش) هم باشد.

۹۶

بال، بلاسیر اولماز.
عمل بدون بلا نمیشود. (نیل به آسایش
و خوشی بدون تحمل زحمت و مرارت
ممکن نمیشود):
نابرده رنج گنج میسر نمیشود.

۹۷

بالغا گیرمهن پتر، منته اولار.
جائیکه تبر وارد نشده باشد جنگل میشود
(از تصفیه شدن بی نظمی ایجاد میشود)

۹۸

بالغ ایستین، گوتون سو یوق سوبالو یار.
کسیکه دلش ماهی بخواند باید کون خود
را به آب سرد بگذارد:
نابرده رنج گنج میسر نمیشود.

۹۹

بالغ، بالیغی اولماسا، دریانی بالغ دوتار.
اگر ماهی، ماهی را نبیلمد دریا پراز ماهی
میشود.
(سر بقای زندگی آکل و ماکول بودن
موجودات زنده است)

۱۰۰

بال پشوپ، بلاسیندا چکیر.
عمل خورده، بلایش را هم میکشد (فلانی
ضرر سودجویی خودش را می بیند)

۱۰۱

باها لیتدا چوره گین اسیر گین، اوچول-
لوقدا پاتقور قالار.
کسیکه در گرانی از بزل نان دروغ بورزد
درارزانی بی یارو یاور می ماند.

۱۰۲

بتله پیلچی اولماسا دیدیم، اصفهاندا دارغا
اولماز دیدیم.
اگر اینطوری هوشیار و کاردان نبودم
در اصفهان داروغه نمیشدم.
(سردستگی یا نگهداری افراد زرتنگ را
بمهده داشتن، نشانه کفایت و کاردانی است)

۱۰۳

بدجنسلیک، ما یا ایستمز.
بدجنسی سرما به نمیخواهد. (مخالفت یا
کارشکنی بدون علت نشانه بدجنسی است)

۱۰۴

بسله آرینی، گوزون گورسون سارینی.
پرورش بده زنبور عمل را تا چشمت زردی

(عمل) راه بیند.

(کامیابی مستلزم تلاش و قبول مسئولیت است)

۱۰۵

بلادن قاچان، بلایه دوشر.

کسیکه از بلا بگریزد گرفتار بلا میشود (ترس و احتیاط خارج از اندازه خود گرفتاری ایجاد میکند)

۱۰۶

بوخمیر، چوخ سو آ پاراجاق!

این خمیر آب زیادی خواهد بود (لازم خواهد داشت)

(لازمه موفقیت در چنین کاری تحمل خرج و زحمت بیش از آنچه ظاهراً بنظر میرسد میباشد) - کار به آن آسانیه که در بدو امر بنظر میرسد نیست

۱۰۷

بوداغین اگدین، میوه سین هردین.

وقتی شاخه اش را خم کردی (مثل اینست که) میوه اش را چیدی. (تسلط در جوانب کار بمنزله دسترسی به ثمره آن میباشد)

۱۰۸

بوغدا اولمايان پترده، آرپانی گوزده لیرلر.

جائیکه گندم نباشد جورا بهشم می چپانند (نایابی جنس مرغوب موجب رواجی جنس نامرغوب میشود)

۱۰۹

بوگو تکوسوز، صاباحکی سوزون کورپوسو دور.

حرف امروز بلی است برای حرف فردا (ادعائی است که قبول آن موجب ادعا. های دیگری خواهد شد)

۱۱۰

بولاماج، دلیبه قالدی.

آغوز به دیوانه ماند!

(پیش آمد چنین وضعی بسود آدم ناهلی تمام شد):

تفاری بشکند ماحتی بریزد جهان گردد بکام کاسه لیسان

۱۱۱

بولانما، دورولماز.

تا کدر نشود صاف نمیشود: تا پریشان نشود کار بسامان نرسد

۱۱۲

بوپور آغا، ولر جوابین!

بفرما آقا! جوابش را بده!

(تو که بحرف من گوش ندادی حالا خودت باید جوابگوی طرف باشی)

۱۱۳

بوپوک، بسویو کلوگون بیلمه! کیچیک، کیچیک لیگین بیلمز.

چنانچه بزرگ، بزرگی خود را نداند (حفظ نکند). کوچک کوچکی خود را نخواهد دانست (بزرگترها با وجود بی توجهی در حفظ احترام خود نباید از کوچکترها توقع احترام داشته باشند)

۱۱۴

بوپوکده شیرین چای!

در (استکان) بزرگ چای شیرین (میخورد) (طنز - چون پول مفت گیرش آمد و لخرجی میکند!)

۱۱۵

بیراوخاین، مین آخ وایی وارا!

بك (آخ ای) گفتن هزار (آخ وای) گفتن در بی دارد.

(بك لحظه خروشی ممکن است موجب

ناراحتی دائمی باشد)

۱۱۶

بیرموزو آغلاییر، بیرموزو مولورا
یک چشمش میگرد، یک چشمش میخندد!
(از جهتی شاد است و از جهت دیگر غمگین)

۱۱۷

بیرموله گین، مین آغلاییری وار.
یک خنده هزار گریه در پی دارد
(ای بسا یک لحظه شادی موجب بدبختی
دائمی میشود)

۱۱۸

بیرموله قالسا، قیش قیشلیقین اللر.
ولو یک روز هم باقی مانده باشد زمستان
زمستان بودنش را ثابت میکند (بارندگی
با سردی هوا در زمستان حتی است - یا -
مکالات عمل دهر با زود دامنگیر انسان
میشود)

۱۱۹

بیری لوله سه، بیری دیرلمز.
تا یکی نسیرد دیگری زنده نمیشود.
(مرگت یا ضرر و زبانی کسی ای بسا به
نجات با تأمین آسایش کسی دیگر تمام
میشود)

۱۲۰

بیرینه دلدیلر: ددن آجیندان لولدو،
دللی: واریدی یئمردی!!
یکی گفته شد: بدرت از گرسنگی مرد،
گفت مگر داشت که نمیخورد؟!
(امساك در خرج از کسیکه استطاعت مالی
چندانی ندارد عیب شمرده نمیشود)

۱۲۱

بیگ الویندن کوت گلدی، دالیسجایت
گلدی
از منزل یک نان سوخته آمد بدینالش سگ

آمد! (طنز)

(بلافاصله از کمک ناچیزی که کرده بود
توقمی کرد!)

۱۲۲

باخما اولعاسا، مرددن آجیندان لولر
اگر آدم خل وجود نداشته باشد رند از
گرسنگی میمیرد (گول خوردن نشانه
بیشموری است - بازار گرمی مردردندان
در فراوانی افراد بیشمور است)

۱۲۳

پول ولرمیشم، طولیلیه کیمین سوره جگم
پول داده ام تا طولیه سوار خواهم شد.
(تا بر ابر اجرتی که دریافت کرده کار نکند
ولش نخواهم کرد و با بصورت طنز:
مگر نفهم گیر آورده ای که با اجرت نا.
چیز اینهمه کار تحمیل میکنی!؟)

۱۲۴

بولون گنتمه گینه باخما، ایشین بیتمه گینه باخ.
از دست رفتن پول را در نظر نگیر، نحوه
انجام کار را در نظر بگیر.
(لازمه خوب انجام گرفتن کار در بیخ نورزیدن
از خرج لازم است)

۱۲۵

بی سری اگدیگچه، و و رارلار
پس کردن را هر چند خم بکنی (پس کردنی)
می اندازند:
فقیه شهر چه خوش گفت دوش گوش
حمارش، که هر که خر شود البته میشوند
سوارش)

۱۲۶

پیشک الودن چیخاندنا، سیجاقلار باش
قوباردارلار.
و تنی گربه از خانه بیرون رود موشها سر
می کنند.

(غیبت بزرگترها فرمتی است برای شلوغی
راه انداختن کوچکترها)

۱۲۷

پیشک اولمایان پترده، سیچاقلار اووا
چیخار
جائیکه گربه ای نباشد موشها بشکار بر-
میخیزند.

(فقدان وجود بزرگترها فرمتی است برای
اظهار وجود کوچکترها)

۱۲۸

پیشک لولدورور، گوز قورخودا!
گربه میکشد تاجشم بترساندا! (از تنبیه
کوچکترها با ضعفا منظور شد قدرت نمائی
به بزرگترهاست)

۱۲۹

پیشک، ددسی خیرینه سیچان توکماز
گربه موش را بغاطر خیرات پدرش نمیگیرد
(کسی بدون چشمداشت تن بیکار و زحمت
درنمیدهد)

۱۳۰

تات آتا مینه، تاریمین تانیماز
تات چنانچه سواراسب شود، خدای خود
را نمی شناسد (نادیده میگیرد)
(آدم شریر یا ناهل چنانچه با مکانات
بیشتری دست یابد شریرتر و ناهل تر میشود)

۱۳۱

تاری بوینورسوز قوچون قصابین،
بوینوزلو قوچدان آلاز.
خدا قصاب قوچ بی شاخ را از قوچ شاخدار
میگیرد.

(ضعیف کش را خدا با مکانات میرساند)

۱۳۲

تاری اونو توئوب!
خدا گیر شده است (خدا او را برای مکانات

عملش وادار بیکار خطرناک کرده است)

۱۳۳

تاری قوروپانی، قوردینمز.
کسی را که خدا محافظ باشد گرگ نمیخورد
(نیکوکار از خطرات مصون میماند)

۱۳۴

تاری گوز وئرپ، گوزمک اوچون!
خدا چشم داده برای دیدن! (با وجود اینکه
چشم داری چرا مثل کورها رفتار با خرید
کرده ای؟)

۱۳۵

تارینی چاغیر، تازینی بوراخ.
خدا را صدا کن، تازی را رها کن! (توکل
و تلاش لازم و ملزوم یکدیگرند)

۱۳۶

تیز قاجان، تیز یورولار.
تیز دو زود خسته میشود (تندروی موجب
درماندگی میشود)

۱۳۷

تپیک دو گوشو اوینایان، تپیک آلتیندا
لولر.

کسیکه لگد بازی کند، زیر لگد می میرد.
(انسان غالباً با خطری از بین میرود که
آنها بازی گرفته باشد)

۱۳۸

تحمیل کمالات، کمالات ایله اولماز! تحصیل
کمال اللهیه آلات گرهک دیر.
کسب کمالات با وسایل کم ممکن نمیشود
برای تحصیل کمالات استعداد و وسایل
لازم است

۱۳۹

تقصیر لولنده دیر، نه لولدورنده.
تقصیر با گناه در خود کشته شده است نه
در کشنده.

(کسیکه کشته شده سزای خلاتکاری خود
رامی بیند کس دیگر را نباید گناهکار دانست)

۱۴۰

توخوم آت، توخوم گوتور.
تخم بهاش تا تخم برداری.
(سود بردن مستلزم تحمل خرج و زحمت
است)

۱۴۱

لکه نی دینگیلمدن، داشاققلاری دیو.
خایمهای بز نراست که او را بجنب وجوش
وا میدارد.

(خود نمائی با شرارت از دارا بودن با
حامی داشتن ناشی میشود)

۱۴۲

لنبه کی جوخ اولاندا، حسنده قلیان چکر
حسینده.

وقتی تنباکوزیاد باشد حسن هم قلیان میکشد،
حسین هم

(تراوانی با دردسترس بودن وسایل اعتیاد
موجب شیوع اعتیاد می شود)

۱۴۳

توکولن، دولو گلمز
ظرف چیز ریختنی همیشه سرش خالی است

۱۴۴

تولکولی در سینه گوره قووارلار.
روباه را بخاطر پوستش تعقیب میکنند.
(تعقیب افراد جز بمتظور جلب سودی
نمی تواند باشد)

۱۴۵

تومالیز لیلقدان، الوده قالیب
از بی تنبانی درخانه مانده است.
(آدم راحتی نیست منتها در اثر عدم امکانات
لرست خود نمائی پیدا نمیکند):
از غم بی آلتی السرده است.

۱۴۶

توبوق لاپالان، بیر یومورنا و لرمور.
بکسیکه یک مرغ خانگی پیدا کرده باشد
تخم مرغی داده میشود.
(توقع پاداش باید مناسب با ارزش کار
باشد)

۱۴۷

جان دی، جان التیت
جان بگو، جان بشنو
(لازمه محبت دیدن محبت کردن است)

۱۴۸

جانیمدان، لیکان چیخارتدی.
از جانب خار درآورد
(با قصاصی که از طرف گرفت رنج مرا
برطرف کرد)

۱۴۹

جفا چکجهن، صفا گورمز.
آنکه جفا نکشیده باشد صفا نمی بیند:
نابرده رنج گنج میر نمیشود

۱۵۰

جیدا اوغورلامیش، لهرین فکر الله.
قبل از دزدیدن چوب گردگیری درباره جای
(پنهان کردن) آن فکری بکن. (قبل از اقدام
بکار محرمانه موجبات پنهان ماندن آن
باید فراهم شده باشد)

۱۵۱

جاریق، چامورسوز اولماز.
جارق بی گل نمیتواند باشد.
(در موفقیت نقص جزئی را نباید مهم
تلفی کرد). (کسیکه سودکاری را قبول میکند
ایرانهای غیر قابل تفکیک آنرا هم باید
قبول بکند)

۱۵۲

چاقالین آجیلین، بالقالدان چیخیر!
نماص شغال را از بقال میگردا!
گنه کرد در بلخ آنگری - به شوشتر
زدند گردن مگری!

۱۵۳

چالیشانی آج، تنبلی لوخ گورهن یو خودور.
کسی آدم پرکار را کرسنه و آدم تنبل
را سیر ندیده است.

۱۵۴

چالیشاق، چاریق بیرکار.
جهد چارق باره میکند.
(مولفیت مستلزم دوندگی و تحمل رنج و
خسارت است)

۱۵۵

چای که اولدو دیشلمه، سنده اوتور
ایشلمه.

وقتی چای قند بهلو شد، تو هم بنشین و
کار نکن.

(جائیکه از خرج و پذیرائی ناچیزی هم
دریغ ورزیده میشود ارزش خدمت با
علاقمندی را ندارد)

۱۵۶

چراغ ایشلی ایستر.
روشنائی چراغ لازم دارد - (داستان مفصلی
دارد که برای گفتش فرصت طولانی لازم
است)

۱۵۷

چرچینن آندی بیفشدی، الله گین قیجینی
سیندیردی.

قسم های (دروغ) فروشنده دوره گرد جمع
شد پای الاغ را شکسته (کسیکه عادت
به تقلب و قسم بدروغ داشته باشد مکافات
عمل خود را یکجا می بیند)

۱۵۸

چکیشمه، برکیمز.
تا کشمکشی نباشد محکم نمیشود - (کشمکش
به محکم کاری منتهی میشود):
تا بریشان نشود کار بسامان نرصد.

۱۵۹

چومچه قویر و غوندان دولان، باغلی لیریندن
ییر.
کسیکه از دم چمچه گرفته باشد از جای
چربدارش میخورد.
(کسیکه رشته کار در دستش باشد سود
بیشتری عایدش میشود)

۱۶۰

چنه، یومور و ولدان قورخار.
چانه از مشت می ترسد.
(هرکسی از جائیکه خود را آسیب پذیر
میداند بیشتر می ترسد)

۱۶۱

چوخ پنمک، آز پنمکدنده قویار.
زهاد خوردن از کم خوردن هم باز میدارد.
(هر خوری با طمع ورزی، موجب محرومیت
از کم خوردن یا کم استفاده کردن هم
میشود)

۱۶۲

چوخلوق، یوخلوق دور.
کثرت، گهکاری است - (تجاوز تعداد افراد
از حد لازم شلوغی بار می آورد)

۱۶۳

چولمکنات قورتاردی، چفنندر باهین
قالغیزدی!
از دیزی گوشت تمام شد، چفنندر سر بلند
کرد!
(فقدان وجود افراد با شخصیت موجب
خود نمائی افراد بی شخصیت شده است)

۱۶۲

چیتلن ساقیر، چوروهر.
ژاژ خواننده شده می‌بوکس (تکرار موضوع
اهمیت آنرا از بین می‌برد)

۱۶۵

حاجالاردا قامچی!
بین ابزار و آلات شلاق (کارآر اتر است)

۱۶۶

حالوالی کورهو، قرآنی اونوللو!
حلوا را دهد. قرآن را فراموش کرد.
(در اثر هوس‌هایات از رعایت مقتضیات
ایمان غفلت کرد)

۱۶۷

حماما گیرن، لرلهر چیمخار.
کسیکه وارد حمام شده باشد عرق کرده
بیرون می‌آید.
(وارد شدن در جریان هرتعولی مستلزم
خرج و زحمت است)

۱۶۸

حمامدا دلی وارا^۱
دیوانه‌ای در حمام است!
(آدم شریروقتی باشریرتر از خود مواجه
شود رام میشود)

۱۶۹

حساب بیلیمیرمن، یا گوتون آغاج پنجه ییپه؟
حساب بلد نیستی یا کفالت چوب نغورده؟
(چنانچه از حرف حسابی تبعیت نکنی سخت
تنبیه خواهی شد)

۱۷۰

حق‌الی بکار قالماز، گنج کمرکاری کرا!
دست حق‌یکار نمی‌ماند، دیر می‌برد و لی
کارا می‌برد.
(خداوند ظالم را دیر یا زود بمکالات عمل
خودش میرساند): چوب خدا صدا ندارد
وقتی بزند دوا ندارد.

۱۷۱

حق باشی، آغیر اولار.
سحق سنگین میشود (تفصیح حق بی
مکافات نمی‌ماند)

۱۷۲

حقیمی ولردی الینه!
حقم را کف دستم گذاشت!

۱۷۳

حقین ولردیم الیه!
حقش را دادم به‌بستش!
(آنچنانچه اسحقاقتی را داشت تلافی کردم)

۱۷۴

حکیم باشینی اولالدیلا^۲
حکیم باشی را دراز کش کردند (خود شاکی
یا حق‌گو را بسختی کتک زدند)

۱۷۵

خراب اولعاسا، آباد اولماز.
تا خراب نشود آباد نمیشود: تا پریشان
نشود کار به‌سامان نرسد.

۱۷۶

خرمنه گیرمن پورسوق، یامانی قبول‌الر.
کره‌خری که وارد خرمن شده باشد لعل‌را

۱- دیوانه‌ای وارد حمام شد و تا خواست شرارت بکند یکی از مشتریان وی را به‌باد
کتک گرفت، دیوانه در حال فرار از حمام فریاد می‌زد: حمامدا...
۲- پزشکی را به‌بالین حاکم آوردند، دستور اماله داد حاکم با غضب پرسید: کی‌را
اماله بکنند؟! پزشک چون وضع بدین‌منوال بدید گفت: قربان خود بنده را - پزشک را دراز کش
کرده اماله‌اش کردند و این مثل بجای ماند.

می پذیرد.

(خطا کار باید اهانت را بخود هموار
بازد)

۱۷۷

خز نیه کو پوره نین، کو پور جگی لوزا ققالینا
یا پیشار.

کسیکه به خزینه حمام تف کرده باشد به
ریش خود می چسبد (خرابکاری در محیط
زیست بیشتر بضرر خود خرابکار نام
میشود)

۱۷۸

خضمین ستمین آتلا ماماق، خصمه ستم دیر.
ستم دشمن رانده گرفتن ستمی است بدشمن
(بی اعتنائی یا عکس العمل نشان ندادن در
برابر دشمنیها سخت ترین تنبیه در حق
طرف است)

۱۷۹

خیر ایله شر، یولداش دیلار.
خیر و شر رفیق هم دیگر هستند. (هر کجا
احتمال خیر باشد احتمال شر هم هست)

۱۸۰

خیر و لر نا خیر گورسن.
خیر بده تاخیر بینی. (لازمه خیر دادن از
دیگران خیر بدیگران رسانیدن است)

۱۸۱

دباغ، بگندی ددنی، پترون پترو وورار.
دباغ پوست مورد پستد خود را از جانی
بجائی میزند.
(تنبیه از علاقمندی و نظر اصلاح طلبی هم
میتواند باشد)

۱۸۲

داش، دوشدو گو پتروه آغور اولار.
سنگ در جانی که افتاده باشد سنگین
میشود.

(استقامت در کار موجب استحکام موقعیت
میشود)

۱۸۳

داغ باشیندان دو مان اسکیک اولماز.
از سر کوه مه کم نمیشود.
(سرپرستی مستلزم قبول مسئولیتها و تحمل
گرفتاریهای دائمی است)

۱۸۴

داغ پیغیلماسا، دره دولماز
اگر کوه نریزد - دره پر نمیشود.
(رفع مشکل بزرگ، فداکاری بزرگ لازم
دارد)

۱۸۵

دالی، آسا باغلهدر.
هشت بندش آس (تک خال) است.
(چون از قدرت یا پشتیبانی فرد قوی بر-
خوردار است بی پروائی نشان میدهد)

۱۸۶

دالین، داغا دایاییب.
هشتش را بکوه تکیه داده است.
(همانند مثل بالا)

۱۸۷

دامدیره گسیز، طولله کور، گسر اولماز.
بام بی تیر چوبی طویله بی پاروب نمیشود
(کار بدون وسایل مخصوص انجام نمی-
پذیرد)

۱۸۸

دانا اویناسا، لوز میخ طولله سین بر کهد.
گاوماده جوان اگر بر قصد میخ طویله خود
را معکثره میکند. (سریچی جوان در برابر
بزرگترها موجب ازدهاد معرومیت یا
محدودیت خود وی میشود)

۱۸۹

دایاناسو، تترایله لر.

آب که یکجا مانده می‌گندد.

۱۹۰

دلی قولای غوندان دو کوپ بودا غی دولان دیر-
رام! دلی: سنده من ایله دولان ارسان
پایوخ!!

گفت: از گوشت گرفته دور این کوه می-
گردانمت.

گفت: توهم با من میگردی یا خیر!
(کاری که میخواهی بضرر من بکنی بضرر
خودت نیز تمام خواهد شد)

۱۹۱

دردین گیزلهدن، درمانین تاپماز.
کیکه درد خود را پنهان کند درمانش را
پیدا نمیکند.

۱۹۲

دردین قازان، دایاز قازان، لوزو دوشر.
کیکه (چامی را) عمیق یا کم عمق حفر
کرده باشد خودش می‌افتد.
(دشمنی بهر صورت درباره دیگران با خود
دشمنی کردن است)

۱۹۳

دق دیلین چیخارکلی.
دق دلش را درآورد - (رنجش باطنی خود
را با عمل متقابل تسکین بخشید)

۱۹۴

دگمه منه، دگمه یم سنه
کاری بمن نداشته باش تا کاری بتونداشته
باشم - (بدی دادن نتیجه بدی کردن است
و با وضعی است نه چندان خوب و نه چندان
بد)

۱۹۵

دگرمالین بوغازی بوش قالا، داش داشی
سورلر.
گلگاه آسیاب چنانچه خالی همانند سنگ

سنگ را میساید.

(از گرسنه با یکار ماندن اراد برخوردار
و شورش ایجاد میشود)

۱۹۶

دلی جوهره کچیدن چوره ک قاپالدا، باققال
باشما وورار.

وقتی دیوانه از ناتوانی نان برباید بقال
بسر خود میزند.

(مرسوم شدن زورگوئی یا بی بندوباری
برای همه طبقات زبان بخش و نگرانی آور
است)

۱۹۷

دلی قهرمیزی سئوه، سفیه ساری.
دیوانه رنگ قرمز را دوست دارد - سفیه
رنگ زرد را

(شوخی - از رنگ قرمز پستیدنت
معلوم میشود که دیوانه هستی یا از رنگ
زرد پستیدنت معلوم میشود که سفیه
هستی)

۱۹۸

دلینین، بوینوزو اولماز.
دیوانه لازم نیست که شاخ داشته باشد.
(دیوانگی از رفتار و گفتار تشخیص داده
میشود و احتیاج به علامت مشخصه مخصوص
دیگری نیست)

۱۹۹

دنیا، بئلده قالماز!
دنیا اینطوری هم نمی‌ماند!
(روزگار بمن هم فرصتی میدهد که تللی
بکنم!)

۲۰۰

دنیا، دار مکافات دیر.
دنیا دار مکافات است.
(ظالم در همین دنیا بمکافات عمل خود

میرسد)

۲۰۱

دنیا نین قویروغو اوزون دورا
دم دنیا دراز است- فرصت تلافی کردن
دیر با زود بمن هم میرسد!

۲۰۲

دنیا نینکی عوض- بدل دیر.
رسم دنیا عمل مقابله بمثل است.
(سزای خوبی- خوبی کردن، سزای بدی،
بدی کردن است)

۲۰۳

دوگمه تخته قاپومو، دو سر لر دمی قاپوی!
مکوب در تخته ای ام را، می کوبند درب
آهنت را.
(کسیکه به ضعیف تر از خود ظلم بکند از
جانب قویتر از خود مکافات می بیند)

۲۰۴

دوگوله میش دو بودن آهی اولماز.
از برنج نکوبیده آتش نمیشود
(کسیکه طعم سختی را نچشیده باشد موفق
نمیشود)

۲۰۵

دولتلی ایلن پاناخ، تا دولتی اولسان.
با ثروتمند همزیستی بکن تا سرمایه دار
شوی.
(نزدیکی با ثروتمندان راه ثروتمند بودن
را باز میدهد)

۲۰۶

دومان آچاقدان قانغار، اوجانی گوزلر.
مه از پستی برمی خیزد بلندی را در مد
نظر میگیرد.
(حوادث بزرگ از حوادث کوچک ناشی
میشود و با طریق مطمئن در نیل به هدفهای
بزرگ تلاش در راه موفقیتهای کوچک است)

۲۰۷

دوز تانینمایینجا، اگری تانینماز.
تا درستکار شناخته نشود نادرست شناخته
نمیشود.
(قدر شناسی از درستکاران، نادرستکاران
را بنادرستی تشویق کردن است)

۲۰۸

دووشان نقد قچارسا، اوقندره یاتار.
خرگوش هر قدر بد و دهنقدر هم میخواهد
(کسیکه تلاش بیشتر بکند از استراحت و
آسایش بیشتر هم باید برخوردار باشد)

۲۰۹

ده ده چی ایله قوهوم اولانین، دروازاسی
گن گرهك.
کسیکه با شتر بان خوشاوندی داشته باشد
باید دروازه فراخ داشته باشد:
با مکن با فیلبانان دوستی

۲۱۰

ده ده نی خینیر کماینجا، مینک اولماز.
شتر تا بزانو در نیاید نمیتوان سوارش شد.
(مدعی تا سرکوب نشود رام نمیشود)

۲۱۱

دوه نینده اوینا ماغینا (با - قیر ماغینا)
آز قایلر!
به رقصیدن (با - به جست و خیز) شتر هم کمی
مانده است!
(بزودی ناظر عکس العمل خوش رقصیهای
خودخواهی بود!)

۲۱۲

ده ده لین دیرین باغلا، سورا آلاها تا شیر.
زانوی شتر را به بند سپس بخدا بسپار
(ضمن اعتقاد به تقدیر از تدبیر هم نباید
غفلت کرد): با توکل زانوی شتر به بند.

۲۱۳

دهونی هارا چاغیرلار؟ منشه اودولا.
یا میلاندا دیووه.

شتر را بکها دعوت میکنند؟ یا در جنگل
برای (حمل) هیزم یا در گیلان، برای
(حمل) برنج - (اظهار محبتی که میشود
فقط بمنظور کار کشیدن است)

۲۱۴

دهویه اوت گره که، بوینون اولادار.
شتر را اگر علف لازم باشد گردنش را دراز
میکند.

(لازمه موفقیت تحرك و تلاش است): تا
نگرید طفل کی نوشد لبن.

۲۱۵

هیریه، دیر یلیک گره که دیر.
زنده را زندگی لازم است.
(لازمه آسایش در زندگی برخوردار بودن
از امکانات ضروری است)

۲۱۶

دینج آدامان، قالی قاپسینده نه
قایریرسان؟

آگر آدم راحتی هستی دم در خونی چه
میکنی؟
(هوس برخورد با مدعی یا دشمن نشانه
طبع ماجر اجو داشتن است)

۲۱۷

دیواری آلهاق اولالین، دیواریندان
باخارلار.

کسیکه دیوار کوتاه داشته باشد از دیوارش
نگاه میکنند

(ضعیف بودن یا نقطه ضعف داشتن هوس
دیگران را به تجاوز یا تهمت برمی انگیزد)

۲۱۸

دیوان، حقه ده آغلار، ناحقه ده.

دادگاه بحق هم گریه میکند بناحق هم.
(دلسوزی قاضی را نباید دلیل حق بجانبی
خود تلقی کرد)

۲۱۹

دیواندا کسی، اوده کینین آروادین اره
ولرهر.

(افراد قوای قضائیه با مجریه توانائی این
را دارند که زن کسی را بشوهر دیگری
بدهند)

(در افتادن با قاضی یا حاکم موجودیت
خود را از دست دادن است - قانون آلتی
است برای اجرای مقاصد شخصی در دست
افراد قوه مجریه با قضائی)

۲۲۰

دییمن چوخ خوش کنچیر!
کونی خیلی خوش میگذرد.
(بنظرم بسکه خوش میگذرد نمیخواهی
بنزل خود برگردی)

۲۲۱

راحلیق ایسین لال، کار، گره که.
کسیکه راحتی بخواهد باید لال و کر باشد.
(سکوت اختیار کردن و نشیده گرفتن
اغوای دیگران از مواجه شدن با ناراحتیها
جلوگیری میکند)

۲۲۲

رنگینه باخ: حالین دوشون.
رنگش را بنگر حالش را بفهم: رنگ
رخسار خبر میدهد از سر درون

۲۲۳

رحمت چکن، بال یهر.
کسیکه زحمت کشیده باشد عمل میخورد
(تلاش زندگی را شیرینتر میکند)

۲۲۴

زمتان گورمه یان بلبل بهارین لهرینی یلمز.

بلبل زمستان ندیده، قدر بهار را نمیداند؛
قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار
آید.

۲۲۵

ساقا لیم چیخان پشده، جانیم چیخیردی؛
دونن بیر قیز منه عمی دلدی.
کاش بجای رهش در آوردن جانم درمی آمد
(چونکه) دبروز دختری بمن عمو خطاب
کرد!

(عمو خطاب شدن نشانه از دست دادن
طراوت جوانی است)

۲۲۶

ستومرم ستونه نی کچل اولادازاولا،
ستوملرم ستومیه نی، شاه اولادشاهباز اولاد.
کسی را دوست میدارم که دوستم داشته
باشد خواه کچل باشد خواه طاس.
دوست نمیدارم کسی را که دوستم نداشته
باشد خواه شاه باشد خواه شهباز.

۲۲۷

سلامت باشین، آغریسی اولمالار.
سر سالم درد نمیکند.
(ماجر اجونی خالی از ضرر و زیان نمیتواند
باشد)

۲۲۸

من ایسی بوراخماسون، ایسی سنی بوراخمالار.
اگر تو کار را اول نکنی، کار تو را اول نمیکند
(برای کسیکه در کارش برازندگی و
علاقتمندی نشان داده باشد بیکاری پیش
نمی آید)

۲۲۹

سندن حرکت، اللهدان برکت.
از تو حرکت، از خدا برکت.

(تأییدات خداوندی شامل حال کسی میشود
که در راه بهبود زندگی خود و دیگران
جهد و تلاش داشته باشد)

۲۳۰

من منه کرمده وئر، کره لیکنده وئر.
تو بمن کره هم بده کرمدان هم بده.
(پاداشی که بمن میخواهی بدهی کامل باشد)

۲۳۱

سودلو اینک اول، وورگورودوخوسیندیر.
گاو شیرده باش بزنی گاو دوش را بشکن.
(زبان از کسی قابل تحمل است که سودی
هم داشته باشد)

۲۳۲

سودلو قویون، سورودن آیریماز.
گوسفند شیردار از رمه جدا نمیشود.
(دوری جستن از خویشاوندان یا هم
صنفان نشانه بی خیر و برکت بودن است)

۲۳۳

سورو، آخالیقیر اولماز.
رمه بی لنگ نمیشود.
(بین هر جمعی فرد عقب مانده ای پیدا
میشود که باید وجودش را تحمل کرد)

۲۳۴

سورو خدولار: عینعلی^۱ نجه امامزاده ادر؟
دللی: باغ زو وارینا.
پرسیده شد: عینعلی چگونه امامزاده ای
است؟ گفت:
نگاه کن به زوارش (شخصیت هر فردی را
از شخصیت اطرافیان یا مراجعینش میتوان
تشخیص داد)

۲۳۵

سورو قایداندا، آساق، کنهی قاباغا ووشر.

۱ - عینعلی نام کوهی است در نزدیکی شهر تبریز که مقبره ای در قله آن بنا
شده است.

موقع برگشتن رمه بز لنگ جلو می افتد.
(دگرگونی وضع عمومی بسود افراد عقب
مانده تمام میشود)

۲۳۶

سوغان پشمه من، ایچین نه گوینه یز؟
اگر پیاز نخورده ای چرادرنت درد میکند؟
(ناراحت شدن از تحقیق یا استیضاح نشانه
دست اندر خطا کاری داشتن است)

۲۳۷

سوغار لیلندیرمه، باغچانی گولله ندیرمه.
آب جو آید کدر میکند (ولی) باغچه را
برگل میکند.
(آشفته گی بخاطر اصلاحات اساسی ضرر و
زیان تلفی نمیشود)

۲۳۸

سیچانا دل دیر: بود لپکنن چیخ او دلپکه
گیر دلدی: حکمتی ندیر؟
بموش گفته شد: از این سوراخ دریا به
آن سوراخ وارد شو.
گفت: حکمتش چیست؟ - (کاری بهوده رجوع
کردن نشانه اینست که کلکی در کار است)

۲۳۹

سینق کوزه سوسا غلامار.
کوزه ترك خورده آب تکه نمیدارد
(آدم شکست خورده اعتماد بنفس خود را
از دست میدهد)

۲۴۰

شرع کمن بارماق آجهماز.
انگشتی که شرع بریده باشد درد نمیکند.
(کسیکه سزای عمل خلاف شرع خود را
می بیند حق شکوه و شکایت ندارد)

۲۴۱

شرع کمن باشین دیسی یوخدور.
سری را که شرع بریده باشد دیه ندارد

(کسیکه سزای خلافکاری خود میرسد.
ادعائی نمیتواند داشته باشد)

۲۴۲

شکنجه صبراندمن، اوغور لوغو شیرین ییلر
کسیکه طاقت شکنجه را داشته باشد دزدی
را شیرین می پندارد
(دزدی و نادرستی برای کسیکه تحمل بی-
آبرویی یا شکنجه را داشته باشد کار پرسودی
است)

۲۴۳

شیرین - شیرین پشمه گین، آجی - آجی
قوسماغی وار.
شیرین و شیرین خوردن، تلخ و تلخ تی
کردن دارد
(عکس العمل افراد بر خوری با سودجویی
تلخ و ناراحت کننده است)

۲۴۴

صالی آرمود، سا پیندان دوشمر.
گلایی بی عیب از بندش نمی افتد
(توجه ضرر و زیان یا خرابی کار بدون دلیل
اساسی نمیتواند باشد)

۲۴۵

صوفی سوغان یغمر، لاپسا قایقیندا قویماز
صوفی پیاز نمیخورد (ولی) اگر بدست آورد
پوستش را هم باقی نمیگذارد
(تظاهر به برهیزکاری ای باممکن است
ناشی از فقدان امکانات باشد)

۲۴۶

ضرب، یزهدکنن یاغ جیخاردار.
نشار یا ضربه از بزرگ روغن در می آورد
(استقامت در برابر فشار طاقت فرما امری
است بسیار مشکل)

۲۴۷

طویا کثندن، یاسادا کثندن.

کسیکه بعروسی میرود، به عزاداری هم باید
برود

(کسیکه در سود یا در کار خیر کسی خود
را سهم میداند در ضرر و گرفتاری وی هم باید
خود را سهم بداند)

۲۴۸

طویوندا، غریبله سودا شیارام!
در عروست با غربال آب حمل میکنم.
(شوخی سمجبت تر اولو با تلاش و شادمانی
بیحاصل در عروست جبران میکنم)

۲۴۹

عوضین، بدل آدلی اوغلو وار.
عوض پسری بنام بدل دارد - (نیکی بانیکی
و بدی با بدی جواب داده میشود)

۲۵۰

فرلی جوجه، یومورنادا جو ککولدر.
جوجه بدرد بخور در داخل تخم مرغ جیو-
جیو میکند

(شخصیت آینده کودک را از طرز رفتار و
کردار کنونی وی می توان پیش بینی کرد)

۲۵۱

قاچان، پخیلیماغا باخماز.
دونده زمین خوردن را اهمیت نمیدهد
(کسیکه تند روی میکند ضرر و زیان ناشی
از آنرا باید متحمل باشد)

۲۵۲

قار یاغدی، ایر ایملدی.
برف بارید و ردها گم شد
(آثار حادثه قبلی در اثر حادثه بعدی از
بین رفته است)

۲۵۳

قاسیماغا، دیرناق ایستر.
برای خاراندن ناخن لازم است
(انجام تکلیف یا رفع نیازمندی مستلزم

برخوردار بودن از امکانات است)

۲۵۴

قاضی اولما، باشون آغریماسون.
قاضی مباش تا سرت درد نکند
(دخالت نکردن در اختلاف دیگران از توجه
ضرر و زیان جلوگیری میکند)

۲۵۵

قانلینی، قان دولار.
خونی را خون میگیرد - (قاتل ناخود آگاه
خود را به خطر می اندازد)

۲۵۶

قانون لوز بوینووا.
خونت به گردن خودت - (اگر مردی با
کشته شدی خودت مسؤول هستی)

۲۵۷

قانی، قان ایله یومازالار.
خون را با خون نمی شویند
(خطا را با خطا تلافی کردن جایز نیست)

۲۵۸

قجه لیک، بیرلوپوش؛ اوغرو لوق، یسر
سامان.

قاشه بودن بیک بوسه دادن و دزد بودن
بیک هرگاه دزدیدن هم اطلاق میشود.
(انحرافات کلی از بی اهمیت شمردن
انحرافات جزئی ناشی میشود)

۲۵۹

قربان ییمن شیخین، قضا سوروماغی گرهك.
شیخی که گوسفند قربانی میخورد قدرت
تفاوت نیز باید داشته باشد
(قاضی یا پیشوائی که از مزایائی استفاده
میکند تکالیف سنگینی را هم باید عهده دار
شود)

۲۶۰

قصاص، قیامنه قالماز.

قصاص بقیامت نمی‌ماند
(هرکسی قبل از مردن بمکافات عمل خود
خود میرسد)

۲۶۱

قلعه قابیغی ایله بویویان انشه، چایدا
بوغولار.

خری که با پوست درخت تبریزی بزرگ
شده باشد در رودخانه غرق میشود.
(دریغ ورزیدن از خرج تعلیم و تربیت کودک،
وی را ضعیف بار می‌آورد)

۲۶۲

قلم یار یلماسا یارمار.

قلم تا شکسته نشود نمی‌نویسد
(انسان تا شکست نخورد کار آزموده
نمیشود)

۲۶۳

قوجالیق هنر اولسایدی، شیطان پیغمبر
اولاردی.

پیری اگر هنر میبود شیطان میبایست
پیغمبر شود
(سالمند بودن مطلق دلیل برتری نمیشود)

۲۶۴

قوچ، قوزو قورباتلیق اوچون دور.

قوچ و بره برای قربانی شدن است
(وظیفه کوچکترها فدکاری کردن در راه
بزرگترها یا در راه حق است)

۲۶۵

قودورانی، خالاقلاماق اولمار.

عاصی را نمی‌توان بشلاق بست
(شدت عمل با آدم عاصی وی را عاصی‌تر
میکند)

۲۶۶

قودوق او شومزه، طولله نین قعدین ییلمر.
کر مخر تا نچاید قدر طولیله رانمیداند.

(کودک تا طعم سختی رانچشد قدر آسایش
موجود را درک نمیکند)

۲۶۷

قورباغانی بیر وورار سان، ایکی آتیلار.
قورباغه را چو یکبار بزنی دو بار میجهد
(الراد ترسو تنبیه جزئی را بزرگ جلوه
میدهند)

۲۶۸

قورخو اولمایان پترده، نظم اولماز.
جائیکه ترس نباشد نظمی وجود نخواهد
داشت

۲۶۹

قوردا رحم، قوبوتا جفا دیر:
ترحم بر پلنگ تیززدندان
ستکاری بود بر گوسفندان

۲۷۰

قوردون افرو آغ اولسایدی، گولدور
چوله چیخاردی.

گرگ اگر روسفید بود روز بیرون می‌آمد
(گریزان بودن از شرکت در اجتماعات
نشانه‌ای است از خطاکاری با شرمندگی،
آدم بی‌هنر اگر هنری داشت آشکار میکرد)

۲۷۱

قورقانی یا نانی چیرلار.

از گندم بوداده آنچه سوخته باشد می‌ترکد
(کسیکه در مضیقه فوق‌العاده قرار گرفته
باشد عاصی میشود)

۲۷۲

قورونان گوره، چوب دو شر.
به‌چشمی که زیاده تحت مراقبت قرار بگیرد
خس می‌افتد
(احتیاط خارج از اندازه برعکس نتیجه
میدهد)

۲۷۳

قورو اودینا یاشلار یانار، آیشارداسلار
یانار.

باتش خشک ترها میسوزند آتش میگیرند
سنگها میسوزند

(آتش خطاکاری با آلودگی بکنفر جمعی
را در بر میگیرد)

۲۷۴

قورو پالچیق، دیوارا یاپیشمار.

کل خشک بدیوار نمی چسبد - (ارجاع خدمت
بدون پاداش به نتیجه مطلوب نمیرسد)

۲۷۵

قوزومونا قیما یان قایمان ینمز.

کسی که به بره خود (گرسنه ماندن) را
روا نداند سرشیر نمیخورد

(سودجویی با ملاحظه کاری جور در نمی آید)

۲۷۶

قوش دنییه، چیبین شیریه ییشار.

مرغ بداند. مگس به شیره جمع میشود :
(مردم بکس با بجائی که سود رسان باشد

رو می آورند):

هر که شهر بنی فروشد مشتری بروی بجوشد

۲۷۷

قولاق، دیل گناهکاری دیر.

گوش گناهکار زبان است (بد شنیدن نتیجه
بد گفتن است)

۲۷۸

قولاق گناهکاریام.

گناهکار گوش (خود) هستم

(مکافات حرف شنوی خود و با مکالات
باز گو کردن آنچه را که شنیده ام می بینم)

۲۷۹

قولاق بورماق.

گوش پنهانیدن (تنبیه مختصر کردن)

۲۸۰

قوللوق اللهم! (یا - قوللوقوا ینعیشرهم!)

بندگی میکنم (بخدمتت میرسم)

(بدی یا خوبی ترا مطمئناً تلافی خواهم
کرد)

۲۸۱

قوبون اولمایان ینرده، کنجه کرم آغاد ینرلر.

جائیکه گوسفند نباشد بز را کرم آقا خطاب
میکند

(فقدان وجود افراد با شخصیت موجب
گرامی گرفته شدن السراد بی شخصیت

میشود)

۲۸۲

قهرمان اوچاغی، کور قالماز.

اجاق قهرمان کور نمی ماند (خاندان

قهرمانان از جانشین شایسته خالی نمی ماند)

۲۸۳

قیامت اولدا قوپار، بیر ییه، بیر یی باخا.

قیامت وقتی برها میشود که یکی بخورد
یکی تماشا بکند

(محرومیت يك عده در قبال متنعم بودن

عده دیگر منجر به انقلاب میشود)

۲۸۴

قیامتده، منیم اولسون، سنین یاخانا!

در روز قیامت دست من باشد و بقیه تو
(اگر در این دنیا از تلافی حق کشی تو

عاجزم در روز قیامت ولت نمیکنم)

۲۸۵

قیامتده، حقین الی اولسون، ناحقین

یاخاسی!

در قیامت دست حق باشد و بقیه ناحق!

(قصاص این حق شکنی را بقیامت

وامیگذارم!)

۲۸۶

قیه اوچاندی، توز قالدیغار.

وقتی صخره فرو ریزد گرد بلند میشود
(مرگ بزرگان یا حوادث بزرگ موجب
دگرگونی اجتماعی میشود)

۲۸۷

کاسه، گوزه لی، منیم باشمدا سهندیریر!
کاسه و گوزه را روی سر من میسکند!

۲۸۸

کاشیب او شاعی اولما یاسان!
کاش بچه آدم فقیر نباشی!

(شوخی - اگر اطلاعی از قیمت یا طرز
مصرف اشیاء گران قیمت را ندارم علتش
اینست که در زندگی فقیرانه خود سروکاری
با آنها نداشته‌ام)

۲۸۹

کنجلی، بورکونون قیراغیندان قایلرلار.
کچل از کنار کلاهش شناخته میشود
(هویت باطنی افراد را از مشخصات ظاهری
آنان میتوان تشخیص داد)

۲۹۰

کنجه قورد دگمه، مکه به گئدر.
بز اگر گرگ کاری بکارش نداشته باشد بمکه
میرود
(نا توانی ناتوانان از استمار قدرتمندان است)

۲۹۱

کیللی آغاچلار، داغیللی قوشلار!
بریده شد درختان پراکنده شد مرغان
(با از بین رفتن موجبات تجمع، تفرقه ایجاد
میشود)

۲۹۲

کند سرووین، ناخیردان دوتارلار.
کروی ده از گله گرخته میشود.
(جبران خسارت در صورت مشخص نبودن)

عامل اصلی خسارت بمهده جماعت گذارده
میشود)

۲۹۳

کند، کالواسیندان بیلینر.
(وضع) ده از خرابه اش معلوم میشود - :
مشت نمونه خروار است

۲۹۴

کور، آغاچین الدن بوراخماز.
کور چوب دستی خود را از دست نمیدهد
(آنچه را که برای ادامه زندگی ضرورت
دارد نمیتوان ب راحتی از دست داد)

۲۹۵

کور بازارسوز اولماسین، بازار کورسوز
قالماسین.

کور بی بازار نباشد، بازار بی کور نماند
(اگر معیشت افراد عاجز از بازاریان تأمین
میشود، معیشت بازاریان هم از مغبون
کردن افراد بی اطلاع تأمین میشود)

۲۹۶

کور کور، تنجه باخارسا! تاریدا کور،
الله باخار.

کور بکور هر طوری نگاه بکند، خدا هم
بکور همانطور نگاه میکند
(هر کسی را نصیب و قسمت مناسب با
نیات و رفتار خودش سزاوار است)

۲۹۷

کوسیا ریشخند الله نین، کوب ساققالی
گره ک.

کسی میتواند بکوسه ریشخند بکند که ریش
برهشتی داشته باشد

(کسی میتواند از دیگران ابراد بگیرد که
خود ابرادی نداشته باشد)

۲۹۸

کوله آدام، فتنه اولار.

آدم کوتولو طبعاً نته جو میشود

۲۹۹

کهنه قبالة دیر!

قبالة کهنه ای است! (اطلاعاتی که از قدیم دارد نشانه زیادی سنی میباشد)

۳۰۰

گامیش ایلن گزمن دانانی، قورد پنمر.
گوساله همراه گامیش را کرک نمیخورد
(جوانی که تحت مراقبت فرد سالمند باقوی باشد از حوادث محفوظ میماند)

۳۰۱

گنجه نین ایشی، سحره تاپیلیمشدر.
کار شب برای روز باز یافته ای است
(کار شب فرصت کار در روز را بیشتر میکند)

۳۰۲

گزمن ایباغا، داش دگر.
به پای رونده سنگ میخورد - (تلاشی -
نتیجه نمی ماند یا در راه تلاش ناملاهیما
را باید تحمل کرد)

۳۰۳

گزه نین ایباغی شیر، دورانین باشی.
رونده راهایش ورم میکند، ایستاده راسرش
(اگر تلاش موجب خستگی تن میشود.
بیکاری موجب خستگی روان میشود)

۳۰۴

گلدیک جهان حق تاپاق ملا قومادی!
بدنیا آمدمیم تا از حق دفاع بکنیم. ملا
نگذاشت
(ای ایمانی مردم ناشی از وجود راهنمایان
دینی ناباب است)

۳۰۵

گلین ارکک چپندی، طوی باطل اولدوا
عروس نر در آمد. عروسی باطل شد
(معامله با عروسی در اثر بروز اختلاف یا
کشف واقعیت مطلب بهم خورد)

۳۰۶

گوت اوپمک ایله، آغیز میندار اولماز.
باکون بوسیدن دهان مردار نمیشود.
(روی خوش نشان دادن بناهمل بحکم
ضرورت، موجب کسر شأن نمیشود)

۳۰۷

گورولموش ایشدن، گل اینی گلر!
گورولمه میش پشدن، گول اینی.
از کار انجام شده بوی گل می آید و از کار
انجام نشده بوی خاکستر
(ملاحظه کار انجام شده موجب انبساط خاطر
میشود و ملاحظه کار انجام نشده موجب
ملال خاطر)

۳۰۸

گورور لر کیم سالجیلانیر!^۱
می بیند کی دلش درد میگیرد! (ناراحتی
بخطرات در خطر افتادن منافع شخصی خودت
است نه بخطرات دلسوزی بمن)

۳۰۹

گوردن اولراق، گونولدن ایراق.
از دل برود هر آنچه از دیده رود.

۳۱۰

گوز گورمرسه، اول او تالماز.
اگر چشم نبیند چهره احساس شرم نمیکند
(آنچه ناچار حضوراً میتوان مأخوذ بهیاکرد
دورادور نمیتوان)

۱- میزبانی میهمان جوان خود عمل تعارف کرد. میهمان در خوردن عمل افراط کرد
میزبان طاقت نیاورده گفت اگر عمل را زیاد بخوری مبتلا به دل درد میشوی میهمان جواب داد:
گورور لر...

۳۱۱

گور گورده اورده يانارا

چشم می بیند، دل میسوزد:

ز دست دیده و دل هر دو فرهاد

هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

۳۱۲

گل لیگانیز دده ایلانیز اولمار.

گل بی خار دره بی مار نمیشود (سعادت برای

هیچکس کامل نمیتواند باشد)

۳۱۳

گوی آغلاماسا، پتر گولمر.

تا آسمان گریه نکند زمین نمی خندد

(موقفیت مستلزم تلاش و تحمل مرارت

است): تا نگرید اهر کی خندد چمن؟

۳۱۴

گوی پتره گلر!

آسمان که بر زمین فرو نمی ریزد! (عکس-

العمل مهمی نمیتواند داشته باشد)

۳۱۵

لوطونون پولی قورتاراندا، پتیر چورهك

سلامت دیر!

وقتی پول لوطی تمام شود، نان و پتیر غذای

سالمی است! (طنز)

(امساك کردن فلانی از روی بی پولی است

نه از روی پرهیزکاری)

۳۱۶

لوطولار قوبدولار یانام، سنی یوخودا

گورهم!

طنز - مگر لوطیها گذاشتند که بخوابم و

ترا در خواب ببینم! آنچه بمنظور اظهار

معذوریت بیان میشود در واقع اقرار

(بخطاست)

۳۱۷

مالین عزیز دوکان، جانین اوجوز دولار.

کسیکه مال خود را عزیز بدارد جان خود

را ارزان گرفته است

(دریغ ورزیدن از صرف مال در موارد لازم

از جهت حفظ آبرو یا سلامتی زبان بخش

است)

۳۱۸

معبت گورده اولار.

معبت در چشم میشود - (از طرز نگاه

میتوان بوجود باعدم وجود معبت بی برد)

۳۱۹

مرد، مردی کسر؛ مرتضی علی هرا یکیسین.

مرد - مرد را می برد مرتضی علی هر دو تا پشانرا

(عمل ناجوانمردانه ولو بصورت قصاص

بی مکالات نمی ماند)

۳۲۰

مظلومون آهی پترده قالعاز:

آه صاحب درد را باشد اثر

۳۲۱

مناره اوغورلایان، اول گرهك قوبوسون.

قازسین.

کسیکه میخواهد منار بدزدد، بدو باید

چاهش را بکند

(کسیکه میخواهد کار مخفی انجام بدهد

قبلا باید موجبات پنهان ماندن آنرا فراهم

کرده باشد)

۳۲۲

منكه اولدوم دگهرمانچی، چاغیر گیلن،

دهن گلین (یا - دهن کور اوغلو)

حال که من آسیابان شدم صداکن دانه بیاورند

(.... کوراغلو صداکن دانه بیاورند)

۱- مردی که از سفر برگشته بود از زنش پرسید: آیا در این مدت سرا در خواب دیدی

یا نه؟ زن جواب داد: لوطولار...

(حال که این عنوان روی من گذارده شده
قید و ملاحظه کاری را کنار میگذارم)

۳۲۳

مین آکین ساغریمینا، قالداس بتلین آغمر-
یمینا.

سوار کفل اسب شو، با درد پهلوی درآمیز
(در آمیختن با مشکلات زندگی موجب
ورزیدگی در برابر مشکلات احتمالی
میشود)

۳۲۴

مین جیریمووا، بیر جیریم!
در برابر هزار پاره کردن - یک دریدن

۳۲۵

ناحق قان، پترده قالداز.
خون ناحق در زمین نمی ماند (بی مکافات
نمی ماند)

۳۲۶

تاخیرچی نین فایداسی، الشکه مینمک دیر.
فایده گله چرانی سوار الاغ شدن است
(پاداش کار بستگی به ارزش کار دارد - از
کار بی اهمیت نمیتوان سود فراوان انتظار
داشت)

۳۲۷

لنجه گوردون فاطمانی!
چطور دیدی فاطمه را؟!
(دهدی آنچنانکه باور نمی کردی توانستم
تلافی بکنم!)

۳۲۸

قسی، ایستی پتردن چیخیر.
نفسش از جای گرم در می آید
(امکانات چنین فرصتی را میدهد که کار
مشکل بنظرش آسان برسد)

۳۲۹

نه اگر سن، اونو بیچرسن.

هر چه بکاری همان را درو میکنی
(عکس العمل نیکی جز نیکی و عکس العمل
بدی جز بدی نمیتواند باشد)
گندم از گندم بروید جو ز جو
از مکافات عمل غافل مشو

۳۳۰

نه تو گرسن آشووا، اوچیخار قاشیفووا.
هر چه بریزی به آشت همان آید به قاشقت
(هر کسی سود با زبان مناسب با عمل
خود را میبرد)

۳۳۱

نه قلدر قره کوپک قاپیدا در، قوناق پارما
سیپهچک.
تا هنگامی که سگ سیاه دم دراست مهمان
بلفور خواهد رید
(نظارت افراد شریر در کارها امکان فعالیت
با میل باطنی را از افراد سلب میکند)

۳۳۲

نه قوبارسان انگووه، اوچیخار رنگووه.
هر چه بگذاری به نکت همان آید به رنگت
(رنگ رخسار هر کس حاکی از وضع معیشت
وی میباشد): رنگ رخسار خبر میدهد از
سر درون

۳۳۳

وای اوندا دیر، چاروادار باجدار اولوا!
وای از زمانی که مکاری باجدار شود!
(کسیکه مورد اذیت و آزار قرار گرفته -
باشد هنگام رسیدن به قدرت در تلافی کردن
شدت عمل به خرج میدهد)

۳۳۴

ولر دیگون ال ایله آل!
با دستی که داده ای بگیر! (آنچه به دست
آمده سزای عمل خودت میباشد)

۳۳۵

ولرین آشی اچر لر.

آش واگذار شده را میخورند - (تصاحب چیزی با تمایل صاحبش تقصیر تلقی نمیشود)

۳۳۶

وقتینه گورولمپن ایش، گورولمه میش قالار.

کاریکه بموقع انجام نکرته باشد حکم کار انجام نشده را دارد

۳۳۷

وورماغون اونان معلوم که داشین بویو- گوندن پاپیشیرسان!

نزدنت از آن معلوم میشود که از سنگ بزرگ می چسبی (طنز)

(ادعای انجام کار فوق توانائی نشانه ناتوانی و تردید است): سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است

۳۳۸

هنج کیم آداما مولفته قوش توتماز.

هیچکس برای آدم مفتکی مرغ نمیگیرد (انجام خدمت بدون توقع نمیتواند باشد)

۳۳۹

هیج کیمین چوره می، هیج کیمین قارنیندا قالماز.

نان هیچ کس در شکم هیچ کس نمی ماند (هر کسی احسان و نیکی را بطرفی جبران میکند)

۳۴۰

هر جفائین، بیر صفاسی وار.

هر جفائی را صفائی هست (از هر ستمی میتوان پندی آموخت)

۳۴۱

هر ضرر بیر عمل آولیرار.

هر ضرری عقلی می افزاید

(ضرر و زبان هر کاری باعث میشود که انسان آن را تکرار نکند)

۳۴۲

هر کیم بنیب لطیری، گندراودون گتیری کسی که لطیر را خورده باید برود برای هیزم آوردن

(کسیکه بهره مند شده باید زحمت را هم قبول بکند)

۳۴۳

هرله گورسون، لول گوزوندن گور!

هر چه به بینی، از چشم خودت به بین! (هر گرفتاری برایت پیش آید باید خودت را مقصر بدانی)

۳۴۴

یا تان لولکوه، یتم یوخدور.

گاو خوابیده را علفی نیست (بی تحرکی موجب تنگی معیشت میشود)

۳۴۵

یا لعاغا قه به کوتکسی، اگر ایلانی اولماسا.

برای خوابیدن سایه صخره (بهر است) چنانچه مار نداشته باشد

(آسایش در سایه قدرتمندان خالی از خطر نمیباشد)

۳۴۶

یاز قیشدان بلله نر، قیز قارداشینان.

بهار از زمستان معلوم میشود دختر از برادرش

۳۴۷

یاشدا، قورو اودیتا یافار.

ترهم به آتش خشک میسوزد - (بی گناهان هم چوب عمل گناهکاران را میخورند)

۳۴۸

یا لانچی، شاهی اوزا قدا ایستر.

دروغگو کسی را شاهد قرار میدهد که در دسترس نباشد

(شاهد آوردن کسیکه در دسترس نباشد
نشانه دروغگوئی است)

۳۴۹

یانانا، یانماق گره.

سوزنده را دلسوز باید بود
(جواب دلسوزی، دلسوزی است یا از
با افتاده را باید رحم کرد)

۳۵۰

یایدا باشی پشته لین، قییدا آشی پیر.
کسیکه در تابستان سرش پخته باشد در
زمستان آتش میزد - (زحمت کشیدن در
زیر آفتاب سوزان تابستان موجب آسایش
و استراحت در زمستان میشود)

۳۵۱

یایدا کوئکه خوش، قییدا چووال بوش!
در تابستان سایه خوش آید، در زمستان
جوال خالی!
(استراحت طلبی در سایه تابستان موجب
تنگی معیشت در زمستان میشود)

۳۵۲

یایدا کوئکه ده یانان، قییدا قاراوسته یانار.
کسیکه تابستان را در سایه خوابیده باشد
در زمستان روی برف میخوابد
(استراحت طلبی بهنگام کار موجب ناراحتی
بهنگام استراحت میشود)

۳۵۳

پیر برک اولاندا، لوکوز، لوکوزدن گورمد.
وقتی زمین سفت باشد گاو از گاو می بیند
(در وضع دشوار افراد بهمدیگر سوعظن
پیدا میکنند)

۳۵۴

پیر یگن آت، نوزونه قیچی پتیرمز.
اسب راهوار بخودش شلاق نمیرساند
(کسیکه بوظیفه خود عمل نکند تنبیه

نمیشود)

۳۵۵

پیرمه سون، پیرمهوار!

اگر راه نروی، سیخک هم هست! (اگر
بوظیفه خود عمل نکنی با تنبیه وادارت
میکند)

۳۵۶

پتل اسمسه، یارپاق قییمیلدا نماز.
اگر باد نوزد برک نمی جنبد با زمزمه
نمیکند
(عصیان کوچکترها بدون تحریک بزرگترها
نمی تواند باشد)

۳۵۷

پنمکنه کومک! اینخه مکنه ده کومک.
در خوردن کومک در کار کردن هم کومک
(کسیکه در خوردن با استفاده کردن خود
را سهم میداند در کار و زحمت نیز باید
خود را سهم بداند)

۳۵۸

پنمک! یاشاماق اوچون در، یاشاماق پنمک
اوچون ده پیل.
خوردن برای زیستن است، زیستن برای
خوردن نیست

۳۵۹

پنمیش! شیر پنبلیگیندن ایگدیه قاقا دلیر!
خریزه از غایت شیرینی به سنجد (وه چه
شیرین است) میگوید (طنز)
(تعریف از فرد فرومایه نشانه فرومایه تر
بودن است)

۳۶۰

پوخو لولوشا (یا - کاسیلایفا) دوشمین!
وارلین قندین پیلمز.
کسیکه دچار فقر نشده باشد نمیتواند قدر
غنا را درک بکند

۳۶۱

یوخو تلخی یوخ اولسون!
بی چیزی نابود ادا (ماید همه محرومیتها
و شرمندگیها بی چیزی است)

۳۶۲

یوخو غون اوزو قره اولسون!
روی بی چیزی سیاه باشد (این شرمندگی
را از جهت تنگدستی میکشم)

۳۶۳

پورولموش آتاقچی وورسان؛ شللاق آتار.
به اسب خسته چنانچه شلاق بزنی جنتک
می اندازد
(مخنگیری به آدم خسته موجب عصیان
وی میشود)

۳۶۴

یولا ایلمه، داش غربه دوشمز.
تا بار کج نشده باشد، سنگ بغربت نمی افتد
(نتیجه مطلوب بدست نیاوردن حاکی از
وجود عیب یا لغفلت در جریان کار است)

۳۶۵

یوکون یوگولو؛ تتر منزله چالار.
بار سبک زود بمقصد میرسد
(کاریکه در حدود توانائی باشد به نتیجه
فوری مثبت میرسد)

۳۶۶

یولدان چیخانی؛ یول وورار.

از راه بدر رفته را راه میزند

(کسیکه از معتقدات یا راه و رسم زبان
خود خارج شود مستحق گرفتاری است)

۳۶۷

یولوزو؛ یولا تاپشیر.
بیراه را براه بسیار (با خلایکسار دشمنی
کردن لازم نیست چون وی را نتیجه اعمال
با نیاتش بمجازات خواهد رسانید)

۳۶۸

یولونان گندن آرماز.
کسیکه از راه رود گم نمیشود
(کسیکه راه و رسم زندگی را رعایت بکند
درمانده نمیشود)

۳۶۹

یولون، بوش اولماسون.
راحت خالی نباشد
(هدیه ناچیزی است که محض دست خالی
راهی نشدن تقاضای قبول آنرا دارم)

۳۷۰

یولوپاخین؛ یوکویونگول؛ کرایه سی چوخ؛
بوندا بیر حکمت وار!
راهش نزدیک، بارش سبک، کرایه اش زیاد؛
در این حکمتی نهفته است!
(در پاداش بیش از استحقاق دادن سری
وجود دارد)

فصل چهاردهم

بدبختی، بدعاقبتی، گرسنگی، تنگی معیشت، ناتوانی، بدبباری،
توجه ضرر و زیان و مسئولیت، بی‌بار و باوری، احتیاج، بیکاری،
متکی بغیر بودن، بی‌سروسامانی، محرومیت، معیبت‌زدگی،
بیزاری، رسوایی، اسارت،
محدودیت، درماندگی.

آدم گرسنه را گرگ هم نمیخورد
(ستیزه جوئی با آدم بی چیز روا نیست)

۲

آج، آلاهیمن آزانی دیر.
گرسنه آژدان خداست
(بیملاحظگی از افراد نیازمند ابراد گرفته
نمیشود)

۵

آجا، نه حلال نه حرام؟!
گرسنه را چه حلال و چه حرام؟!
(از آدم گرسنه نباید انتظار رعایت حلال
و حرام را داشت)

۶

آج قورد، بالاسین پیهر.

۱

آت اولاندا میدان یوخ میدان اولاندا
آت یوخ!

وقتی اسب (دسترس) باشد میدان نیست،
وقتی میدان باشد اسب نیست
(بك های زندگی افراد کم درآمد همیشه
لنگ است)

۲

آتون اولدو دای، ایشون اولدو ضای!
اسبت چو کره شد کارت‌خایع است
(همکاری با جوانان بی تجربه زندگی خود
را ضایع کردن است)

۳

آج آدامی قورد - داینمر.

گرک گرسنه بچه خودش را میخورد
(در برابر گرسنگی عاطفه محبت باولاد
هم ندیده گرفته میشود)

۷

آج، قیلینجا چاپار.
گرسنه به شمشیر میتازد
(آدم گرسنه در رفع گرسنگی خود از کشته
شدن نیز نمی ترسد)

۸

آج کوپک، گورونو اصلانا وورار.
سگ گرسنه خود را به شیر میزند
(گرسنگی انسان یا حیوان را وادار به
استقبال از خطر میکند)

۹

آج کوپک، قودورماز.
سگ گرسنه عامی نمیشود
(فقر و احتیاج مانع از تمرد و عصیان در
برابر منعم میشود)

۱۰

آجلیق، آداما اوپون قورمادر!
گرسنگی به انسان بازی باد میدهد.
(گرسنگی با احتیاج انسان را بکارهای
عجیب و امیداردا)

۱۱

آجلیق، آیبیا دارایی، لوخو کلدورار!
گرسنگی خرس را وادار به پارچه بافی
میکند
(گرسنگی و احتیاج حیوان با انسان را وادار
بیادگیری کارهای برخلاف طبیعتش میکند)

۱۲

آجلیقینان، شوخلوق اولماز.
با گرسنگی شوخی نمیتوان کرد.
(انتظار ملاحظه کاری از آدم گرسنه

بیجاست)

۱۳

آجی دیندیرمه، کوخو لرتمه!
گرسنه را بحرف نکیر، سیر را تکان نده
(ملاطفت به ناتوانان موجب میشود که
توقمی از توداشته باشند و مزاحمت به
توانگران موجب میشود که در صدد تنبیه
تو برآیند و یا- اگر قرار باشد نه کاری
به ناتوانان داشته باشم و نه به توانگران
موردی برای انجام دستور باقی نخواهد
ماند)

۱۴

آجیندان، قوروت قاپیر!
از گرسنگی کشک می رباید!
(از لحاظ استحصال بخاطر هر سود ناچیزی
تن بحفارت میدهد!)

۱۵

آجیندان، کوپوک قوسورا
از گرسنگی کف استفراغ میکند:
آه ندارد تا به ناله سودا کند!

۱۶

آجین قورشانیندا، چورهک قالماز.
در کمر بند گرسنه نان نمی ماند
(پس انداز کردن کار آدم بی چیز نیست)

۱۷

آجین، یوخوسو گلمز.
گرسنه خوابش نمیرد (آدم محتاج نمیتواند
صبور باشد)

۱۸

آجیق باشین قاچاغی، بؤرکچی دوکانی دیر.
فرارگاه سربرهنه دکان کلاهدوزی است
(احتیاج وادار به تسلیم میکند)

۱- دارایی = پارچه نازک و کم ارزش.

آحدی قان. چرخدی جان.

جاری شد خون، در آمد جان!
(از دست رفتن سرمعیشت بمنزله مردن است)

آخ واینان چبخار کاسیبین جانی، لولنه.

جک دهر آله کریم دهر!

(با اینکه) جان فقیر با آه و زاری درمی آید،
تا دم مرگ میگوید: خدا کریم است.
(تلاش نکردن در تأمین احتیاجات زندگی
بامید کرم خدا نشانه بدبختی و نفهمی است)

آدین دله، قوی دالیم!

نامش را نکو بگذار به هشتم:

(با اینکه پیشنهاد توهین آمیزی است ولی
از تن در دادن به آن ناگزیر هستم)

آراند اولدان اولدوق، دالیم قورولدان!
در دشت از توت محروم شدیم، در کوهسار
از کشک؟ - از اینجا مانده، از آنجا رانده
شدیم!

آر با اگدیم، داری چرخدی!

جو کاشتیم، ارزن درآمد (روئید!)
(نتیجه کار غیر از آن بود که انتظار میرفت)

آعاجیم الیمین دوشوب!

چوبم (عصایم) از دستم افتاده است! -
(ناتوان و فرسوده شده ام - با تکیه گاهی
برایم باقی نمانده است)

آغریلاردا گوز آغریسی، هر کیشینین لوز
آغریسی!

بین دردها درد چشم (سخت است) - هر
مردی را درد خودش (سخت است)!
(هر کسی در دنیا گرفتاری خود را شدیدترین
دردها تصور میکند)

آغزی چوره چاگان پنده، عزرائیل
قاپینی آلدی!

نزدیک بود دهانش بنان برسد که عزرائیل
دم در ظاهر شد
(هنگامی که میرفت بزندگی مرلهی برسد
اجلش فرارسید)

آغلا گوزلریم آغلا، نه گلن وار. نه گلدن!
گره کن چشمهایم گره کن، نه آینده ای
هست نه رونده ای!

(بی بار و باور ماندن زندگی دردناکی است)

آلتین حصیر، اوستون حصیر، یات یتیم،
تربلر سن!

زهرت حصیر، رویت حصیر، بخواب یتیم
که عرق میکنی! (طنز)
(با در بین نبودن هیچگونه وسیله چگونه
میتوان در رفاه و آسایش زندگی کرد؟!)

آلتیم باش، اوسوم داش!

زهرم تر رویم سنگ!
(در وضعیتی از هر جهت نامساعد بسر
میرم!)

۱- بهرام شاه غزنوی که در جنگ با غوران شکست خورده و پکه و تنها از برابر دشمن
فرار کرده، به آسبابی رسیده بود، پس از پله رانی شدن از طرف آسبابان درخواست رختخواب
کرد. آسبابان گفت: غیر از جل الاغ پوشاکی در اختیار ندارم سلطان گفت: آدین دمه...

۳۰

آلماچی الله گینه دونوب! ۱
نظیر خر سبب لروشی گردیده است -
(لرودی است زحمت کش بدون اینکه
شخصاً حق استفاده از حاصل زحمت خود
را داشته باشد)

۳۱

آنادان امدیگیم سوت، بورنومدان گلدی!
شیری که از مادر مکیده بودم از دماغم
درآمد!
(مشتهای اخیر خوشیهای دوران شیر-
خوار گیم را نیز تلافی کرد)

۳۲

آه چکیر، قان تو بورور!
آه میکشد و خون تف میکند! (در وضع
وقت انگیزی بسر میبرد)

۳۳

آهی یوغدور، ناله ایله سودا ایله!
آه ندارد که با ناله سودا بکند!
(در تنگدستی مطلق بسر میبرد)

۳۴

آیداء، ایلهه بیر لامااز! اونیداء شیطان
قویمااز!
در ماه و سال یکبار نماز، آنرا هم شیطان
نمیگذارد!
(میخواستم اتفاقاً کار خیری بکنم که شیطنت
کس دیگر مانع از آن شد!)

۳۵

آیداء، ایلهه لامااشا، اونیداء سور لامااشا.
در ماه و سال (یکبار) تماشا، در آنهم
چشم زدگی:
(از فرصت نادری که برای خوشگذرانی

بیش آمده بود استفاده ممکن نشد)

۳۶

اللهه میندیم، قرهك یاپدیم، گوبلوم
آرزون نله قالدی!
خرسواری کردم، سرگین چسباندیم
دلم پس آرزویت در چه مانده؟!
(با این گذشته سراپا نازو نعمت چرا
باید خود را خوشبخت ندانم!؟)

۳۷

اللهه گولرجانیم، الله منه گولراولدیوا!
اگر سابقاً من به مردم میخندیدم (استهزاء
میکردم)، اکنون این مردم هستند که بمن
میخندند! (از خوشبختی به بدبختی
افتاده‌ام)

۳۸

الله لیکن بالئا، چولنه قالار.
تبر خانه بنا کن، در بیرون خانه میماند
(کسیکه به تأمین آسایش دیگران پردازد
خود محرومیت میکشد)

۳۹

الله گیر یرم، قاری دو یور! چوله چیخیرام،
قاری دو یور!
وقتی وارد منزل میشوم پیره زن (زنم)
کنک میزند،
وقتی هم که از منزل خارج میشوم خدا
کنک میزند!
(در خانه از غرولند زنم زجر میکشم
در خارج خانه از تگرگ با باران - نه در
منزل خود آسایش دارم و نه در خارج خانه)

۴۰

احمدین بلالی باشی! گولی قوی، تورپاغی
داشی!

۱- معمولاً دهان غری را که بارش سبب باشد تری تو بره‌ای قرار میدهند تا نتواند از
سپهانی که حمل میکند بخورد.

(مجبور بانجام کارهای شاق شدن بدبختی
بزرگی است)
سر پر بلای احمد، خاکسترا بگذار خاک
را حمل بکن!

۴۱

آخاغا کننده، کبین کسیر!
در ده پائین عقد جاری میکند
(چون اوضاع و احوال خوبی ندارد از
معشرت دوری گزیده با در خود فرورفته
است)

۴۲

اگر پئل بوجوراسه هیچ زاد...
اگر باد اینجوری بوزد هیچ چیز!
(اگر اوضاع و احوال بهمین ترتیب ادامه
پیدا بکند هر گونه سعی و تلاش بی نتیجه
خواهد ماند)

۴۳

اگینم یاماق گوتورور، اما قازنیم یاماق
گوتورمور!
پوشاکم وصله بر میدارد، ولی شکم وصله
برنمیدارد
(با لباس وصله دار میتوان ساخت ولی
گرسنگی را نمیتوان تحمل کرد)

۴۴

ال، اللن اوستون گلیر!
دست از دست بالاتر می آید!
(درمانده هستم از اینکه کار بر خلاف
انتظار و قاعده طبیعی ناجور درمی آید)

۴۵

اله گیم اله نیپ، غربلیمیده گویده لیریلده ایبر!
الکم پیخته شده. غربالم نیز در هوا چرخ
میزند!

(حال که همه امکانات خود را از دست
داده ام چیز دیگری برایم نمانده تا نگران
از دست دادن آن باشم!)

۴۶

اللی-اللی اوسته، بیراللیله اونون اوسته!
پنجاه روی پنجاه پنجاهی هم روی آنها!
(حالا که اینهمه خسارت را پذیرفته ام
آخرین خسارت را هم می پذیریم شاید نتیجه
بخش باشد)

۴۷

الیم خمیر، قارلیم آج!
دستم خمیری شکم گرسنه!
(با وجود دست اندر کار بودن شخصاً از سود
آن نمیتوانم استفاده بکنم)

۴۸

الیم گوده دیر.
دستم کوتاه است- (مقدورم نیست): دست
کوتاهی دارم

۴۹

الیم یانیپ، آغریما کیمیش!
دستم سوخته بدهانم چنانده ام - (کاری
است که از روی اضطرار انجام داده ام)

۵۰

الی یاتان، آغرینا لیر!
کسیکه دستش سوخته باشد آنرا بدهانش
می چسباند
(در وضع اضطراری نمیتوان ملاحظه کار
بود)

۵۱

او آند ایچدی، بو آند ایچدی، اوستوراق
بوینوما دوشدو!

آن قسم خورد این قسم خورد، گوز بگردنم
۱- شرسواری قصد خوردن قاووت کرد ولی هر بار که میخواست آنرا از کیسه در آورده
بدهان ببرد باد از دستش میگرفت و میبرد - کسی پرسید: چه میخوری؟ گفت: اگر...

فتاد ا

(تهمت یا ضرر و زبانی است که نقطه‌بعت امتناع سایرین از قبول آن متوجه من شده است)

۵۲

اودون گتیر، سوگتیر، اوشاق سیچدی گل گوگورا

هیزم ییار، آب‌بیبار، کودک‌رید بیا بردار! (از کثرت فرمایشات شاق. مجال لحظه‌ای استراحت برایم نمانده است!)

۵۳

اوره گیم، قانا دولوب! دلم تبدیل به خون شده است! (بشدت غصه میخورم)

۵۴

اوره گیمه، ال‌وورما! بدلم دست زن؟ - (با یادآوری خاطره‌های دردناک رنجم نده)

۵۵

اوره گیمین در دین تزه‌لیمه. درد دلم را تازه‌مکن. (نظیر اصطلاح بالا)

۵۶

اول چونده رب گندنده، زنجیر ایلله دایالماز.

وقتی (بخت) رویگردان شده برود بازنجیر هم باز نمی‌ایستد (در نگون بختی هرگونه تدبیر و تلاش بی نتیجه میماند)

۵۷

اولدن (یا - اولردن) اوراق! از روی (یا - از رویها) بدور! (وضع اسفناکی که بیان میکنیم از دیگران بدور باشد!)

۵۸

اولزی کوپور چکلی دالی بوغمالی! صورتش تف کرده پشتش بنیچه‌دار (در وضعی که حضوراً و غیاباً مورد اهانت و نفرین قرار میگیرد بسر میبرد!)

۵۹

اوغرودان قالا نه‌دا، (یا - سالدیردیمه‌دا) رمال آپاردی! آنچه را که از دستبرد دزد باقی مانده بود (یا از دزد پس گرفته بودم) رمال برد - (خرجی هم که در راه احقاق حق خود کردم بهدر رفت)

۶۰

اوغرولوقومول، آی اییغینا دوشدو! دزدی ما بهمتاب افتاد (کاری که میخواستیم پنهانی انجام بدهیم آشکار شد با درکاری که دیگران سود بردند من در اثر تغییر وضع ضرر بردم)

۶۱

اوقندر تولمه دولک، گوردان هاراییمیز! (یا - سوراییمیز!) گلدیلر! طنز - آنقدر نمردیم تا از گور بفراهمان (یا - بسراغمان) آمدند! (هنوز آنقدر تنزل نکرده‌ام که محتاج حمایت المراد کم شخصیت‌تر از خود باشم!)

۶۲

اولله واریدی حنی جلالی، ایندی اولوب کور بایرامعلی! طنز - ابتدا حسن جمالی داشت، اکنون شده بایرامعلی کور! (تا وجودش سودمند بود گرامی گرفته میشد حالا که وجودش سودمند نیست بایرامعلی کور خطاب میشود)

۶۳

اومباسینین لوی کوکولوب!

بشم کلش ریخته
(از لحاظ مالی با مزاجی دروضع بدی بسر
میرد)

۶۴

اووماج آخینا، قرآن ختم الیر!

بخاطر آش اووماج قرآن ختم میکند
(از غایت استیصال انجام هر کار مشکلی را
با اجرت ناچیزی متعهد میشود)

۶۵

اویان قویو، بویان قویو، ترهنه قویو یا
دوخرسن!

آنطرف چاه، اینطرف چاه، تکان نخور که
بچاه می آتی!
(با اینهمه محدودیت چگونه میتوان کار
با زندگی کرد!؟)

• ۶۶

ایاغ آتینا دوشمک.

به زیر پا افتادن (ازقدر و منزلت افتادن)

۶۷

ایاغدان دوشمک.

از پا افتادن: (دارائی یا سلامتی خود را
بکلی از دست دادن و یا در اثر دوندگی
شدت خسته و درمانده شدن)

۶۸

ایاغی گیلیب.

پایش بریده شده است (روی باجرات آمدن
را ندارد)

۶۹

ایپ لیریلیمیر، جان چیغمیر!

طنباب بریده نمی شود، جان در نمی آید!
(این اندازه تاب مقاومت در برابر مصائب
و شدايد زندگی تعجب آور است!)

۷۰

ایپهك اولقدر خوار اولدو، الشكه افسار
اولدو!

ايربشم آنقدر خوار شد تا افسار الاغ شدا
(در زیر دست المراد نانجیب با نفهم قرار
گرفتن افراد نجیب با فهمیده تأسف آور
است)

۷۱

ایت آپاران اولسون!

برده سگ باشد! (آنچه را که بنا بحق
غصب شده انکارم سگ برده است)

۷۲

ایت آج فالاندا، کوللوکلری آختارار.

سگ وقتی گرسنه بماند گلخن ها رامیکود
(احتیاج وادار بدرخواستهای واهی میکند)

۷۳

ایت الوی، کهنه چاریق!

لانگ سگ، چارق کهنه!
در منزلش بجز وسایل زندگی نرسوده و
بی ارزش چیز دیگری ندیده نمیشود)

۷۴

ایت اوتاریر!

سگ میچراند! - (وقت خود را بایکاری
یا با کارهای پست میگذرانند!)

۷۵

ایت گیمین یئددی جانی وار!

مثل سگ هفت جان دارد - (در برابر شدايد
باناخوشیها جان سختی عجیبی ازخود نشان
میدهد!)

۷۶

ایت کوکونده کله پر لیک الیرم!

در وضع سگ کله پزی میکنم!
(در برابر محرومیتها و تکالیف سنگین
کلافه شده ام!)

۷۷

اگری آماج، یایمدر! هر گوردو گوم،
دالیم در!

طنز - چوب کج کمانم است، هر کسی را
که بینم دائم است!
(بی قیدی در اعتماد به افراد یا اشیاء نا آزموده
جایز نیست)

۷۸

ایش، باشدان اگب.
کار از سر کج شده: آب از سر چشمه گل-
آلود است

۷۹

ایش ترسه گلنده، تر حلوادیش چیخاره ار.
وقتی کار وارونه دراید. تر حلو دندنان
درمی آورد
(در بدیاری از هر کار ساده ای گرفتاری
عمده ایجاد میشود)

۸۰

ایشیز لیک، دیشیز لیک دیر.
بیکاری بی دندانی است - (بیکاری به فقر
و گرسنگی می انجامد)

۸۱

ایشیز لیک، فاهیر لیغین آچاردی دیر.
بیکاری کلید فقر است (همانند مثل بالا)

۸۲

ایشی آلاها قالیب!
کارش مانده بخدا: (در برطرف کردن
گرفتاری وی کاری غیر از خدا از کس دیگر
ساخته نیست)

۸۳

ایشی پیشب!
کارش پخته شده است: (کارش قطعی شده
- کلکش کنده شده است)

۸۲

ایشی، یاش دیر.
کارش تر است: (وضعش خراب است)

۸۵

ایگنه ایله، گورقازیرام!
با سوزن تبر میکنم!
(کار دشواری را بدون دسترسی بوسایل
لازم عهده دار شده ام و یا با تحمل نهایت
سختی امرار معاش میکنم)

۸۶

ایلان ووران یالسا، آج یالماز.
اگر مار گزیده بتواند بخوابد، گرسنه
نمیتواند
برای آدم گرسنه و محتاج خواب و استراحت -
کردن مطرح نیست)

۸۷

لوز طاقونیدن کوس!
از بخت خودت قهر بکن! (فرست خوبی
که برای بهره مندی تو پیش آمده بود فقط
در اثر یاری نکردن بخت خودت از دست
رفت)

۸۸

لوسکوره سی وار.
سرفه دارد - (گیری در کارش هست - کار
مطمئن و درستی بنظر نمیرسد)

۸۹

لوكوزون قاشقاسین دو پهر لر.
گاو پیشانی سفید را کتک میزنند
(ضرب و زیان افراد معمولی به افراد سرشناس
تحمل میشود): دهد بر عاقله است

۹۰

لولمه دیریل!
نمیر و زنده بمان! (امرار معاشی است در
حدود نمردن از گرسنگی): بخور و نمیر

۹۱

لولو تولدو، راحت اولدو؛ وای قالانین
حالینا!

آنکه میبایست بمیرد مردو راحت شدوای
بحال بازماندگان!

(زجر مردن هر چند شدید باشد زجراترات
ناشی از آن برای بازماندگان شدیدتر و
طولانی تر است): نه بر مرده برزنده باید
گریست

۹۲

لولو لولهك قالان سورمهك.

کسیکه مرده خواهد مرد - کسیکه (زنده)
مانده خواهد دید (مانند مثل بالا)

۹۳

لولو تولدو، سورجون لودمدی؛ وای
قالانین حالینا.

آنکه میبایست بمیرد مرد و وظیفه خود
را ادا کرد وای بحال بازمانه گان
(همانند مثل بالا)

۹۴

لولو سورتجه تولودد، عزرائیلدا حالینا
آغلاییر!

مرده بین چطور مرده ای است که عزرائیل
هم بحالش گریه میکند!
(دلسوزی افراد سنگدل یا دشمنانش
میتوان حدس زد که مرگ با شکست فجیمی
داشته است!)

۹۵

بارچی قورلارب.

باروتش تمام شده است
(دیگر پول با امکانات دیگری در اختیار
ندارد)

۹۶

باش نامردالیندمدیر، نه کیر، نه باغیغلا بیر!
مر در دست نامرد است. نه می برد و نه
می بخشد!

(از بهلا تکلیف شدن در بهک امر حیاتی بشدت
رنج میبرم)

۹۷

باشیمین توکو، ایاغیما سالاما گلدی!
موی سرم برای سلام گفتن به هایم آمده
(تمام مدت را در نهایت ذلت و سرافکندگی
بر برده ام!)

۹۸

باشینا قاراقا قونوب!
روی مرش کلاغ نشسته!
(بهر کاری دست میزند موفق نمیشود)

۹۹

بئش آلدیم، شش اوینادیم، گینه فلاك ییغدی
منی!

پنج آوردم، شش بازی کردم با وجود این
از دست روزگار زمین خوردم!
(با وجود تلاش و زرنگی و حداکثر استفاده
از امکانات باز هم در بی سر و سامانی بر
میبرم)

۱۰۰

بنلیم سیندی!
کرم شکستا (امید و تکیه گاه خود را
از دست دادم)

۱۰۱

بخت دو ننده، بورنون سویی گوزه دامار!
در بخت برگشتگی آب بینی به چشم میچکد!
(درنگون بختی تلاش مثبت برخلاف دوال
طبیعی منفی نتیجه میدهد)

(نعمتی را که موجب سلب آزادی میشود
باید نکبت نامید)

۱۰۸

بویول، گئدر گلمز یولو دور!
این راه، راهی است که برگشت ندارد
(نتیجه اتخاذ این طریق جز فنا و نیستی
نمی‌تواند باشد)

۱۰۹

بیرالی دالیندا، بیرالی قاباغیندا!
یک دستش در غبش یک دستش در جلوش!
(چنان از هستی ساقط شده که برای ستر-
عورتین خود از دستهایش استفاده میکند)

۱۱۰

بیر یککه چوره‌ک، داشدان چیغیر!
یک لقمه نان، از سنگ درمی‌آید! (تأمین
حداقل معشیت کار مشکلی شده است!)

۱۱۱

بیر حصیر دیر، بیرده معد نصیر!
یک حصیر است و یکی هم محمد نصیر!
(از امکانات زندگی فقط حصیری دارد و
اولاد لراوانی)

۱۱۲

بیر شاهیا، قرآن ختم الله!
برای یکشاهی قرآن ختم میکند!- (بخاطر
سود ناچیزی کارهای مشکلی را عهده‌دار
میشود)

۱۱۳

بیرشاهیا، گولله آگیر!
یک شاهی تیر می‌اندازد!
(در وضعی است که یک شاهی هم برایش
اهمیت دارد)

۱۱۴

بیر پیره باغدی، بیرده گوه!
یکی به زمین نگاه کرد یکی هم به آسمان

۱۰۲

بخت دوندنه، ترحلوا (یا - پالودا) دیش
چیخاردار!

در نگون بختی ترحلوا (یا - پالوده) دندان
درمی‌آورد
(در نگون بختی از کار خیر یا ساده‌ای
گرفتاری بزرگ تولید میشود)

۱۰۳

بختیم اولسایدی، آفادان اوغلان اولاریم!
اگر بختی داشتیم از مادرپسر زائیده میشدم!
(زن یا دختر بودنم خود نشانه‌ای است از
بدبختی من)

۱۰۴

بدبختی (یا - کاحیبی) ده‌ده‌اوسته، بوه-
وورار!

بدبخت یا فقیر را روی شتر رطیل می‌زنند
(حوادث بد و غیرعادی اکثراً برای افراد
بدبخت رخ میدهد)

۱۰۵

بلادن قورقارامیش، مصیبتدر است گلدولک!
هنوز از بلا خلاص نشده مواجه با مصیبت
شدیم! (بدبختی پشت سر بدبختی آزارم
میدهد)

۱۰۶

بورکچینین بورکی اولساز، کورکچینین
کورکی.
کلاه‌دوز را کلاه نمیشود، پوستین‌دوز را
پوستین!
(صنعتگران از ره‌آورد هنر خود شخصاً
استفاده نمی‌کنند)

۱۰۷

بولبوله نفس زینداندیر، قیزیلدان قایر یلسادا.
بلبل را نفس زندان است ولو از طلا ساخته
شده باشد

- (چون امیدش از زمینیان بکلی قطع شده.
بود قلباً متوسل بخدا شد)

۱۱۵

بیز اوغرو اولدوق، آید ینلیق اولدو!
تا ما دزد شدیم تاریکی از بین رفت!
(تا نوبت استفاده بها رسید، وضع عوض شد)

۱۱۶

پزه و تگین آخیری درویش اولار.
آخر کار آدم قلدر بدرویشی میکشد

۱۱۷

پشتگین آخیری تورباکش اولار.
آخر پیشاهنگ به توپره کشی میکشد -
(نتیجه تندروی در اول کار توپره کشی
دیگران بودن (عقب ماندگی) در آخر
کار است)

۱۱۸

پنجمین گنلتدیلمر.
پنجاهش را گشاد کردند! (حسابی تنبیهش
کردند): دخلش را درآوردند

۱۱۹

پشیردوک، قویلدوق دمه، یسه نین خیری
اولون!
بختیم و گذاشتیم دم بکشد، خوش به حال
خورنده اش!
(کاری است که زحمت آماده کردنش با ما
و سودش عاید دیگران خواهد بود)

۱۲۰

پیین، جانیم سورتموشم.
ببه آنرا به تنم مالیده ام
(به تحمل ضررو زیاناش قبلاً خودم را آماده
کرده ام)

۱۲۱

ناری، بوالی، اوله (یا- بوسوزی او سوزه)
محتاج اللهمین!

خداوند این دست را به آن یکی دست (یا -
این چشم را به آن یکی چشم) محتاج نکند
- (محتاج بودن ولو به اقربای نزدیک
سخت ناگوار است)

۱۲۲

ناری، فریاد ووا ینتیشین!
خدا بفریادت برسد!
(خدا رحم بکند که از این گرفتاری بزرگ
نجات پیدا بکنی)

۱۲۳

ناری نین گرمبه شوکور، نه لولدورور، نه
دیریلدیر!
شکر بکرم خداوند، نه میکشد و نه زنده
میکند
(مرگ را بر ادامه اینگونه زندگی ذلت
بار باید ترجیح داد!)

۱۲۴

ناری، هنج کیمی آجلیغینان امتحانا چکمه
سین!
خدا هیچکس را با گرسنگی با امتحان نکشد!
(تحمل بگرسنگی سخت ترین آزمایش در اثبات
صدق بندگی بخداوند است)

۱۲۵

ناری، هنج کیمین اولین عزیز، آخیرین
ذلیل اللهمین!
خداوند اول هیچ کسی را عزیز و آخرش
ذلیل نکند!
(از عزت بذلت افتادن سرنوشت دردناکی
است)

۱۲۶

ناری، هنج کیمی (نه اللهم، نهجه الله
ینمه) سالماسین!
خدا هیچ کس را به (چکار کنم! چگونه
کنم!) گرفتار نکند

(درماندگی در رفع مشکلات رنج بیشتری دارد)

۱۲۷

توگون دیندیلر، (. . . سولور دولار)
مویش را کُندند! (. . . بباد دادند!)
(بسخنی ملامتش کردند - هر چه داشت از
دستش گرفتند)

۱۲۸

تولنبار دامیندا آذان ویریر، (لوله بین
دامیندا . . .)
در بام تون حمام (با-در بام لولهنگ) آذان
میدهد (با دست خالی بیکار و سرگردان
است)

۱۲۹

توگلی اولاننان بلله اولیه راست کلمه
میشدی!
از موقع روباه شدن با چنین تله ای مواجه
نشده بود!
(با وجود زرنکی بدجوری گرفتار شده
است)

۱۳۰

جولفا، کفنیز لولر.
جولاگر بی کفن میمیرد: کوزه گر در کوزه
شکسته آب میخورد!

۱۳۱

چیندیر لاریننان چین هورگور!
از وصله پارگی لباسش جن رم میکند!

(لباسی با وصله پارگیهای فراوان به تن
دارد!)

۱۳۲

چوره ک لورو، آیران دورو!
نان خشک و دوغ آبکی! (چیزی برای رفع
گرسنگی بجز نان خشک و دوغ آبکی پیدا
نمیکند)

۱۳۳

چوره گین ایلر ینیر! یاخاسین ییتلر!
ناش راسکها میخورند پنهان را شپش ها!
(آنچه درآمد دارد نصیب نااهلان میشود
و خودش در وضع کثیفی بسر میبرد)

۱۳۴

چووالا گیر مین باش، ایندی داغارجیفا
شیرت گیریر!
سری که در گونی جای نمیگرفت اکنون
در انبان برآفتی جا میگیرد!
(با آنهمه غرور و خودخواهی که قبل
داشت اکنون از غایت استیصال بهر گونه
حقارتی تن در می دهند!)

۱۳۵

حضرت خضری گوردوک. پوز آتیندا
پوخون چکندوک!
حضرت خضر را دیدیم، صد دینار هم کمکش
(ضررش) را کشیدیم!
(ملاقاتها کسیکه برای همه سود بخش بود
برای من زیان بخش بود)

۱- زارعی شنیده بود که هر کس حضرت خضر را به پیوند و حاجتی بخواند فوراً
بر آورده میشود، روزی بیل بدست مشغول آبیاری بود که مردی ظاهر شد و گفت: من خضر هستم
هر حاجتی داری بخوان تا بر آورده سازم.
زارع گفت: اگر تو خضر هستی برای اثبات ادعای خود این بیل را پارو بکن - بیل
فوراً تبدیل به پارو شد و حضرت خضر فاهب، زارع مبهوت مانده بود تا کسی بروی گذشت
و از علت مبهوت ماندنش پرسید زارع که از تبدیل شدن بیلش به پارو صد دینار ضرر کرده
بود گفت: حضرت خضری . . .

۱۳۶

خان دبر. خانه نشین!
خان خانه نشین است: (طنز): جزو نجای
مندرسه است!

۱۳۷

خانیم یالانا چیغدی
خانم بودندم دروغ درآمده! (از عزت به
ذلت افتاده ام - خصوصیات خانم بودن
از دستم رفته)

۱۳۸

خوش گولوم، قاپیلاردا کتچیرا
روز خوشم در درها (در خانه دیگران)
میگذرد
(لحظات خوش زندگیم وقتی است که در
خانه خود نباشم!)

۱۳۹

داها، پیچاق سوموگه (یا - بنده) یتیشیب!
دیگر کارد باستخوان (به بند استخوان)
رسیده است!
(طاقت تحمل بیش از این را ندارم)

۱۴۰

داها، جانا گلمیشم.
دیگر بجان آمده ام (دیگر تحملش را ندارم)

۱۴۱

داها جانیم بوغازیما (یا - برفروما) گلب!
دیگر جانم به گلویم (یا - به بینی ام) رسیده!
دیگر جان به لبم رسیده!

۱۴۲

داها، سو باخدان آشیب.
دیگر آب از سر گذشته است (دیگر جای
ملاحظه کاری باقی نمانده)

۱۴۳

ددهم! لویینده کو یوق باشی، اریم لویینده
ده کو یوق باشی!

در خانه پدریم نیز سر مرغ خانگی، در
خانه شوهرم نیز سر مرغ خانگی!
(نه در خانه پدری و نه در خانه شوهر
عزت و آسایشی نداشته ام)

۱۴۴

درد بیر اولسا، چکمه خوارا
اگر دردی باشد تحمل کردنش چه اشکالی
دارد!
(کثرت گرفتاری درماندگی ایجاد میکند)

۱۴۵

دردلی دلیبتگن اولار، غملی یا تاغان.
دردمند بر حرف میشود، غمزده بر خواب
۱۴۶
دردلینی دیندیرمه، لوزو دپله نر.
دردمند را به حرف مگیر خودش سر صحبت
را باز میکند

۱۴۷

دردیمی داغه دیم داغ اریر، شام یا تار،
شعله چکر باغ اریر.
درد خود را اگر بکوه بگویم کوه ذوب
میشود، شمع میسوزد، شعله میگذد چربی -
اش ذوب میشود (دردی را که من متحمل
هستم کوه هم نمیتواند متحمل شود و شرح
آن تمام شدنی نیست!)

۱۴۸

درزی لوز یتولیفین یامامار.
خیاط پارگی لباس خود را وصله نمیزند:
کوزه گر در کوزه شکسته آب میخورد

۱۴۹

دعانی بیر الله دینگ، (یا - قربانی بیر
کمدینگ)، یاغیش قره داغا یاغدی!
دعا را ما کردیم (یا - قربانی را ما سر
بریدیم) باران به قره داغ بارید! (بهره
زحمت پادخواست ما نصیب دیگران شد!)

۱۵۰

دعوا، مولانا نصرالدین یورغانی اوستو-
لنه ایلی!

دعوا سرلحاف ملانصرالدین بوده! (ضرری
است که از اختلاف دیگران متوجه شده
است)

۱۵۱

دوکانی تخته له نیب،
دکانش تخته شده است - (از فعالیت افتاده
- بساط خود را برچیده است)

۱۵۲

دهومسی لولموش عرب
عرب شتر مرده هستم - (سرگردین و بالا-
تکلیف مانده ام!)

۱۵۳

دهویه دلدیلر: بویون لیه اگری دیر!
دللی: هارام دوز دور!
بشتر گفته شد: گردنت چرا کج است؟
گفت کجایم راست است؟!
(وقتی عیب یا گرفتاری همه جانبه باشد
بحث در باره یکی از آنها دردی را دوا
نمیکند)

۱۵۴

دیریلیک (یا - چوره ک چیخار تعالی) چینه
چالیب!
زندگی (یا - نان درآوردن) بدشواری
رسیده است.

۱۵۵

دیشی گوله لیپ.
دنداناش کند شده است (دیگر توانائی
زورگوئی سابق را ندارد)

۱۵۶

دیهه عاقله دیر.
دیه بر عاقله است (جور عمل دیوانه را
عاقل باید بکشد)

۱۵۷

رشته الدن چیخیب.
رشته از دست رفته است
(در اضطرار عقل و تدبیر به کار رفته نمیشود)

۱۵۸

رولیمیز دوشوبه کور ملکین الهیه!
روزی، افتاده بدست ملک کورا
(تنگی معیشت سرنوشت من بوده است!
و یا - کسیکه عهده دار تأمین معیشت
من میباشد آدم خسیس و تنگ چشی است)

۱۵۹

سنگک وای دیر!
وانسککاسوا (کسی است که بخاطر نان
درآوردن خود را به آب و آتش میزند)

۱۶۰

شاباشین ولر مھشیک
شادپانه اش را داده ایم! (طنز)
(ضرر و زیانش را بقدر کافی متحمل شده ایم)

۱۶۱

شاطیری، ایشدن چیخیب!
شاطرش از کار درآمده!
(کارش از بازار گرمی افتاده است)

۱۶۲

ششدره دوشموشم!
به ششدر افتاده ام (راه فرار یا نجات برابم
باقی نمانده است)

(۱) - عده ای شبانه پشت خانه ملانصرالدین دعوا میکردند، ملا برای اطلاع از موضوع
دعوا لحاف را بخود پیچید و از منزل خارج شد در تاریکی شب رفتی لحاف ملا را ربود و در
رفت، وقتی ملا بمنزل برگشت زلش پرسید: دعوا سر چه بود؟ ملا جواب داد: دعوا . . .

۱۶۳

طشعی، دامنان دوشوب!

طشش ازبام افتاده (تمام مردم از وضع بدش مطلع شده اند): کوس رسوائی اش زده شده است

۱۶۴

طلبه نین (یا - مولانین) الوی اوند
پیخیلار، بیر گنجده ایکی یتره وعده سی
اولا

طلبه (یا - آخوند) وقتی خانه خراب میشود که در يك شب بدوجا دعوت داشته باشد (شوخی - از اینکه بعلت مدعو بودن در جای دیگر دعوت شما را نمیتوانم قبول بکنم خود را منبون میدانم)

۱۶۵

طوبدا اولسا، تو یوغون یاسی در؛ یاسدا
اولسا، تو یوغون یاسی در!

عروسی باشد عزای مرغ خانگی است
عزاداری هم باشد عزای مرغ خانگی است
(خرج و زحمت هر اتفاقی اعم از خیر یا شر با فرد مکلف تعیل میشود)

۱۶۶

عالم گیرچیت لومانی داماقلی، من گیرم
ینتیم کالان یاماقلی!

همه مردم باشند گولی تنبان چیت میبوشند،
من تنبانی از کتان خام وصله دار میبوشم
(از محرومیت های استثنائی خود رنج میبرم)

۱۶۷

علاج الدن گندیپ!

علاج از دست رفته است
(کاری است که از روی، اضطراب انجام داده میشود!)

۱۶۸

علی آشیند اندا اولدوق، ولی آشیند اندا!

هم از آتش علی محروم شدیم و هم از آتش
ولی: از اینجا مانده از آنجا رانده!

۱۶۹

غورالیقدا، مویر اولدوق!

در غورگی مویر شدیم! (در سن جوانی
تیافه پیری بخود گرفتیم!)

۱۷۰

غوغاسیز باش، گوردا اولارا

سر بی غوغا در قبر پیدا میشود (انسان تا
زنده است نمیتواند بدون گرفتاری باشد)

۱۷۱

فقیر لرین تسلیه سی تولوم دور!

مایه تسلی فقرا مرگ است! (فکر مردن
اگر برای ثروتمندان عذاب دهنده است
فقرا آنرا نجات از عذاب تلقی میکنند)

۱۷۲

فلکین ایشینه باخ، آیییا، قاول چالديربرا
کارفلک راه بین: خرمر را وادار به دایره -
زنگی زدن کرده است
(احتیاج انسان با حیوان را بکارهای
عجیب برخلاف طبیعتش وامیدارد)

۱۷۳

قاری نینکی، قراننان کنجیب!

کار بهره زن از قرآن گذشته است - (دیگر
موردی برای ملاحظه کاری باقی نمانده
است)

۱۷۴

قره بخت داغا چیغدی، داغلاری دومان
آلدی!

سیه بخت از کوه بالا رفت، کوهها را مه
میگرفت!
(در بدیاری موفقیتها دوام پیدا نمیکند
- سیه بخت از تلاش در رفع گرفتاری خود
برعکس نتیجه میگیرد)

۱۷۵

قوت لایمونه محتاج دیر.
محتاج بخور و نمیر است
(بتأمین حداقل معیشت خود نیز قادر نیست)

۱۷۶

قورغونندان ایلشیب!
از دمش گرفتار شده است!

(فلانی با وجود زرنکی با حمله گری طوری
گرفتار شده که خلاصی ندارد)

۱۷۷

قیرخ لوطی ایچینه دوشموشم (یا - قهرخ
لوطی یا راست گلمیغم!)

بین چهل لوطی اتاده ام (بین چهل لوطی
گیر کرده ام!)

(شوخی - بین رفقای ناباب
گیر کرده ام!)

۱۷۸

قهریلدی قوهوم قارداشی، اولدو جینئر
یولداشی!

با از بین بردن خویشاوندان و برادرانش،
در ردیف اجنه ها قرار گرفته است!

(با از بین رفتن هم سالان و هم طرازان
عذاب معاشرت با افراد خردسال با کم
شخصیت را متحمل میشود)

۱۷۹

کلیب، پول تاپاندا، پتر تاپماز؛ پتر
تاپاندا، پول تاپماز.

آدم کم درآمد وقتی پول پیدا کند محل
پیدا نمیکند، وقتی هم که محل پیدا کند
پول پیدا نمیکند

(یک پای عیشی افراد کم درآمد همیشه لنگ است)

۱۸۰

کلیب، دمن تاپاندا قاپ تاپماز، قصاب

تاپاندا، دمن تاپماز

آدم کم درآمد وقتی دانه (حبوبات) پیدا
کند ظرف پیدا نمیکند، وقتی هم که ظرف
پیدا کند دانه پیدا نمیکند
(یک پای معیشت افراد کم درآمد همیشه
لنگ است)

۱۸۱

کلیبین ساجی قیراندا، کونده سی قورنارار
آدم کم درآمد وقتی ساجش گرم شود،
چونۀ خمیرش تمام میشود

(افراد کم درآمد نمیتوانند از موقعیتهای
مساعد بطور کامل استفاده بکنند)

۱۸۲

کاش آدامی، بیلن قورد یئنین!
کاش آدم را گرگ فهمیده بخورد (رنج
گرفتار شدن در دست آدم نفهم بیش از
رنج گرفتار شدن در دست آدم فهمیده است)

۱۸۳

کاش نئم منی دوشمو یا یئنی!
کاش مادرم مرا نمی زادا
(از زندگی سراسر رنج و محنت خود
بیزارم)

۱۸۴

کفگیر، قازانین دیبینه ده ییب!
کفگیر به تهِ دِ بَک خورده است - (دارائی اش
تِه کشیده است)

۱۸۵

کلفجه نین باشین ایتیریب:
سر کلاف را گم کرده است
(از تشخیص خیر و شر خود عاجز مانده است)

۱۸۶

کلاسر آشینداند اولدوق، کوللوجه
قطیر یئندنه!

۱- (کله سر) و (کولوجه) اسامی دعوات واقع در بخشی از شهرستان اردبیل است.

هم از آش کله سر بازماندیم، هم از کولوچه
کولوچه: از اینجا مانده و از آنجا رانده
شدیم!

۱۸۷

کوپه سه اومود اولدوق، لوزوموزده
پوگورمدوک!

امید به سگ بستیم، خودمان هم حمله
نکردیم!

(امیدواری بدفاع دیگران موجب تضییع
حکم شد!)

۱۸۸

کوچه لری لولچور!
کوچه ها را اندازه میگیرد (بیکار است و
آواره میگردد)

۱۸۹

کوزه چی سینیق قابدا سواپیر.
کوزه گر در کوزه شکسته آپ میخورد
(هرمندان از دست آورد خود شخصاً استفاده
نمیکنند)

۱۹۰

کوسا گئندی ساققال گتیره، بوغودا قویبدو
اوسته لیک!
کوسه رفتارش بیاورد سبیل را هم گذاشت
رویش؟
(در تلاش بامید سود بردن با ربح نیازمندی
آنچه را هم که داشت از دست داد)

۱۹۱

کهنه سوپور گه نی، دامآلارلار
جاروب کهنه به پشت بام انداخته میشود
(کسی یا چیزی که از حیز انتفاع افتاده
باشد مورد بی توجهی قرار میگیرد)

۱۹۲

گنجه گوندوزوم بیر اولوب
شب و روزم یکی شده است!

(همه شبانه روز را در زحمت و نگرانی
بسر میبرم!)

۱۹۳

گله جاغونداوار، گوره جاغوندا!
آینده هم داری، دیدنیها هم: - (هنوز
مشکلات فراوان دیگری هم در پیش
داری!)

۱۹۴

گلینلیگیم، قیزلیگیم، ببرداری دیولیگیم!
در عروس بودنم و در دختر بودنم، بایک
شلوار (از پارچه نازک) بسر برده ام!
(در تمام دوران جوانی و نامزدی از
داشتن لباس حسابی محروم بوده ام)

۱۹۵

گمیشنین یئلکانی اگلیپ.
بادبان کشتی اش کج شده است!
(بیراهه میزدود - قدرت تشخیص درست
را از دست داده است)

۱۹۶

گوزدن دوشمک.
از چشم اتاندن - (از قدر و منزلت اتاندن)

۱۹۷

گوزونون یاشی، چوره گی نین قالیقی!
اشک چشمش، خورشت لانش است
(حتی هنگام غذا خوردن هم اشک چشمش
جاری میشود)

۱۹۸

گول گئندی خارقالدی، بودا، منه یادگار
قالدی!
گل رلت و خار ماند، اینهم برای من
یادگار ماند!
(از دست رفتن عزیزم بس نبود تکلیفدر
باره بازمانده اش برای من مشکل بزرگی
شده است!)

۱۹۹

لات لوت، زووار امام رضا!
بی چیز و برهنه زوار امام رضا! - (با وضع
ژولیده و با دست خالی از مسافرت برگشته
است)

۲۰۰

لله نین یاز الوی!
خانه پائیزی لله! (در منزلش از وسایل
زندگی خبری نیست)

۲۰۱

مالی، لوز بوغازینا گنعمیر.
مالش بگلولی خودش نمیرو
(با وجود اینکه از ثروتش دیگران استفاده
میکنند خودش نمیتواند از ثروت خودش
استفاده بکند)

۲۰۲

مالی جوخ، اوژو قره!
مالش بسیار. رویش سیاه!
(با وجود ثروتمند بودن نتوانسته کسی
را از خود راضی بکند)

۲۰۳

منیمکی بئله کنچدی چرخسی دولموش
فلکند!
از آن من اینطوری گذشت از فلک چرخ
برگشته (نصیب من از زندگی در اثر کج-
مداری روزگار نکون بختی بوده است)

۲۰۴

منیم یارام آغریز، سنین هاران آغریز!
من زخمم درد میکند، تو کجاست درد
میکند!

(این من هستم که حق دارم از صدمه ای
که بمن رسیده آه و زاری بکنم نه تو که
از صدمه دیدن برکنار بوده ای!)

۲۰۵

میمونون، (یا - آیینین) سوبوغالینا
چیخاندا، بالاسین سالار ایباغی آلتینا.
میمون (یا خرس) وقتی آب به گلویش
برسد بچه خود را زیر پایش می افکند
(انسان یا حیوان هنگام اضطرار عاطفه
طبیعی محبت بنفرزندرانیز از دست میدهد)

۲۰۶

مین گولدن، بیر گولوم آچماییب!
از هزار گل، یک گلم باز نشده است!
(هیچیک از آرزوهایم برآورده نشده است!)

۲۰۷

ننم منی دام ایسته دولغوب!
مادرم مرا روی پشت بام زانیده است!
(بی سرو سامان مادرزادی هستم، کسی حق
زندگی برای من قائل نیست!)

۲۰۸

نوبه ییزه گلنده، چیراغین پیی قورتاردی!
وقتی نوبت بهار رسید به (نفت) چراغ تمام
شد! نوبت چو بهار رسید، آسمان تپید!

۲۰۹

نوبه ییزه گلنده، حریفین پولی قورتاردی!
وقتی نوبت بهار رسید پول حریف تمام شد
(همانند مثل بالا)

۲۱۰

نه گورمه لی گونلریم واریمیش!
چه روزهای دهنی داشته ام! - (هرگز گمان
نمیکردم به چنین پیش آمدهای ناگواری
مواجه میشوم!)

۲۱۱

نه یالندوق، نه اولاندوق، حاضر اولان
قالاندوق!
نه خوابیدیم، نه دراز کشیدیم، بهر حاضر
و آماده ای کاسبی کردیم!

(طنز - موهبت نگهداری از فرزندبکران
نصیب ما شده است!)

۲۱۲

نه بوغوردوق، نه باپدوق؛ حاضر جا کوک
ناپدوق!

(طنز) - نه (خمیر ورزیده کردیم) و نه
(نان به تنور چسبانیدیم) کلوچه آماده‌ای
پیدا کردیم! - ضرر وزخمی است که بدون
علت متحمل آن میشویم!)

۲۱۳

هامینی بزهر، کوزو فوت گزهر!
همه را می‌آراید خودش لغت می‌گردد!
(با وجود اینکه وضع سایرین را حروسامانی
می‌بخشد. وضع خودش تعریف چندانی
ندارد)

۲۱۴

هامینی لی وپردو، منیم لکین کوکوداغیلان
اولعادی!
همه را باز زد ولی کسی مثل من پراکنده
مو نشد!
(حوادث بد برای هیچکس مثل من خانه-
برانداز نبوده است)

۲۱۵

هانی دردی می‌دگییم آغلاییم!
کدام يك از دردهایم را گفته و گریه بکنم!
(دردهای متنوعی دارم که با گفتن تمام
نمیشود!)

۲۱۶

هانی باپاغیم! هانی چوماغیم!
کو کلاهم!؟ کو چماقم!؟ - (هرآنچه از
مقام و قدرت داشتیم از دست داده‌ام)

۲۱۷

هایی گنذهب، وایی قالیب!
سر و صدایش از بین رفته فقط وایش مانده!
(از ارزش و اهمیت افتاده است): زهوار در
رفته است

۲۱۸

هنج کیمین یاراسی، کوزونون قاباغیندا
اولعاسونا
زخم هیچکس جلوی چشمش مباد!
(زخم‌ها هرآنچه مایه عذاب روحی میباشد
اگر در دیدگاه چشم قرار بگیرد با بیاد
انداختن خود موجب عذابی دائمی
میشود)

۲۱۹

هر کیمین یسر دردی وار هنج کیمه دلمز
آغلارا
هر کس دردی دارد که هیچ کس نگفته و
گریه میکند
(اظهار درد نکردن دلیل بی‌درد بودن
نمیشود)

۲۲۰

هله گورمه لی گوئلریم وارا
هنوز روزهای دیدنی در پیش داریم!
(گرفتاریهای بدتر از این هم در آینده
خواهم داشت!)

۲۲۱

هله یاراسی ساغالعاییب.
هنوز زخمش التیام پیدا نکرده است
(هنوز از صدمه وارده قبلی رنج می‌برد)

۲۲۲

یاریزه گنجه گلدی، یلمیرم گنجه گلدی،
گنجه قالدی، گنجه گنبدی!
بار به منزل ما شب آمد نمیدانم چطور

۱- جزو چوستانهای زبان آذری نیز هست که جواب آن سوزن میباشد.

آمد، چطوری ماند. چطوری رفت!
(از دهدار اتفاقی دوست در اثر مصادف
بودن با گرفتاریها آنچنانچه لازم بود
بهره‌مند نشدم!)

۲۲۳

باز اکینجی دیر، قیش دینچی!
در هائیز کشاورز است، در زمستان گدا
(معلوم نیست درآمدش را کی و در کجا
خرج میکند، چونکه همیشه دست نیازش
بسوی دیگران دراز است!)

۲۲۴

باغیستان چرخدوقی، باغمورا دوشدوق!
از باران درآمدیم دچار رگبار شدیم! از
چاله بجه افتادیم!

۲۲۵

باغیش باغیر، دامجی دامیر، آرو دادوغور،
قوناق گلیر!
باران می بارد، بام چکه میکند، زن می زاید،
مهمان می آید!
(از مشکلات متعددی که در آن واحد
دامگیرم شده درمانده هستم!)

۲۲۶

پامان گوزلر گورمه سون!
چشان بد نبیند!
(آنچنان وضع بدی دارد که ناکسان هم از
دیدنش متأثر خواهند شد)

۲۲۷

پانمالدا پانماز، ایستروقله، ایستراقله
وقتی نخواهد بسوزد نمیسوزد، خواه بف
کتی خواه دامن بزنی!
(در بیماری هرگونه سعی و کوشش بی-
نتیجه میماند)

۲۲۸

یتیمین آغزی آشاچاتاندا، باشی داشا-
چاتار
یتیم تادهانش به آتش برسد. سرش بسنگ
میرسد!

(از نشانه‌های بدبختی بودن یا گرفتار شدن
در حین رسیدن به رفاه و آسایش است)

۲۲۹

یتیمی دگیرماندا، بیر پونزا اونو بوخدور!
در هفت آسیاب یک پونزا آرد ندارد!
(از امکانات مالی دستش بکلی خالی است)

۲۳۰

یتیمی قونشو، بیر قازانا محتاج دیر!
هفت همسایه محتاج یک دیگ هستند
(محلّی است که ساکنانش در کمال تنگدستی
بر می‌برند)

۲۳۱

یتیمی گوینده، بیر اولدوزو بوخدور!
در هفت آسمان یک ستاره ندارد.
(از امکانات مادی دستش بکلی خالی است)

۲۳۲

یتل بئله اسه، بالغا بئله کسه، وای منیم
حالیما!

اگر باد اینجوری بوزد و تبر اینجوری
به‌برد وای به حال من!

اگر اوضاع و احوال بدینگونه نا مساعد
ادامه پیدا بکند دچار مشکلات بزرگی
خواهم شد!

۲۳۳

یومول قیه، یومول داش، گورنه چکیر
شوم باشیم!
برحذر باش صخره، برحذر باش سنگ

به این سر شوم من چها می کشد!
(تحمل گرفتاریهای من از عهده صخره و
سنگ هم خارج است)

۲۳۲

بیخیل دنیا باس منی، گوزوم گورمه سون
سنی!

خراب شوای دنیا زیر بگیر مرا تا چشم
ترا نبیندا
(مشاهده از عزت بذلت افتادنها انسان را
از زندگی بیزار میکند)

فصل پانزدهم

دزدی، حيله گری، كلاهبرداری، تقلب، ریاکاری، خیانت، الحفال،
نقض قول و قرار، آلوده کردن، مستمك قرار دادن، پیش دستی،
توسطه چینی، تبعیض، بدعت، تطبیع، رشوه، تحریك، دو بهمزی،
تجاهل، نجس، تظاهر و دورویی، دودوزه بازی،
سوء تعبیر، سوء نیت

آدمی آدمی را یکبار میتواند گول بزند
(اگر خیال میکنی برای بار دیگر میتوانی
گولم بزنی اشتباه میکنی)

۴

آداما (باشون شیر باشینا اوخشور) دیهن
چوخ اولار.

خیلیها ممکن است به آدم تلقین بکنند که:
مرت بسر شیر میماند
(آدم نباید تحت تأثیر اغوای دیگران قرار
بگیرد)

۵

آدامین پسیندن، هرله دلسن چیخار!
از آدم بد هرچه گوئی برمی آید (انجام چنین
عمل بدی از فلانی بعید بنظر نمیرسد)

۱

آتام الله فندایندی گونده لی سایدی، آتام
الله فندایندی دیبینه کسردی.

بدرم آنچنان ناغلا بود که چوندها را
میشمرد. مادرم آنچنان ناغلا بود که از
تهشان میبرد - (افراد زرنک گول افراد
زرنکتر از خود را میخورند)

۲

آدام اولان، ایکی دفعه آتلا نماز.
کسیکه آدم باشد دوبار گول نمیخورد
(دوبار از کسی گول خوردن نشانه نفهمی
است)

۳

آدام آدامی بیر دفعه آتلا بیلر.

۶

آدم اوغلی حيله گر در، کيمسه بيلمز قنديني!
بنی آدم ذاتاً حيله گر است و کسی از فن
کارش سردر نمی آورد
(از کجامعلوم که حيله ای در کار فلانی
نباشد؟!)

۷

آدميزاد، چي سوت اميب!
آدميزاد شیر خام مکیده است (در اعتماد
کردن به افراد جانب احتیاط را باید رعایت
کرد)

۸

آدميزادا اعتبار يو خودور
آدميزاد را اعتباری نیست (همانند مثال بالا)

۹

آدميزادمدن، هر نه دلس چيخار!
از آدميزاد هر چه گونی برمی آید!
(بعید نیست که فلانی چنین کاری کرده
باشد یا بشر چه ها که نمیکند!)

۱۰

آر آشين دوزو ده ييل!
نمک آش کمی نیست!
(فلانی با وجود ظاهر آرام خیلی ناآرام و
نکته سنج است)

۱۱

آش پيغيرمک.
آش پختن! (کلك بکار بردن - توسطه
چیدن)

۱۲

آغاچي گونور درمن، اوغروايت نوزون
فانعديرار!
تا چوب را برداری، سگ دزد خودش را
می شناساند
آدم گنهکار در مقابل استیضاح خودش

را لو میدهد): خائن خائف میشود

۱۳

آغزينا، سوز آکييلار
حرف بد هانش انداخته اند
(تلقین دیگران باعث شده که چنین حرفی را
میزند و یا گفته دیگران را مستمسک قرار
داده است)

۱۴

آغزينا، شيره سور تو بلر.
بد هانش شیر مالیده اند
(تطمیعش کرده اند)

۱۵

آغزينا، يوغورد (یا قاتیق) سور تو بلر.
بد هانش ماست مالیده اند
(با رسانیدن سود کمی شریک جرمش کرده اند)

۱۶

آغزين، بوزا ولر ييلر.
دهانش را به یخ داده اند.
(جواب سرد و مأیوس کننده ای به وی
داده اند)

۱۷

آغزیندان سوز قاپييلار.
از دهانش حرف رهوده اند (گفته خودش را
مستمک قرار داده اند)

۱۸

(آتلادیم) دین، نوزو آتلانار.
(گول بزئم) گو، خودش گول میخورد.
(آدم لریبکار با حيله گر خودش بیش از
سایرین گول میخورد)

۱۹

آيران ايجمگه گلميسن، يا آرا ووروشدور.
ماغا!
برای دوغ خوردن آمده ای یا برای ایجاد
اختلاف!

(حق مهمان پذیرائی شدن است نه دو-
بهمزلی)

۲۰

آیری سنجگلیک الیر!
(تبعیض قائل میشود): خاصه خرجی میکند

۲۱

الشك، همان الشك دیر، پالافین ده ییشیب!
خر همان خر است پالان خود را عوض
کرده است.

(فلانی با وجود ظاهر آرائی با تغییر سمت
هنوز مثل سابق نفهم و بی شخصیت است)

۲۲

الشکی ال ایله یوخ، آریا ایله تومارلا.
خر را نه با دست، بلکه با جو تیمار بزن
(از آدم نفهم با تطمیع بهتر میتوان کار
کشید تا با محبت و احترام)

۲۳

الشه گین یاشیندان، چرچنین داشیندان
باش چهخارلقاق اولماز.

از سن اولاغ واز سنگ فروشنده دوره گرد
نمیتوان سردر آورد.

(تشخیص صحت و سقم قول و قرار افراد
متقلب حرفه ای مثل تشخیص سن اولاغ
کار مشکلی است)

۲۴

ال یاخشی، من یامان! ال بوغدا، من سامان!
همه مردم خوب، من بد؛ همه مردم گندم،
من کاه!

(از اینکه در بین جمعی، تنها من ناهاب و
بی ارزش گرفته میشوم تعجب میکنم!)

۲۵

الواغروسونا، ایت هورمز.
بدزد خانگی سگ پارس نمیکند
(شناختن دزد داخلی مشکل تر است)

۲۶

ارمنی مسلمان، الیر.
ارمنی و مسلمانی رفتار میکند (تبعیض قائل
میشود)

۲۷

اشتها، دیش آلتیندا دیر.
اشتها در زیر دندان است.
(چشانیدن اندکی مزه سوداثر تحریک کننده
دارد)

۲۸

اگر سن تو کوسن، من سنین قویروغونام!
اگر تو روپاه هستی، من دم تو هستم
(در حيله گری حریف من نمیشوی)

۲۹

العه، گلعه ایشی در (..... آدام در)
کار با آدم با غل و غش داری است.

۳۰

الون اوجا در، قوی لوز با شووا!
(طنز) اگر دست بلند است بگذار بر
خودت!
(مرا از پذیرفتن این نظر خیر خواهانه
معاف بدار!)

۳۱

الون یاغلیدیر، چک لوز باشووا!
(طنز) اگر دست چرب است بکش بر
خودت!
(همانند مثال بالا)

۳۲

الی، چیریشلی دیر.
دستش چسناک است (عادت بکش رفتن دارد)

۳۳

الی قانا بالیب (الین قانا بالیریلار)
دستش به خون آغشته شده است
(دستش را به خون آغشته کرده اند)

(شريك قتل قلمداد شده است)

۳۴

الى كج دير.

دستش كج است - (عادت بنادرستی و كثر- رفتن دارد)

۳۵

الينده كي ايله، قويننده كينين فرقى وار.

آنچه در دستش هست با آنچه در بغلش هست تفاوت دارد - (ظاهر و باطنش یکی نیست، واقعیت غیر از آنست که اظهار میدارد)

۳۶

الينه، پاك سو تو كوبر.

بدستش آب پاکی ریخته‌اند
(بکلی مایوش کرده‌اند - با جواب رد قطعی مواجه شده است)

۳۷

الينه، توتك و لریلر.

بدستش سوت-سوتك داده‌اند
(از سر و ا کرده‌اند): دنبال نخود میاه فرستاده‌اند

۳۸

الينه، رنگ قویو بلار.

بدستش رنگ گذارده‌اند (گولش زده‌اند)

۳۹

او بورسی قوی جبره لیل باشینا!

آن کلاه را بگذار بر جبرائیل! (مصلحت اندیشی تو به صرفه من نیست - من گول پیشنهاد بظاهر خیر خواهانه ترانمیکورم)

۴۰

او خوماغین لور شمشیش، بیرغالاماغین لورمه شیب!

طنز - قبل از اینکه خواندش یاد گرفته باشد دولا راست شدنش را یاد گرفته است! (قبل از یاد گرفتن اصل کار، راه تقلب آنرا یاد گرفته است!)

۴۱

اوغرو آناسی، سماه دولش ییهر، ساهموشه و وار.

مادر دزد گاهی سینه (مرغ) میخورد، گاهی هم سینه خود میزند
(زندگی عامه افراد نادرست در بیم و امید میگذرد - خوش گذرانی از مال نامشروع بدون دغدغه خاطر نمیتواند باشد)

۴۲

اوغرو الله باغهردی، دوغرو کونجه قییلدی!

دزد آنچنان نمره‌ای کشید، که درستکار بکنجی خزید!

(ملاحظه زبانه درازی آدم نادرست به آدم درستکار تعجب آوراست)

۴۳

اوغرو الواولعاز، الوییمین الولیکنن سالار.

دزد خودش صاحب خانه با زندگی مرده نمیشود فقط رفاه زندگی دیگران را از بین میبرد.

۴۴

اوغرو، اوغرو فی تنز تافیر.

دزد، دزد را زود میشناسد: آشنا داند صدای آشنا

۴۵

اوغرو فون آرلپسی نه‌دیر! قاراللیق گنجه.

آرزوی دزد چیست؟ شب تاریک

۱- بعضی از بچه مکتبها هنگام تمرین درس به تقلید از سایرین در برابر کتاب خم راست میشدند تا چنان وانمود کرده باشند که خواندن آنرا بلد هستند.

(شلوغی وضع، برای سودجویان یا نادریستان
وضع مساعدی است)

۴۶

ایمانی آلتینا، قوهون قابیغی آلیبلار.
زیر بایش پوست خربزه انداخته اند.
(بکاری وادارش کرده اند که موجب
سرنگون شدنش باشد)

۴۷

ایندن چوخ چاریق اوغورلایان یوخدور،
همیشه ایاق یالین گزور.
از سگ بیشتر چارق دزد نیست با اینحال
همیشه پاهرنه میگردد.
(افراد کلاش و دله دزدرگز بزندگی مرفه
و آبرومند نمیرسند)

۴۸

ایمت، یندیگین قوسماز.
سگ خورده خود را قی نمیکند.
(ندامت از بخشش یا انکار قول و قرار
در شان انسانی نیست)

۴۹

ایکی اول لوفتیر (یا - ساج چوره گی) دیر.
کلوجه (یا - نان ساج بز) دوروبه است
(- آدم دورونی است)

۵۰

ایکی تره زینه دورور.
در هر دو کفه ترازو قرار میگیرد: دو دوزه
بازی میکند

۵۱

ایکی یانا باخان، چتر قالار.
کسیکه بدو طرف نگاه بکند لوح میماند.
(دو دوزه بازی کردن موجب دوری از
درك و انعتی میشود)

۵۲

ایکی ینرده امجک ولریر.

در دو جا پستان میدهد
(نسبت بهر طرف دعوا اظهار علاقه و
دلسوزی میکند)

۵۳

ایلان هر یانا اگری گنتنه، لوز یوواسینا
دوز گنند.
مار بهر کجا کج رود، بلانۀ خود راست
میرود

(دورونی و کج رفتاری با افراد خودی کار
انسانی نیست)

۵۴

لوز آتوون نو خدا سیندن یا پیش!
از لکام اسب خودت بچسب (از برداشتن
آنچه بدیگری تعلق دارد صرف نظر بکن)

۵۵

لوزون، تولکی یوخوسونا ووروب.
خود را بخواب روهای زده (رها کارانه
تجاهل میکند)

۵۶

لوزون، علی چپ کوچه سینه ووروب.
خود را بکوچه علی چپ زده است
(تجاهل میکند - بروی خود نمی آورد)

۵۷

لوزووه گوز اول!
برای خودت چشم باش (- احتیاجی به
صلاح اندیشی تو ندارم - ایرادگیری از
من برای تو فزونخواهی است)

۵۸

باس مؤهری، آل پولی!
(طنز) بز ن مهر را، بگیر پول را!
(برای قاضی سودجو رعایت حق و ناحق
مطرح نیست)

۵۹

باشینا بورك كنجیب (یا - . . . قوپو بلار)

بسرش کلاه رفته (..... گذاشته‌اند)
(گول خورده، مغبون شده) (گولش زده‌اند)
- مغبونش کرده‌اند

۶۰

باغلا دیلمه!

به بند بزبانم - (چرا از گفتار من بسود
خودت استفاده نمیکنی با چرا حرفی را که
من زده‌ام بمن نسبت میدهی؟!)

۶۱

بنله بيلم بشز صيفدن اولموشوق ، سن
دوغمادان!

(طنز) بگمانم ما از زن صیغه‌ای متولد
شده‌ایم ولی تو از زن عتدی!
(دلیلی ندارد که با وجود همان بودن
برای خود حق اولویت قائل هستی!)

۶۲

بورسك گولوردی قاجدی دی!؟
آیا قرار بر کلاه برداشتن و در رفتن است؟!
(مال دیگرانرا تصاحب کردن و خود را
کنار کشیدن برخلاف عرف و عادت است)

۶۳

بوکنده، تزه دلهك گلیب، که کیلی یاننان
قو یورا!
طنز - باین ده سلمانی جدیدی آمده که
کاکل را از پهلوی سر میگذارد!
(کاری که کرده‌ای با میخوامی بکنی بدعت
است)

۶۴

بیر اوخوتان، ایکی نشان وورورا
با يك تیر دونشان میرند! (میخواهد از يك
کار با گفتار دو نتیجه بگیرد!)

۶۵

بیر بنامازدان لوکرو ، مسجدین قاپسین
باغلامازلار.

بخاطر يك بی نماز در مسجد را نمی‌بندند.
(خلاف بکنفران میتوان مستمک محرومیت
عمومی قرار داد)

۶۶

بیرتای دوگوفو، دالیندا گز دیریر!
يك لنگه برنج را در گرده خود میگرداند
(بهر کسی میرسد با وعده‌های تو خالی
تطمیع میکند)

۶۷

بیرشایلیق ایکنه پشیب، بئر قوگموخام!
(طنز) بقدر يك شاهی سنجد خورده و جا
گرفته‌ام!
(موضوع ناچیزی را مستمک حقانیت خود
قرار داده است)

۶۸

بیر گنجه لین قجهسی، اون ایل يك موللادان
آرلیق ییلر.
فاحشه يك شبه از ملای ده ساله بیشتر می-
فهمد!
(مهارت در نادرستی سریع تر از مهارت
در کسب دانش حاصل میشود)

۶۹

بیر، بوغدا پشیب بهشتدن چیخمیشیق!
ما گندم خورده از بهشت اخراج شده‌ایم!
(محرومیت استثنائی ما علت مشخصی
ندارد)

۷۰

بیر، چاغیر بلعایش گلمیشیک!
(طنز) ما دعوت نشده آمده‌ایم!
(مگر، میهمان ناخوانده هستیم که از
سایرین بهتر از ما پذیرائی میشود!؟)

۷۱

بیر، مکدن گوزو پانجیقلی گلمیشیک!
ما از مکه با چشم گل آلود آمده‌ایم!

(دلیلی ندارد که سایرین بتوانند به بینند
یا بفهمند ولی ما نتوانیم!)

۷۲

بهر یکی بوزلوم دور، لوزگه نینکی قویروق!
از آن مادنبالچه محسوب میشود، از آن
دیگران دنبه!

(علت اینکه مال ما کم ارزش قلمداد میشود
ولی مال دیگران با ارزش معلوم نیست!)

۷۳

بیزیم گوزوموز شورایدی!
مگر چشم ما شور بود؟!
(شوخی - مگر ما محرم یا شور چشم بودیم
که از همه برای تماشا دعوت شده غیر از ما؟!)

۷۴

بیغین یاغلا ییبلارا
سبیلش را چرب کرده اند!
(با رسانیدن سودی راضی اش کرده اند)

۷۵

بیغین آلتیندان کتچیلر.
از زیر سبیلش گذشته اند - (با تطمیع رضایتش
را جاب کرده اند)

۷۶

بویو کلرده گوج اولار، پالان اولمازا
اگر از جانب بزرگان زور گونی جایز باشد،
دروغگوئی جایز نیست.

۷۷

پاپیش لیکمک.
پاپوش (کنش بچگانه) دوختن (گول زدن)

۷۸

تاری شیطانی یاراداندا، او ینددی یارپا -
قیدی!

وقتی خدا شیطان را خلق میکرد فلانی هفت
برگه بود!
(در حيله گری با اغوا کردن شیطان هم)

(بیای او میرسد)

۷۹

لکاللی، وورور.

یکدستی میزند (موضوع را آنچنان مطرح
میسازد که طرف را اغفال کرده و وادار
به اقرار نماید)

۸۰

لکه یه دلدیلر داشا قلا رین نه ایکی هاچا
دیر؟ دلدی آرسیندا مطلب وار!

طنز - به بز نر گفته شد: خایه هایت چرادر
شاخه است؟ گفت در پیشان مطلبی هست!
(موضوع ساده ای را چنان وانمود میکند
که گویا مطلب مهم و محرمانه ای در بین
است!)

۸۱

للهن قورلارمیش تولکی، بیرده کله یه
دوشمز.
روپاه از دام خلاص شده، بار دیگر به دام
نمی افتد
(آدم زرنک از گرفتاری اولیه برای همیشه
تنبیه میشود)

۸۲

تولولعالمیش اوغرونون، فیلجه گوجو وار.
دزد گرفته نشده بازده قبل زور دارد
(محکوم کردن کسی که مدرکی علیه وی
در بین نباشد کار مشکلی است)

۸۳

توستوسو دور چپخمین.
دودش درست دریابد
(طنز - اگر ظاهر کار بی عیب باشد کسی
متوجه خرابی باطن آن نخواهد شد)

۸۴

تولکی تو یوغو ساللی.
روپاه مرغ خانگی را ول کرد.

(فلانی مجبور شد از آنچه با حيله و نا-
درستی بچنگ آورده بود صرفنظر بکند)

۸۵

تولکی، جوخ بیلدینگیندن، تله به دوش.
روباه از بسیار دانی خود به تله می افتد.
(ای بسا زرنگی بخرج دادن بضرر خود
انسان تمام میشود)

۸۶

تولکی تولکلیگین ثابت الدینچه، دهرینه
سامان کیر لر.

تا روباه روباهی خود را باثبات برساند
به پوستش گاه می چانند.
(بهوای زرنگی خود را در معرض خطر
قرار دادن جایز نیست)

۸۷

تولکی دلی: نوزومه گوره دلمیرم، اما
اوزومسوز باغین کوی قوروسون!
روباه گفت: بغاطر خودم نمیگویم ولی
باغ بی انگور کاش اصولا وجود نداشته
باشد! (از نظر افراد حيله گر وجود فرد با
دستگاه حسابگر پیوده است)

۸۸

تولکی ینیه نی، اصلان قوسدورا بیلمز.
آنچه را که روباه خورده باشد شیر نمیتواند
برگرداند
(حتی را که با حيله از دست رفته باشد با
اعمال زور نمیتوان پس گرفت)

۸۹

تولکی، سواخلی دامامیرمز.
روباه به بنای گاه و گل شده وارد نمیشود
(آدم زرنگ در کاربکه راه بازگشت
مشخصی نداشته باشد دخالت نمیکند)

۹۰

تولکونون ایکی قاپسی اولار، بیریندن

بر که قویسالار، بیرینیدن اکپلر.

روباه را دو در میشود تا چنانچه از یکی
در تنگنای قرار بگیرد از دیگری در رود
- (آدم زرنگ برای نجات از خطر گرفتاری
قبلا باید طرق مختلفی را در نظر گرفته
باشد)

۹۱

تولکونون عرضمین اوخیانا جاق، درمین
فیلیق چیخاردارلار.

تا عریضه روباه خوانده شود پوستش یکپارچه
در آورده میشود - (بهوای زرنگی یا قادر
بدلاع بودن خود را در مهلکه انداختن از
هوشیاری بدور است)

۹۲

تولکونون بازاردا (با - میدان) نه ایسی -
وار درینه قیمت قویالار!

روباه را در بازار (با - در میدان) چکار
تا پوستش را قیمت گذاری بکنند
(آدم زرنگ چرا باید خود را لو بدهد یا
در کار خطرناک دخالت بکند!)

۹۳

تولکی وار باش قوپاردار، قوردون آدی
چیخپا

روباهی هست که سر میکند. گرگ شهرت
پیدا کرده است
(خطر افراد حيله گراز خطر افراد قدرتمند
بیشتر است)

۹۴

جهنمه گندن، یولداشی جوخ ایسترا
کیکه بهنم میرود همراه بیشتر داشتن
را آرزو میکند
(کسیکه گرفتار عادت بد و زبان آوری
شده باشد سعی میکند دیگران را هم مثل
خودش آلوده و معتاد بکند)

۹۵

جیدا اوغورلایان، یترین یلر.
کسیکه چوب گردگیری دزدهده باشد جایش
را (جای پنهان کردن آنرا) میداند (کسیکه
عمل خلافی مرتکب شده باشد میداند که
آنرا باید انکار بکند)

۹۶

چوخ بيلمیش کولکی، قویروغوندان
ایلیشر.
روباه بسیاریان از دمش گرفتار میشود
(آدم زرنک وتی گرفتار شود بدجوری
گرفتار میشود)

۹۷

حامام سائیلدی، جانیم قورتاردی!
(طنز) حمام فروخته شد، جانم خلاص شد!
(ضرر یا عدم موفقیت راهه آمودگی خاطر
تعبیر کردن خود را گول زدن است)

۹۸

حناسینن رنگی یوخدور.
حنایش رنگی ندارد
(- دیگر کسی گولش را نمیخورد)

۹۹

حیله ایله ایش گورهن، معنت ایله جان
ولرهر.
کسیکه با حیله کار بکند، با معنت جان
میدهد
(آدم حیله گر پایان عمر خود را در ذلت
و بی یار و یاور میگذراند)

۱۰۰

خالین، خوطلو اولار.
خائن خائف میشود.
(خائن از هرپیش آمدی ولومر بوط بخودش
نباشد دچار نگرانی و دلهره میشود)

۱۰۱

داردیبیندن قورتارمیشلاردان دیرا
جزو افراد نجات یافته از زیر دار است؟
(در زمره افرادی است که از حوادث
خطرناک قطعی جان سالم بزر برده اند)

۱۰۲

داغالا (یا - پاخیلا) تاری ولرمز، ولرسه
دهخیرین گورمز.
آدم جرزنی یا بخیل را خدا (نعمت) نمیدهد،
و اگر هم داده باشد خیرش را نمی بیند

۱۰۳

دگیر مانین بوغازینا، لولو سالان، دیری
چوخارا!
اگر مرده اش راهه گلوی آسیاب بیندازی،
زنده درمی آید
(بقدری زرنک و کار آزموده است که
میتواند او شد بدترین مهلکه جان سالم
بدربرد)

۱۰۴

دلی جریمه ولرهر، عاقیلی رشوه.
دیوانه جریمه میدهد، عاقل رشوه
(خرج کردن بخاطر جلوگیری از گرفتاری
عاقلاً نه تر از خرج کردن بخاطر برطرف
کردن گرفتاری است)

۱۰۵

دوز آدامسان، حیدر تکیه سینده نه قاپیریر-
سان؟!
اگر درستکاری هستی، در تکیه حیدر ترا
چکار؟!
(کسیکه سوء نیت نداشته باشد نباید در
محل یا کاری که اختصاص به اراذل و
اوباش دارد حضور یا شرکت داشته باشد)

۱- تکیه حیدر واقع در تبریز محل اجتماع اراذل و اوباش بوده است.

۱۰۶

رشوه، جهنمی ایشقلاندیرار.
رشوه جهنم را روشنائی می بخشد
(رشوه خوار هیزم خوش سوز و پرشعله ای
برای جهنم است)

۱۰۷

رنجبر لیک، رمدار لبق گوتورمز.
رنجبری با حقه بازی سازش ندارد
(حقه بازی درشان زحمت کشان نیست)

۱۰۸

زیره ک قوش، دیبید یگیندن ایلیر.
مرغ زرنک از منقارش گرفتار میشود
(گرفتاری افراد حیلہ گر به آسانی برطرف
نیشود)

۱۰۹

ساققرین اوغور لایبلار.
ژاژش را دزدیده اند - (اعتمادش را بخیر -
خواهی خودشان جلب کرده اند)

۱۱۰

سامان آلتینا سوجالایر.
به زیر کاه آب جاری میکند
(میخواهد پنهانی فتنه ای برپا بکند)

۱۱۱

سامان آلتینین سویو دورا
آب زیر کاه است (برخلاف سادگی ظاهرش
باطناً آدم ناآلا و توداری است)

۱۱۲

من، منن مشقوی ایست
تو از من مشقت را بخواه (وقتی نتیجه
کارم مطابق میل تو خواهد بود تجسس
در باره نحوه انجام آن لزومی ندارد)

۱۱۳

سنون اییوون اوستولنه، اودون ییغماق
اولماز.

روی طناب تو نمیتوان هیزم جمع کرد
- (وعده های تو اعتبار ندارد)

۱۱۴

سنون اییین ایله، قویو یا دوشمک اولمازا
با طناب تو نمیتوان بداخل چاه رلتا
(با وعده های تو نمیتوان دست بکار
خطرناک زد)

۱۱۵

سینکین ییک، منیمکین اوینا داقا
طنز - آنچه را که از آن توست بخوریم و
با آنچه از آن من است بازی بکنیم! (گول
اینگونه پیشنهاد شراکت را که در آن از
بین رفتن سرمایه من حتمی است نمیخورم)

۱۱۶

سنین یورمولوین، سارهی اولماز.
تخم مرغ متعلق بتو فاقد زرده میشود!
(وعده و نویدهای صددرد صد قطعی تو هم
اعتباری ندارد)

۱۱۷

سو، آیدینلیق دیر، جالا لوز قاپووا!
(طنز) اگر آب نشانه صفاست بهاش در
خانه خودت!
(عملی را که بعنوان سودمند بودن پیشنهاد
میکنی بهتر است خودت انجام بدهی!)

۱۱۸

سولاخایی، چیدن یاغشی وورار.
چپ دست از چپ بهتر میزند
(کسیکه در نادرستی ورزیده باشد غافلگیرانه
عمل میکند)

۱- مأخوذ از اصطلاحی است که کردکان در گردوبازی بقصد گول زدن همبازی غردسال
خود و خوردن گردوهای وی بکار میبرند.

۱۱۹

سبحان اولعامیش، داغارچیق دیبی دلیرا
هنوز موش نشده ته انبان سوراخ میکندا
(از همین خردسالی راه تقلب و نادرستی
را یاد گرفته است)

۱۲۰

سیزده پنجهك، ایجهك، بیرده قوناق، گوجهك
در منزل شما بخوریم و بنوشیم، در منزل
ما بنشینیم و فوری بلند شویم
(انتظار پذیرائی گرم از دیگران با امساك
در خرج پذیرائی از دیگران منافات دارد)

۱۲۱

شیره ولرمك.
شیره دادن (تطبیع کردن) : دون (دانه)
باشیدن

۱۲۲

شیطاندا پاپیش تیکرا
بشیطان هم باهوش میدوزد (شیطان را هم
میتواند گول بزند)

۱۲۳

شیطان، جوخ آر ییلردی، اسم اعظمده
لورگندی!
شیطان خیلی کم میدانست اسم اعظم را
هم یاد گرفت
(آدم زرنگ وقتی راهنمایی هم بشود دیگر
حریفش نمیشود) : چو دزدی با چراغ آید
گزیده تر برد کالا

۱۲۴

طویلده قویمازلار، قوشقون اوغورلارا
به طویلده هم راهش نمیدهند که مبادا سینه.
بند زین را بنزدند! (بашهرتی که بنادرستی
دارد هر کجا برود طردش میکنند)

۱۲۵

عالمه عادت اولدی، یزه بدعت!

از دیگران عادت تلقی شد، از ما بدعت!
(عملی که از دیگران عادی تلقی میشود،
چرا باید از من غیرعادی و بدعت گذاری
تلقی شود؟!)

۱۲۶

عثمان سیاستی واری دیر.
سیاست عثمان را دارد
(دو دوزه بازی میکند - از دشمنی علنی
اجتناب می ورزد)

۱۲۷

عقلین اوغورلا بیملار.
عقلش را دزدیده اند (با حيله و نیرنگ
و ادار به اطاعت از خود کرده اند)

۱۲۸

علیهده آغلیر، عمرده
به علی هم گریه میکند، به عمر هم!
(هم از حق طرفهاری میکند و هم از ناحق!)

۱۲۹

فند، فندی کمر، مرتضی علی هرا یکسین.
حيله حيله را میبرد، مرتضی علی هردو تارا
(قدرت حقیقت طلبی بالاتر از قدرت همه
حيله گر ها قرار دارد)

۱۳۰

قابا خدان گلمیشلیک اللیرا
در شکایت کردن پیشدستی میکند

۱۳۱

قالتی (یا - بوغوردی) پنیپ، قاین نوزمه
آغزینا سورتورا

ماست را خورده ظرفش را بدهان دیگری
می مالد!

(شخص دیگری را با سودرسانی اندك
شریک جرم خود قرار میدهد)

۱۳۲

قارالتیق پترده، حالوا پنیسه لین سیرینی

آلاه پیلر.

سر کسی را که در تاریکی حلوا میخورد
نقط خدا میتواند بداند
در کار محرمانه وجود سوء نیت متحمل
است

۱۳۳

قربان اولوم تسبیح سنه، هنج کیم گمان
التمزمنه.

(قربانت کردم تسبیح (که در سایه تو)
کسی گمان بد درباره من نمیکند)
(تسبیح و غیره برای عده ای مؤثرترین
وسیله برای اغفال مردم و اختفای اعمال
خلاف شرع خودشان است)

۱۳۴

قره منی باسامیش، من قره نی باسدیم!
تا سیاهی مرا زیر نکرده، من سیاهی رازیر
کردم
(در شکایت پیش دستی می کنند تا خود را
مظلوم نشان بدهد)

۱۳۵

قلعه، ایچینن آلنار.
قلعه از داخلش تسخیر میشود
(شکست خوردن از تفاق یا خیانت داخلی
ناشی میشود)

۱۳۶

قوردالاسون، ایچیندن قورد چیغار.
تجسس کردن کرم موجب پیداشدن کرم
میشود
(از تجسس زیاد گرفتاری ایجاد میشود)

۱۳۷

قولتوغونون آلتینا، قارپوز ولر مه.
زیر بغلش هندوانه نکذار (با تحسین کردن
وازار بخودخواهی مکن)

۱۳۸

قولانچین دولدور و بلار (یا قولای دولوب)
گوشش را پر کرده اند (گوشش پر شده است)
(چون تحت تأثیر گفته دیگران قرار گرفته
حاضر به حرف شنوی نیست)

۱۳۹

قونشومینجیفین اوغورلایان، گوردا تاخار
کسیکه (کردن بند منجیق همسایه را دزدیده
باشد در گور (بگردن) می آویزد
(اشیاء دزدیده شده از نزدیکان را نمیتوان
در انظار عمومی بکار برد)

۱۴۰

قوبونو اولمیانین، پیچاغی ایعی اولار.
کسیکه کوفندی نداشته باشد کارش تیز
میشود
(دست به تحریک دیگران زدن نشانه جرات
شخصی نداشتن است)

۱۴۱

کنچل سودا گنتمز!
کچل برای آب (آوردن نمیرود! (گول
گفتار بظاهر فریبنده را نمیخورم)

۱۴۲

کنجه چاخیر ولرسن، قوردا دوو گلر.
اگر عرق بخورد بز بلعی داوطلب مبارزه
با گرگ میشود - (تحریک افراد ناتوان
آنان را جسور و بی پروا میکند)

۱۴۳

کبهك آلتیندا، اولاری وارا
زیر سیوس آردها دارد!
(با وجود تظاهر بسادگی آدم سودار و
مرموزی است)

۱۴۴

کره کره، منه ده کره!
پاورقی در صنفه بمد

کره کره بمن هم کره؟
(قرار نبود بمن هم مثل سایرین کلک بزنی)

۱۲۵

کلاه شرعی دیر.
کلاه شرعی است (فقط ظاهر کار است که
بنظور اغفال دیگران با احکام شرعی
تطبیق داده شده است)

۱۲۶

کلك ايله گلن، کولك ايله گئدر.
آنچه با کلک آمده باشد با کولاک از بین
میرود
(مالیکه با حیلہ نیرنگ بدست آمده باشد
با تندبادی از بین میرود): باد آورده را
باد میبرد

۱۲۷

کورد آشی، قلیسیر اولماز.
آش کرد بی بو نمیشود
(کار فلانی بی خدشه نمیتواند باشد)

۱۲۸

کهنه کهنه، ترمه ترمه
برای ده قدیمی، رسم تازه
(رسوم جدید را بین مردمان قدیمی رایج
کردن عمل ناجور و ناپسند است)

۱۲۹

کشی اولان، توپور دوگون پالاماز
کسیکه مرد باشد تف کرده خود را نمی لیسد

(نقض قول و قرار با مردانگی مغایرت دارد)

۱۵۰

کیشین سوزو بیر اولار.
حرف مرد یکی میشود
(مرد نباید زیر قول خود بزند)

۱۵۱

کاه نالا ورور، کاه مهخا.
گاهی به نعل میزند گاهی به میخ (سنت
و شل میکند تا طرف جا نخورد)

۱۵۲

کنج گلب، کنز کورمه شیب
دیر آمده و زود یاد گرفته
(با وجود تازه کار بودن قصد اغفال دیگران
را دارد)

۱۵۳

ککن ايله قارداش دیر، گئدن ايله پولداش
(طنز) با هر پندهای برادر است و با هر
روندهای همراه: نخود هر آشی است

۱۵۴

گوزو باغلیچی اوپونو دورا؟
مگر بازی چشم بندی است؟
(مگر چشم بسته است که میخواهی اغفال
بکنی؟)

۱۵۵

گوچه مینجیق کیمسه دیر، مینم گوزوم
اوندا دیر؟

→ ۱- تاجری ورشکستی خود را با یکی از طلبکارانش در میان گذاشت و تقاضای چاره-
جویی کرد، طلبکار گفت: بشرطی راهنمایی میکنم که پس از رفع مزاحمت سایر طلبکاران دینی
را که بخود من داری ادا بکنی. تاجر شرط را پذیرفت و طلبکار چنین گفت: از فردا خود را
بدیوانگی بزن و هر طلبکاری مراجعه کرد بگو: کره.
تاجر چنین کرد و طلبکاران او را دیوانه پنداشته کم کم از مطالبه دست کشیدند تا
روزی طلبکار نزد تاجر رفت و ادای طلب خود را خواستار شد تاجر جواب داد: کره، طلبکار
حیرت زده گفت: کره کره... ۱
۲- مردی که دارای دو زن بود بهر يك از آنان پنهانی مینجوق سبزی به نشانه خاطر-
خواهی داده بود. و وقتی از وی سؤال میشد که کداميك از زنهای خود را بیشتر دوست میداری؟
جواب میداد: گریجه...

مینجوق سبز پیش هر کسی باشد، چشم من
بدنبال وی است
(دودوزه بازی میکند تا کسی را از خود
رنجانیده باشد)

۱۵۶

لوطولوغون تولماسون!
لوطیگری نکیرد - (کلك بازی را کنار
بگذار - بشوخی برگذار مکن)

۱۵۷

لوطولوق، ترك گولورمز.
لوطیگری دوتر که سواری برنمیدارد!
(آدم لوطی منش شوخی را هم جدی تلقی
میکند)

۱۵۸

مین کوزه به قولی قویا لاردان دیرا
از آنهایی است که هزار کوزه را دسته
میکذارند!
(در کلك بازی کارکشته است!)

۱۵۹

مولالین کوکوله، طبیبین آریفینا، اینانما.
به ملای چاق و پزشک لاغر اعتماد نداشته
باش

(به ملای چاق اعتماد نداشته باش چونکه
اگر پرهیزکار بود نبایستی در اثر برخوردی
چاق شده باشد و بدکتر لاغر اعتماد نداشته
باش زیرا اگر خودش از دستور سلامتی
مطلع بود نبایستی شخصاً لاغر و رنجور باشد)

۱۶۰

ناشی اوغرو، لوزون ساماتلیفا وورار.
دزد ناشی خود را بکاهدان میزند.
(بخاطر سود ناچیزی موجبات گرفتاریها
آبروریزی خود را فراهم کردن نشانه
ناشیگری است)

۱۶۱

قشه چکمک.
نقشه کشیدن (طرح ظاهر فربیی تهیه کردن)

۱۶۲

ننه باجیسنادا، نامحرم دیرا
بنادر و خواهر خود نیز نامحرم است!
(در اطفاء شهوت حلال و حرام برایش
بی تفاوت است)

۱۶۳

هلم، قلم آدام دیر.
آدم حق و بی اعتباری است
۱۶۴
یاش اودون سالیب.

هیزم تر فروخته است (در اثر خلف وعدم
است که خود را نشان نمیدهد)

۱۶۵

یالانچی، خام طمع آلادار.
دروغگو میتواند طمعکار ناشی را گول بزند
(طمعکار مناسبتین فرد برای گول زدن
است)

۱۶۶

یتیمه سوز و لرن چوخ اولار، چورهک
و لرن آز.
یتیم را وعده و نوید دهنده فراوان پیدا
میشود ولی نان دهنده کم پیدا میشود
(وعدههای محض رضای خدائی غالباً عملی
نمیشود)

۱۶۷

یتمدی شهر دنقو لولموش دیرا
از هفت شهر رانده شده است!
(هرکجا بوده در اثر نادرستی یا بی عرضگی
طرد شده است)

۱۶۸

یتر آلتیندان، پاسا گندلر دن دیرا

جزو کسانی است که از زهر زمین به تمزیه
میروند
لالائی با وجود ظاهر آرام و سرزبری در
دو بهم زنی مسلط است: آبزیر کاه است

۱۶۹

یوخو گورمك.
خواب دهن (نقشه‌ای اندیشیدن حیل‌ای
طرح کردن)

فصل شانزدهم

اعتیاد، شهوت، هوس، قمار، مشروب،
زنا، گمراهی

• ۱

اریندن واریدی، بیرینده قاریشدی.
از شوهرش داشت یکی را مخلوط کرد
(زن هرزه بچه دار بودن از شوهر خود را
وسیله اختفای جرم زنا قرار میدهد)

۲

اگر هوس دیره، بس دیر!
اگر از روی هوس هم بوده باشد بس است!
(دنبال هوا و هوس رفتن هم حدی دارد که
نباید از آن تجاوز کرد)

۳

البن الله دوشك.

از دستی بدست دیگر افتادن

(آلت هوس این و آن قرار گرفتن: هرجائی
شدن)

۲

اونی که گرهك بوردا دلدیریدین، دهمین
الوینده دلدیریبین، اونی که گرهك دهمین
الوینده دلدیریدین بوردا دلدیریرسن!
آنچه که میبایست در اینجا سوراخ شود
در خانه پدریت سوراخ شده و آنچه که
میبایست در خانه پدریت سوراخ شده باشد
در اینجا بسوراخ شدن میدهد!
(کاری را که نبایستی بکنی کرده ای و کاری

۱- مردی با دختری ازدواج کرده بود در شب زفاف دید هروس گریه میکند و علت
آنرا پرسید: هروس جواب داد: چون در کودکی فراموش کرده اند گوشش را سوراخ بکنند در
چنین شبی نتوانسته از گوشواره هایش استفاده بکنند داماد گفت: اینکه گریه ندارد در اینجا هم
خودم میتوانم چنین کاری را انجام بدهم وقتی هم بستر شدند و داماد متوجه دوشیزه نبودن زنش
شد گفت: اونی که گرهك...

را که میبایست قبل کرده باشی نکرده ای!

۵

ایچدین اولومون سو یون، تو کدون اولوون
سو یون.

تا خوردی آب انگور را، ریختی آب رویت را
(باده خوری حیا و آبروی خود را از
دست دادن است)

۶

باشی، قووورما سبزی ایگی ولریر!
مرش بوی قورمه سبزی را میدهد
(هوس دخالت در سیاست یا کارهای انقلابی
را دارد)

۷

بالانی، امیری دیر.
بالانی کج است - (مست کرده است و با
عقیده انحرافی دارد)

۸

چاخیر ایچن! مالین ایپیرمه! بنگ چکن،
عاخلین ایپیرمه! تیریاک آتان، عمرین
ایپیرمه.

کسیکه مشروب بخور باشد، مالش را گم
میکند؛ کسیکه بنگ بکشد، عقل خود را
گم میکند؛ و کسیکه ترپاکی باشد، عمر
خود را گم میکند

۹

شیره چکمک.
شیره کشیدن (لاس زدن)

۱۰

شیطان فعلسی دیر.
کارگر شیطان است (واسطه گناهارکاری
دیگران شده است)

۱۱

قجه نین گویلی اولسا، دووار چالدا اغهندا-
ندا ولر مه.

فاحشه چنانچه میل داشته باشد از سوراخ
دیوار هم میدهد

(جلوگیری از هوس بازی زن منحرف کار
مشکلی است)

۱۲

قومار بازین آخر عاقبتی اولعاز.
قمار باز را عاقبت خوشی نمیتواند باشد

۱۳

قومار، ناشی الی سئومر.
قمار دست ناشی را دوست میدارد
(خوش یاری آدم ناشی در قمار موجب
آلودگی وی میشود)

۱۴

قومارین اولماعیدا، اولوزماق دیر.
برد قمار هم بکنوع باخت است
(عادت بقمار علاوه بر ضرر و زیان مستقیم،
حساب دخل و خرج زندگی از دست دادن
را هم دارد)

۱۵

گوز قیردیر ماق.
چشم گرم کردن: چشم چرانی کردن

۱۶

گوزووی، درویشی الله.
چشم را درویش کن (تحت تأثیر آنچه
می بینی قرار نگیر)

۱۷

یولدا ان جیخماق، عیبده ییل؛ یولا کلمه مک
عیب دیر.

(از راه خارج شدن عیب نیست، پراه
نیامدن عیب است
(کسیکه از خطا یا از اشتباه خود پند نگرفته
باشد سزاوار سرزنش است)

فصل هفدهم

زراعت، ملك داری، صنعت

۱

آر بائین، دنی قیزیل دیر؛ سامانی گوموش.
دانه جو طلاست و کاهش نقره
(کشت جو از جهت مصارف سودمند دانه
و ساقه اش بهترین کشته است)

۲

باغا باخان باغ اولار، باغسان باغ اولار.
از باغ اگر مراقبت شود باغ میشود و
اگر مراقبت نشود کوهسار میشود.
(آبادانی با پرورش خوب مستلزم قبول
خرج و زحمت است)

۳

دعوان یوخدور، ملك آل؛ ایشین یوخدور،
دگهرمان سال.

طنز. اگر با کسی دعوائی نداری ملك
مزروعی بخر، و اگر بیکاری آسیاب بنا کن.
(در خرید ملك مزروعی درگیری با ملاکین
مجاور و در احداث آسیاب درگیری با
مشکلات فراوان وقت تلف کن وجود دارد)

۲

سامان، قالا- قالا گوموش و نر؛ آر با، قالا-
قالا سامانا دونا.
گاه هر چند بیشتر بماند به نقره تبدیل میشود
و جو هر چند بیشتر بماند به گاه تبدیل
میشود.

(گاه هر قدر بیشتر نگهداشته شود بر قیمتش
افزوده میشود ولی جو اگر زیاد نگهداری
شود از قیمتش کاسته میشود)

۵

صنعت، قیزیل اولوکه دیر.
صنعت مثل انگشتر طلا است.
(صنعتگر در هرجائی از آسایش و التخار
برخوردار است)

قیمشلی پتر، گوموشلو پتر.
زمین نی زار زمین نقره دار است.
(زمین نی پرور از جهت مصارف محصولش
در کارهای ساختمانی و دام پروری، حصیر-

باقی و غیره سودآورتر است)

۷

ملك، قیزیل میخ طولله دیر.

ملك، میخ طولله طلائی است

(ملك داری درآمد مطمئن و همیشگی دارد)

۸

هرکیمین باغی وار، اوره گینده داغی وار.

هرکسی که باغ دارد، بدش داغ دارد.

(باغ داری و باعائله داری کار بسیار مشکل

و پرزحمتی است)

فصل هجدهم

امنیت، نا امنی، آزادی، سکوت و آرامش،
شلوغی و ازدحام

۱
آباد اولسان خانخال، پتل پاتار گرمیش
قالخارا

آباد باشی خلخال، باد مرد میخواید (لرو
می نشیند). باد گرم بلند میشود
(شهر یا منزلی است که تا غوغائی تمام
میشود غوغای دیگری برها میشود)

۲
آت قاجدی، بالانی هوشدوا
اسب لرا رکرد و بالانش افتادا
(این جمع شلوغی عجیبی برها شد!)

۳
آراقار پندی، مسب اچدی!
اوضاع بهم خورد، منصب از بین رفت!
(وضع بقدری آشفته شد که کسی هوای
کس دیگر را نداشت)

۴
آزاد لوق آلمالی دیر. ولرمه لی ده ییل.
آزادی گرفتنی است نه دادنی.
(لرد یا اجتماعی که آزادی را با قدرت خود
بدست نیاورده باشد فاقد آزادی واقعی
خواهد بود)

۵
الشهك ككیر، معرکه یوگله.
خر بارو معرکه بارکنا
(جنگال و آبروریزی برها شد)

۶
الله ییل اودون اوستوله سوتوکدولرا
انگار روی آتش آب ریخته شد
(خشم یا فتنه برها شده یکباره فرونشست)

۷
الله ییل قورباغا گولونه داش آلدیلا!
انکار به مرداب تورباغه سنگ انداخته شد!

(در يك لحظه سكوت مطلق برقرار شد)

۸

الله بيل كفلى استعونه طلبه نوگولوب!
انگار بسوی مست طلب هجوم آور شده اند!
(جمعی بقصد خوردن چیزی یا مشاجره
با کسی هجوم آور شدند)

۹

الهم یا نعایب اغنیما لیم!
دستم نسوخته تا آنرا بدهانم بچهانم!
(اجبار یا اضطراری برای قبول یا انجام
چنین کار زبان آوری ندارم - برای خود
آزادی عمل قائل هستم)

۱۰

ایته ییمین قانیمیر!
سک صاحب خود را نمی شناسد
(بقدری شلوغ است که کسی از کس دیگر
خبر ندارد)

۱۱

ایگنه آلمانغا، یئر بوخدور! (یا - ایگنه
آلمان، یئره دوخما!)
برای سوزن انداختن جایی نیست (اگر
سوزن بیندازی بزمین نمی افتد)
(کوچکترین جای خالی باقی نمانده است -
جمعیت بطور فشرده اجتماع کرده اند)

۱۲

باشووا، قیزیل آل دولان.
روی سرت (طبقی) طلا بگیر و بگرد
(جای امن و آمانی است)

۱۳

بهری یالیر، ییری قانخیر!
تا یکی میخواید، یکی بلند میشود!

(در بین این جمع لحظه ای آرامش برقرار
نمیشود!)

۱۴

تولکی نوکونی (یا - توزانلی) سالی!
دود (یا گرد و خاک) رو به واری راه انداخت
(از روی حيله گری سر و صدا راه انداخت
و با همه چیز را بهم ریخت!)

۱۵

جنگل مولا دیر!
جنگل مولا است!
(جای شلوغ و بی نظم و ترتیب است -
جمعی است که همه رقم آدم در پیشان
پیدا میشود)

۱۶

حسن سوخدو دگیرمانی دیر!
آسیاب حسن چنانید است!
(جای شلوغ و پر رفت و آمدی است)

۱۷

دام دووار، آداما گلیر!
بام و دیوار به آدم می آید (حمله و رمیشود)
(در محفل افراد ستیزه جوئی قرار گرفته ام!
و با خانه ای است در حال فرو ریختن)

۱۸

دله زن دن، جیب کن اسکیک اولغاز.
از دلاله زن جیب بر کم نمیشود
(محللی است مثل بازار دلاله زن تبریز که
تا غفلت بکنی جیب زده میشود)

۱۹

دلی، دلییه قوشولوب! ده تگ گویدن
یاغیر!
دیوانه بدیوانه پیوسته، چماق از آسمان

۱ - كشك خوردن افراد مست در حال عبور از جلو مدارس علوم دینیه بوسیله طلاب
متداول بوده است.

۲ - دلاله زن (دلاله زن) نام بازاری است در تبریز.

میاردا

(از اجتماع دیوانگان شلوغی عجیبی برپا شده است)

۲۰

سو، سودان کرهنمادی!

آب از آب تکان نخورد

(برخلاف انتظار کوچکترین اتفاق و بهم خوردگی مشاهده نشد)

۲۱

قالایک قانجینی کیمین، تو کولندولر!

مثل مادگیهای قلعه یک هجوم آوردند

(دسته جمعی با هیاهو هجوم آوردند)

۲۲

قیامت قوپدو!

قیامت برپا شد!

(شلوغی با شیون وزاری عجیبی براه افتاد)

۲۳

کیم کیمه دیر؟! •

کی به کیمه؟!

(از کثرت شلوغی کسی متوجه کار کسی دیگر نمیشود)

۲۴

میرلی میخاناسینا دونوب!

نظیر میخانه لاس زنی شده است

(معلی است که از کثرت شلوغی و تردد

افراد ناجور شکل میخانه شلوغی را بخود

گرفته است)

۲۵

هنج کیم، هنج کیمه ده ییل.

کسی بکسی نیست

(کسی کاری بکار دیگری ندارد و یا کسی

گوش بحرف دیگری نمیدهد)

۲۶

هنج کیمین بورنودا قانامادی.

خون از دماغ کسی بیرون نیامد

(در حادثه ای که احتمال داشت خون جاری

شود کوچکترین آسیبی بکسی نرسید)

فصل نوزدهم

ضعیف و قوی، فقیر و غنی، پیری و جوانی، کوچکتر و بزرگتر،
با تجربه و بی تجربه

درماندگی میشود)

۲

آج اسنر، کوخ میبرد.
گرسته دهن دره میکند. سیر آروغ میزند

۵

آج، الینه دوشه نی یبر، کوخ آغرینا
گلله نی دهر.

گرسته آنچه را که بدستش افتد میخورد.
سیر آنچه را که بدعانش برسد میگوید

۶

آج، کوخون اوزونه باخماق ایله دویمار.
طنز-گرسته با نگاه کردن بروی سیر، سیر
نیشود

(تقرب خشك و خالی به ثروتمندان رفع
نیازمندی نمیکند)

۷

آج دوغرار، کوخ یبر!

۱

آت آلینان ساواشاندا، آرادا الله گین
لهجی سینار.

وقتی اصب با اصب دعوا بکند در این میان
های خر میشکند

(ضرر و زیان مبارزه اقربا نصیب ضعیف
میشود)

۲

آلی نین ییادعدن نه خبری؟!۱

سواره را از پیاده چه خبری؟!۱

(الفراد مولق با توانگر اطلاع از حال
ناتوانان را وظیفه خود نمیدانند):

سیر از گرسنه خبر ندارد

۳

آلینان یولا چیخان الله گین، وای حالینا!

وای بحال خری که همراه اصب شده باشد!

(رقابت با قویتر با ثروتمندتر از خود موجب

گرسته خرد میکند، سیر میخورد (طنز)
(در همکاری اجتماعی زحمت کشیدن سهم
بینوایان است و استفاده کردن سهم
توانگران)

۸

آجلیق ایله توخلوغون آراسی، بیر پارچا
چوره ک دیر.

فاصله بین فقر و غنا لقمه‌ای نان است
(کسیکه حداقل معیشتش تأمین باشد فاصله
چندانی با اغنیا ندارد)

۹

آجیلیدان لولن آز، توخلوقدان لولن
چوخ.

مردن از گرسنگی کم، مردن از سیری زیاد
(مرگ و گرفتاریها بیش از آنکه از ناتوانی
و گرسنگی ناشی شده باشد از سیری و
توانگری ناشی میشود)

۱۰

آجینان، توخون نهصاباحی؟!
گرسته را با سیر چه سلامی؟!
(سروکار پیدا کردن بینوا با توانگر وضع
ناجوری است)

۱۱

آجین ایمانی، توخون ایمانی اولماز.
گرسته را ایمانی، سیر را ایمانی نمیشود
(از گرسنه انتظار تقوی و از سیر انتظار
کنشت نباید داشت)

۱۲

آریغ آلا، قوروغودا یوک دیر.
اسب لاغر را دمش هم باری است: در خانه
مور شبمی توفان است

۱۳

آریغ، بالماندا یوک دور.
لاغر را یک من هم باری است (همانند مثل بالا)

۱۲

آرجا هارا گندیرسن؟ چوخجا یانینا.
کمتر کجا میروی؟ نزد بیشتر.
(ثروت‌های کوچک جنب ثروت‌های بزرگ
میشود)

۱۵

آغ آت، آربا یئمز؟!
مگر اسب سفید جو نباید بخورد؟!
(شوخی - چرا باید هوسهای جوانی برای
سالندان جایز نباشد؟)

۱۶

آغ گون آدمی آغاردار، قاراقون آدامی
قارالدار.

روز سفید آدمی را سفید میکند، روز سیاه
آدمی را سیاه میکند
(زندگی مرفه در رنگ چهره اثر مثبت
میگذارد و زندگی ذلت بار اثر منفی)

۱۷

اصلان قاریاندا، گوتونده قاریشقا یووا
سالار.

طنز- شیر چو پیر شود در کونش مورچه
لونه میگذارد
(رسم روزگار بر اینست که دلاوران سالخورده
مورد استهزاء افراد کم شخصیت قرار بگیرند)

۱۸

اصلانین قورخوسو، قاریشقادان دیر.
ترس شیر از مورچه است.
(دشمن افراد ضعیف را بپایدی اهمیت شمرد)

۱۹

انسان قوجالار، گونولو قوجالماز.
انسان پیر میشود امیال و آرزوهایش پیر
نمیشود
(امیال و آرزوهای انسانی با پیر شدن از
بین نمیرود)

۲۰

اولان ناخار، اولمایان باخار.
آنکه دارد (بگردن) می آویزد و آنکه ندارد
تماشا میکند
(تقلید از ثروتمندان در بنمایش گذاردن
زینت آلات لزومی ندارد)

۲۱

اولاندا سور قیزارار، اولمایاندا اوز
قیزارار.
در دارا بودن چشم سرخ میشود در دارا-
نبودن چهره قرمز میشود
(بملاحظه‌ای به هنگام توانائی، موجب
شرمندگی به هنگام ناتوانی میشود)

۲۲

اولان، یارما قاینادار، اولمایاق الین
قاینادار.
کسیکه داشته باشد بنفور میجوشاند،
کسیکه نداشته باشد دست خود را می رقصاند.
(کسیکه استطاعت تقلید از زندگی اغنیاء
را نداشته باشد ناچار باید با امکانات
موجود خود را مشغول بدارد)

۲۳

ایکی آتلی پیر آتلی اولاندا، پیر آتلی هنج
آتلی اولار.
در وضعی که برای دارنده دوا سبک اسب
باقی مانده باشد برای دارنده یک اسب
اسبی باقی نخواهد ماند
(در خرابی وضع عمومی فقرا بیش از اغنیاء
در مضیقه قرار میگیرند)

۲۴

ایگنه ایشین، چو والدوز گورمز.
کار سوزن را جوالدوز نمیتواند بکند
(ای بسا کاری که کوچکترها میتوانند
ماهرانه‌تر از بزرگترها انجام بدهند)

۲۵

ایگیت یوخول اولاندا، دیندیر هر لر گولر لر!
جوانمرد چوینوا گردد باسته زاه و مسخره
گرفته میشود! (طنز)
(رسم مورد استهزاء قرار گرفته شدن جوانمرد
در وضع بی‌چیزی رسم ناروانی است)

۲۶

لوردك تولدو، غازقالدی؛ سیم قهریلدی
سارقالدی.
اردك مرد غاز ماند - سیم پاره شد سازماندا
(بامرک جوان طراوت زندگی بازماندگان
از بین میرود)

۲۷

لورکوزون لای، ایشون ضای.
گاوت یکی، کارت ضایع
(کار با کمبود وسایل لازم بدشواری انجام
می‌پذیرد)

۲۸

لورلور دورون، دیریلری سوباق!
مردمها بپاخیزید زنده‌ها را لغت بکنیم!
(تصد زورگوئی ضعفا بر اقویا تعجب آور
است!)

۲۹

برگدن - بوشدان چو بیخیش آدام دیر.
آدم سرد و گرم چشیده‌ای است:
(آدم ورزیده و دنیا دیده است)

۳۰

بلا، چورلیا ده‌پر.
بلا به آنت زده میرسد.
(حادثه ناگوار غالباً برای افراد ناتوان و
زجر دیده رخ میدهد)

۳۱

بک ایله بوسغان اکلین، طاقی چوگنننده
چیضار.

كسيكه با ييك بوستان (جاليز) كاشته باشد
بوته‌های بوستان روی دوشش ميرويد.
(در شركت با همكاري با مقامات بالا بايد
تمام زحمات آنرا در نظر داشت)

۳۲

بگ دون گيه نده ، دليه لير: مبارك ،
يوخول دون گيه نده ، دليه لير: بگدن
آلبسان؟!!

(طنز) وقتی ييك قبای تازه‌ای بپوشد ،
گفته ميشود: مبارك است: وقتی بي چيز
قبائی بپوشد، گفته ميشود: از ييك گرفته‌ای!
(موفقيت زيردستان نيز بحساب آرا با نشان
گذاشته ميشود)

۳۳

پالچيفا بالان آراباني ، قوجا نوکور
چيخاردار.
ارابه در گل فرورفته را گاو بير ميتواند
بيرون بكشد.

(گرفتار بهاي عمده و سنگين را تدبير پيران
ميتواند بر طرف سازد)

۳۴

پوللويبا ، بلي دهرلر: پوللوزا، دلي.
به پولدار (بلي) گفته ميشود. به بي پول
(دهوانه)
(نظريه پولداران مورد تأييد قرار ميگيرد،
نظريه بي پولان مورد استهزاء)

۳۵

پولون گرهك كورهك ايله كوروپسن!
پولش را بايد با هاروب-هارو بكني
(پولش آنقدر زباد است كه ميزان تقريبي
آنرا از طريق جابجا كردن بوسيله هاروب
شايد بتوان تخمين زد-پول بي حسابي دارد)

۳۶

پولي، خوروز سي الثيتمه ييب!
پولش حداي خروس نشيده است
(از ميزان پول فراواني كه اندوخته كسي
اطلاعي ندارد و فقط شب هنگام كه همه
در خواب باشند آنرا ميشمارد)

۳۷

تاري ، هنج كيمين دووارين آلقاق الله-
مين!
خدا ديوار هيچكسي را کوتاه نكند.
(ضعيف در معرض تهمت و تجاوز ديگران
قرار دارد)

۳۸

توباء، توخلوقدان چيخار، دعوا، آجلقدان.
توبه از سيري، دعوا از گرسنگي ناشي ميشود
(آلودگي بگناه ناشي از امكانات است كه
بتوبه منجر ميشود و اقامه دعوا ناشي از احتياج)

۳۹

توخلوق، ييه لي نين گوگون قارار.
سيري ريشه صاحبش را برميكند
(تفرعن و هوس قدرت نمائي به فنا منتهي ميشود)

۴۰

توخون، آجدان خبري اولمار.
سير از گرسنه خبر ندارد

۴۱

چوخ بوداخلار، كوئوكلر اوستدو پيراليب!
چه بسا شاخه هائي كه روی ريشهها قطعه -
قطعه شده اند!

(چه بسا اراد ضعيف يا جواني كه روی
اميال قوي ترها از بين رفته اند)

۴۲

چولمك، داشا توخولسا، وای چولمگين
حالينا!

داش چولمگه لوخونا، گینه‌وای چولمگین
حالینا!

وقتی دیک سفالی بسنگ بر خورد بکند، وای
بحال دیک سفالی! وقتی سنگ به دیک
سفالی بخورد، باز هم وای بحال دیک سفالی
(دعوا با مبارزه بین ضعیف و قوی اهم از
اینکه از طرف ضعیف یا قوی شروع شده
باشد بضرر طرف ضعیف تمام خواهد شد)

۴۳

خانیم سیندیران قابین، سی چیخمار!
(طنز) - ظرفی را که خانم شکسته باشد
صدایش در نمی‌آید
(خطای بزرگ‌ترها برخشان کشیده نمی‌شود)

۴۴

دانا چیخمامیش بوزو چیخمار.
تا ماده گاو جوان (از طویله) بیرون نیامده
باشد گوساله بیرون در نمی‌آید
(در ازدواج یا شرکت در اجتماعات حق
تقدم با اولاد ارشد است)

۴۵

دلمین، بیر آلاهی وار! سولونون ایکی!
آها، دیم یک خدا دارد. آبی دو خدا!
(این از مواردی نیست که بین فقیر و غنی
فرق گذارده شود!)

۴۶

دویمه‌جی خانیم ییهر، کوله‌گی یتیم.
(طنز) (مخلوط کره و نان گرم را) خانم
میخورد کتک را یتیم!
(خوشگذرانی به اغنیا، کتک خوردن به فقرا
اختصاص دارد!)

۴۷

دولت‌لینین الین پیچاق کسنده، کاسب کوینه
گین جیرارا
طنز - وقتی دست ثروتمند را کارد ببرد

فقیر پیرامن خود را پاره میکند.
(دلسوزی فقیر از جهت آسیب جزئی
رسیدن به ثروتمند تعجب‌آور است)

۴۸

رنبوره‌ک خانانموصی دیر.
شتر زنبورک‌خانه است
(آدم متحمل و مجرب است)

۴۹

سورویه قورد گیرنده، بیر کتچیلینی تاپار.
وقتی گرگ خود را به رمه بزند، دارنده
یک بز را پیدا میکند
(در حوادث ناگوار همگانی ضعیف‌سپهرهای
اقویا میشوند)

۵۰

غاز للهیی، قانون بازار.
بر غاز قانون می‌نویسد.
(ای بسا السراپ بظاهر ضعیف که کارهای
بزرگی انجام می‌دهند)

۵۱

قالتیق (یا-پوشورد) داغیلا، پتری قالار!
آیران داغیلا، نهی قالار!
ماست اگر بریزد جایش (لکه‌اش) باقی
میماند، دوغ اگر بریزد چه چیزش باقی
میماند؟! -

(توجه ضرروزیان برای ضعیفا نابود کننده
است نه برای اقویا)

۵۲

قاریشقا یوواسیندا شبنم تولان دیر.
درخانه مور شبنمی تولان است
(برای ناتوانان ضرروزیان جزئی هم‌خطر
بزرگی محسوب میشود)

۵۳

قوردون سبینه، قوشدا یتیم.
به‌منت گرگ مرغ هم میخورد

(قدرتمندان وسیله تأمین معیشت ضعیفان هستند)

۵۲

قوشون، ارکاک دیشمین ییگلر قانیر.
نر با ماده بودن مرغ را بیکها می‌شناسند
(درک جزئیات مسائل خوشگذرانی از
توانگران مطلوب است)

۵۵

قویونا داغ قویاندا، کتچنین گوروندن
پاش گلر.
هنگام داغ نهادن به گوسفند از چشم بز
اشک جاری میشود
(وضع که برای توانگران (دنبه‌داران)
ناگوار باشد برای ناتوانان (بی‌دنبه‌ها)
هولناک خواهد بود)

۵۶

قویون ایاغی اینجه لر، قوزو ایاغی دیر-
چه لر.
بای گوسفند (رفته رفته) نازک میشود، بای
بره (رفته رفته) جان میگیرد
(مزاج سالمندان بتدریج روبه تحلیل میرود
ولی مزاج خردسالان بتدریج رو به رشد
میرود)

۵۷

قیشا دلدیلر: هاردا قیلادون؟ دلدی:
یوخولادون جانیندا.
به زمستان گفته شد: در کجا زمستان کردی؟
گفت: در جان بینوایان.
(مشکلات زندگی برای بینوایان طاقت-
فرستاست نه برای ثروتمندان)

۵۸

کاسب جوانمرد اولار.
صنف فقیر جوانمرد میشود.
(فقرایش از احتیاج از خصلت جوانمردی
برخوردار هستند)

۵۹

کاسبیلارین دوویری آلباق اولار.
دبوار بینوایان کوتاه میشود (طنز)
(نسبت بدبختی ایشان از احتیاج چسبندگی دارد)
۶۰
کاسبین خسته لیگی، دولتینین قعبه لیگی
دینلمز.

۶۱

کسه ک او توروب، داش او چون آغلیرا
کلوخ نشسته برای سنگ گریه میکند
(مشاهده دلسوزی ضعیف بخاطر قوی
تعجب آور است)

۶۲

کوپلو پانیندا، کوزه لر سینیب!
ای با کوزمهائی که در کنار خمرها
شکسته است
(ای با جوانانی که پیش از پیران مرده اند)

۶۳

کوتان بیلیر قهیش نهجگیر!
(خیش گاو آهن) میدانده (مال بند) چه میکند
(توانگران در مواجه شدن با دشواری‌ها
متوجه فشار زندگی ناتوانان میشوند)

۶۴

کوردون قوجالانی قویونا کتلمر.
کردی که پیر شده باشد به گوسفند چرانی
گمارده میشود
(افراد شجاع یا شریر به هنگام پیری در
جرگه افراد خونسردی آزار قرار نمیگیرند)

۶۵

کوک آریغلاپینجا، آریغین جانی چپخار.

تا چاق لاغر شود، لاغر جانش درمی آید
(وضعی که برای توانگران دشوار باشد
برای بینوایان کشنده خواهد بود)

۶۶

گویند نه یاغما، پیر او نو گوتورم.
از آسمان هر چه بیارد، زمین همانرا بر میدارد
(کوچکترها روبه بزرگترها را سرمشق
خود قرار میدهند)

۶۷

منی قوی و ابر باشنا، ولرمسده ولرمسین
مرا بگذار به سر ثروت، اگر نداده ام نداده باشد.
(بسیاری از مشکلات را فقط عنوان ثروت مند
بودن بر طرف میسازد بدون اینکه احتیاجی
بمصرف ثروت در بین باشد)

۶۸

نادری، تخت ده گور و پ!
نادر را روی تخت دیده است
(سن خیلی زیادی دارد - از یادگارهای
عهد قدیم است)

۶۹

نه آنخریندا دیشی وار، نه گولینده چیریشی
نه دندانی در دهان دارد و نه سریشی در کونش
(بقدری پیر شده که نه قادر بجویدن غذاست
و نه قادر بجلو گیری از گوزیدن)

۷۰

نه پوخولدان آلا جانون اولسون، نه
وارلی یا ولره جگین.

نه از فقیر طلب داشته باشی و نه به ثروتمند بدهی
(وصول طلب از آدم فقیر و دریافت وام
از ثروتمند هر دو مشکل و ناراحت کننده است)

۷۱

وار الوی کرم الوی، پوخ الوی ورم الوی
خانه غنی خانه کرم است، خانه فقیر خانه
درد و الم است

(اگر در خانه اغنیا از شادی و بزل و بخشش
صحبت میشود، در خانه فقرا از بدبختیها
و غم و غصه صحبت میشود)

۷۲

واردور پولون، هامو قولون؛ پوخ دور
پولون، آجیخلی پولون!
اگر پول داشته باشی همه غلامت هتند،
اگر پول نداشته باشی راحت باز است
(پاداشتن پول همه از تو اطاعت خواهند
کرد و گرنه در زندگی ول معطلی)

۷۳

وارلی و اربندان پای ولره، و ارسیردا
وارلی اولار.
اگر ثروتمند سهمی از ثروتش بدهد، بینوا
هم برقاء میرسد
(اگر ثروتمندان را انصاف و همتی باشد
رفاه اجتماعی برقرار میشود)

۷۴

وارلی آراباسی، هاغدان آخار؛ پوخول
آراباسی، پولدا آخار.
ارابه ثروتمند از کوه میگذرد، ارابه فقیر در
راه هموار و از گون میشود
(منشاء خوش بیاریها با پیشرفت پولداری
و منشاء بد بیاریها و عقب ماندگیها بی-
پولی است)

۷۵

وارلی یا توخون کتچ، پوخولدان کورون
کتچ.
توانگر را برخوردی بکن و در گذر، از
فقیر با احتیاط در گذر.
(تماس با اغنیا تا حدودیکه میتواند سودمند
باشد و تماس با فقرا تا حدودیکه در گیر-
کننده نباشد جایز است)

۷۶

وارلیغا قه دارلیق!!

دارائی را چه تنگی!!

(برای ثروتمندان تنگستی مطرح نیست)

۷۷

وارلی نین، خور و زودا یومور کار.

ثروتمند را خروس هم تخم میگذارد

(ثروت به ثروتمندان از راههائی میرسد که

از نظر دیگران باور نکردنی است)

۷۸

وارلی نین واری، یوخولون چناسمین یورار.

دارائی ثروتمند، چانه فقیر را خسته میکند

(فقرا با بحث و صحبت درباره حساب دخل

و خرج الحیا دهان خود را خسته میکنند)

۷۹

هله - هله لر باچار میشدی، قال میشدی

کرتنگله لر!

از خود راضی ها توانسته بودند مانده بود

سوساران!

(کاری را که اقوبا نتوانسته اند انجام

بدهند. ناتوانان چگونه میتوانند انجام بدهند؟)

۸۰

یوخاری کند سوا پیر، آشاغا کند آند!

ده بالا آب میخورد ده پائین قسم

آسایش به بالا نشینها تعلق دارد جار و جنجال

به پائین نشینها

۸۱

یوخوللوق (یا-کاسیبلیق) عیبده لیل.

فقر (یا-بی چیزی) عیب شمرده نمیشود

با خجالت کشیدن ندارد

۸۲

یوغون اینجه لهنجه، اینجه اولولر.

تا کلفت نازک شود، نازک پاره میشود

(وضعی که توانگران را در مضیفه قرار دهد

ناتوانان را از بین میبرد)

فصل بیستم

عجله، ثانی، تدریجی، سرعت عمل، کندکاری، تعلل، نسامح،
دفع الوقت، عذرتراشی، بی‌مجال، بی‌حوصلگی، رکود
و خمودی، تنبلی، استراحت طلبی، سرسری گرفتن

طنز- گلابی به‌پز، پنهانم یافت
(توقع بهره‌مندی کامل بدون کوچکترین
تلاش تحقق پیدا نمی‌کند)

۵

آستاجا، آستاجا.
آهسته و استادانه!
(کار با آهستگی و دقت ماهرانه‌تر انجام
داده می‌شود)

۶

آستادن، پورولماز.
آهسته رو، خسته نمی‌شود
(عجله نکردن در کار، از درماندگی جلو-
گیری می‌کند)

۷

آستادن، پول‌آلار؛ پورولماز.
آهسته رو راه می‌گیرد (می‌پیماید)، تیزرو
در راه می‌ماند: اسب تازی دوتک رود

۱

آت اوستی، بیرباش ووردی.
مراسی (سواره) سری زد
(توقف کوتاهی کرد و برگشت)

۲

آرا با ایله، دووشان کوکورا (... تو قولماز)
با ارا به خرگوش می‌گیرد! (طنز) (ها- ها
ارابه خرگوش گرفته نمی‌شود)
(کاری که لازمه‌اش سرعت عمل باشد با
کندکاری به نتیجه مطلوب نمی‌رسد)

۳

آرا با پیرن، سامان پیرن، یولا پیر پیرن!
جو می‌خوری، گاه می‌خوری، راه نمی‌روی!
(تن بکار ندادن با وجود استفاده از تمام
مزایا منطقی نیست)

۴

آرمود پیش، آغریما دوشا

بشتاب، شتر آهسته میرود شب و روز

۸

آقا جلدان دوشمه گین، گنله سه نه دخلی واردا
از درخت اتادن چه ربطی به گشادشدن دارد؟
(عذری که می آوری ربطی بموضوع خطا-
کاری تو ندارد)

۹

آغامین، برکنه الی یو خودور.
طنز- آقام را در سختی دستی نیست!
(بمنظور شانه خالی کردن از تکلیف دشوار
بهانه تراشی میکند)

۱۰

آغزیم یارا دیر، آت سوارا بیلیمیرم!
(طنز) چون دهانم زخمی است، از آب دادن
به اسب معذورم!
(عذری که برای شانه خالی کردن از زیر بار
تکلیف می تراشد بی ربط است)

۱۱

آلاه، خانیم سواستیری!
خداها کاش خانم آب میخواست!
(شوخی- بقدری تنبل هستم که تا خانم
دستور آوردن آب خوردن ندهد حاضر
نیستم بخاطر رفع عطش خود از جای خودم
بلند شوم و با از اجرای دستور بزرگترها
معلوم شد که سایرین با وجود احتیاج از
درخواست خجالت میکشیده اند)

۱۲

آیزلادی، لولمهدی! اوزولدو، لولدو!
از شدت تب نمرد بلکه از ضعف تدریجی مرد
(با وجود استقامت در برابر امراض یا
حوادث هولناک، در اثر ضعف یا خودخوری

بتدریج از بین رفت)

۱۳

الشفه گیم لولمه، آرپا بیتینجه! آرپا
سارالما، توربا لیکینجه!
خرم نمیر تا سبزشدن جو، جو زردنشوتا
دوختن توپره!
(وعده ای که با این شرایط میدی، دفع-
الوقت کردن است):
بزك نمیر بهار میاد، خربزه و خیار
میاد!

۱۴

اللهیل، آلتی آیطیق دیر.
انگار شش ماهه متولد شده است
(با این عجله ای که داری معلوم میشود در
شکم مادر هم نتوانسته ای بیش از شش ماه
بمانی)

۱۵

اللهیل، باش گمیریب!
انگار سر آورده است!
(با چنان عجله ای وارد شد مثل اینکه مژده
بریدن سردشمنی را آورده است)

۱۶

آلاهیل، لوکون اودا لوکولارا
انگار مویش را به آتش گرفتند!
(با بیقراری و عجله در یک لحظه از جابر-
خاست و رفت)

۱۷

اللهیل، دالیسیجا آلتی گلیر!
انگار سواره ای دنبالش میکند!
(بدون علت در راه رفتن عجله میکند)

۱- مردی که با دختری ازدواج کرده بود، در شب زفاف مرد متوجه شد که طرف دوشیزه
نیست و علت پرسید، زن جواب داد: در کودکی از درخت افتاده ام و این بلا بر سر آمده بود
گفت: آقا جلدان...

۱۸

الله بیلدیم خانم دیرا

بخیالم که خانم است

(عذری است بدتر از گناه)

۱۹

ایله بیل قاریشقا مینیب

اتکار سوار مورچه‌ای شده است

(با قدمهای بسیار کند و کوتاه راه میرود)

۲۰

الواگری دیر، گلین اوینایا بیلیمیرا

(طنز) خانه کوچ است، عروس نمیتواند برقصد

(از آنجائیکه عرصهٔ انجام کار را ندارد

بهانه تراشی میکند)

۲۱

اریندیگیندن، آییپا دالی دلیر!

از تنبلی خرس را دانی خطاب میکند

(از بیحوصلگی کار خود را با تملق و چرب

زبانی بگردن دیگران می‌اندازد)

۲۲

استخارهی پس گلیب!

استخاره‌اش بدآمده است

(چون قلباً تمایلی ندارد بهانه تراشی میکند)

۲۳

اگر عذر دیر، بی دیر

اگر عذر است بی است

(عذری را که برای رد تقاضا آورده می-

شود ولو بهانه‌ای پیش نباشد باید پذیرفت)

۲۴

الین قالان، الی سون قالار.

آنچه از دست بماند، پنجاه روز بماند

(کاریکه به بعد موکول شود مدتها بپایانجام

می‌ماند)

۲۵

الیندن، گرایه ایستیر.

از دست خود اجرت میخواهد

(در برداشتن چیزی حتی برای خودش

کاهلی میکند)

۲۶

الین، اغدان قره‌ه وورمور.

دستش را از سفید تا سیاه نمیزند

(بهیچ کاری تن در نمیدهد)

۲۷

الینده سودا ایچه، قویسون یشره.

اگر در دستش آب هم میخواهد بخورد

بگذارد بزمین

(در انجام مأموریتی که داده میشود نباید

لحظه‌ای درنگ بکند)

۲۸

اوبا دوردو کوجه‌ه، گلین دوردو

سیچه‌ه!

در حالیکه اهل آمادهٔ حرکت شده عروس

برخاسته برای ریدن! (طنز)

(جمعی را بخاطر انجام کار شخصی خود

معطل و سرها نگاه داشته است)

۲۹

اولدوق، اولدوق! آجالدوق!

نشستیم، نشستیم تا گرمه شدیم!

(ممارست در تنبلی و بی تحرکی ایجاد

نیازمندی میکند)

۱- نوکری که پشت سر ارباب خود از پله‌ها بالا میرفت دست به ماتحت ارباب برد

ارباب حیرت زده علت پرسید؟ نوکر به عذرخواهی جواب داد: الله بیلدیم...

۲- بملانصرالدین گفتند: طناب را بده تا از جنگل هیزم بیاوریم. ملا گفت: روی طناب

گندم پهن کرده‌ام تا عشک شود؟ گفتند: روی طناب چگونه میشود گندم پهن کرد؟! ملا گفت

اگر عذر در...

۳۰

اوستور اغین، قولونجا نمدخلی وار!؟
گوزیدن چهریطی به قولنج دارد.
(بهانه‌ای که میتراشی ربطی بموضوع مورد بحث ما ندارد)

۳۱

ایاغ، بیر-بیر قویولار، نردووانه.
با یکی یکی به نردبان گذارده میشود.
(ترقی با موفقیت بتدریج صورت میگیرد
در راه پیشرفت نباید زیاد عجله کرد)

۳۲

ایاغی، (یا-الی) حنادمیر!
طنز- بایش (با دستش) درحناست!
(برای اینکه از جایش حرکت نکند یا -
دست بکاری نزنند بهانه تراشی میکند)

۳۳

ایغن آخاغیدا، اوودان قالماز.
سگ لنگه‌هم از شکار باز نمی‌ماند.
(تلاش در انجام وظیفه لازم است و لوازم
نتیجه گیری مثبت در بین نباشد)

۳۴

ایش الیندن، یتمه که حرت جانیم!
از دست کار جانم در حرت خوردن است!
(از کثرت کار مجال غذا خوردن را هم پیدا
نمیکنم)

۳۵

ایش گوجومور بوجاقد، شنگولومور
قوجاقد!
طنز- کار و کوششمان درکنج، شنگولمان
در آغوش!

(بچه داری را بهانه را که گذاردن کارهایش
قرار داده است!)

۳۶

ایغن جوخ دیر، ولر جولفی با

اگر کارت زباد است بده به جولاه.
(شوخی-زبانی مشغله را عذر قابل قبولی
تلقی نمیکنم)

۳۷

باشدا دولاندیریر.
در سر میگرداند (میدواند)
(با امروز و فردا کردن سرگردان کرده است)

۳۸

باشی آغیر آدام دیر.
آدم سرسنگینی است.
(در انجام کارها تعلل میورزد یا دیر می‌جنبد)

۳۹

باشین قاشیماغادا، مجالی یوخ دور.
برای سرخاراندن هم مجالی ندارد.

۴۰

باشی یاسدیق گورمز.
سرش بالشت نمی‌بیند.
(مجال خوابیدن و استراحت کردن را هم
پیدا نمیکنند)

۴۱

باغبان (یا-خسته) کلسر، آرمود و اکتیندا
یتیشیر.
باغبان (یا-مریض) عجله میکند، گلایی
بوقت خود میرسد.
(عجله کردن در کاری که موسمش نرسیده
باشد بیهوده است)

۴۲

بنله بیلم نه نون سنی آتلی آیلیق دوغوب!
انگار که مادرت ترا شش ماهه زانیده است!
(چرا کمی حوصله بخرج نمیدی؟!)

۴۳

بنله بیلم، نه نون سنی الی بتلینده دوغوب!
بنظرم مادرت ترا دست بکمر زانیده است!
(چرا اینهمه استراحت طلب هستی و همیشه

دست بکمر زده فقط تماشا میکنی؟!)

۲۲

پوگونون اینین، صاباحا قویما.

کار امروز را بفردا مگذار:

از امروز کاری بفردا ممان، چه دانی که
فردا چه گردد زمان.

۲۵

بوندان سورا، الووی لوز جیبوندمقیزدیر!
بعد از این دست را در جیب خودت گرم بکن!
(تنبیه میشوی تا منبهد به بهانه های واهی
از تجاوز به حق و حدود دیگران خودداری
بکنی)

۲۶

بویا قچی گوپوده لیل، با لیریب چیخاردا سان!
خم رنگری نیست که لرو پرده و دربیاری!
(کاری است که انجامش با این عجله ممکن
نیشود)

۲۷

بیرگون، رساله گنج چیخین!
اگر رساله بکروزدیرتر منتشرشود طوری
نیشود!
(شوخی-درس و مدرسه را بهانه معذورت
از حضور در محفل دوستان قراردادن عذر
موجهی نیست)

۲۸

تارینین صاباحی، قورقارمال دیر!
فردای خدا تمام نشدنی است!
(معلوم نیست تا کی باید فردا-فردا بشنوم!)

۲۹

تارینین گونو، داریدان چو خدور.

تعداد روز خدا از تعداد دانمهای ارزن
بیشتر است.

(معلوم نیست تا کی باید صبر بکنم تا روز
موعود فرا رسد؟!)

۵۰

لرینمه، پومورقارلارون سوپویار (...جوجه
لرون داغیلار!)

(طنز)- مبادا از جای خود تکان بخوری
که تخمهایت مرد میشود! یا جوجه هایت
پراکنده میشوند!
(چرا مثل مرغی که روی تخمها پا جوجه-
های خود خوابیده نمیخواهی از جای خود
تکان بخوری؟!)

۵۱

للسن ایاقی، بودوردر.
پاییکه عجله بکند، سکندری میخورد.
(درکاری که با عجله انجام داده شود نقص
و اشتباه وجود خواهد داشت)

۵۲

للسن، کرسه میجر.
عجول وارونه می رهند.
(کاریکه با عجله شروع شود به کثافت کاری
منتهی میشود)

۵۳

تنبیل آدام، فیکیرلی اولار.
آدم تنبیل فکور میشود.
(شوخی- با وجود تنبلی نظری که دادی
عاقلانه بود)

۵۴

تنبیل دیبه ر: پیریمکلن دایانماق، دایانماقلان

۱- شخصی دست جیب ببری را در جیب خود گرفت و گفت: دست تو در جیب من چه میکند؟!
جیب پر جواب داد: به بخشید میخواستم دست خود را در جیب شما گرم بکنم، شخص سبلی
محکمی بهی زد و گفت: بپرداز...

او نورمائی، او نورمادان اوزانماق.

تنبیل گوید: از راه رفتن، ایستادن - از ایستادن، نشستن - از نشستن، دراز کشیدن (بهتر است)
(از نظر آدم تنبیل تنبیلی هر چند کاملتر باشد بهتر است)

۵۵

تنبیل ایش دی، نصیحت التبت!
(طنز) به تنبیل کار رجوع بکن، نصیحت بشنو!
(آدم تنبیل بجای اجرای دستور، درباره بر صلاح لبودن یا غیر لازم بودن آن کار فلسفه بافی میکند)

۵۶

تنبیل دلدیلر: قاپینی نورت، دلدی یئل اسر نورلر.
به تنبیل گفته شد: در راه بند، گفت: باد میوزد می بندد.
(همانند مثل بالا)

۵۷

تولکی تولکیه بوپوردو، تولکیده قوپرو- غونا بوپوردو!
(طنز) روباه بروباه فرمود، روباه هم به دمش فرمود!
(کاری را که دستور داده شده بود میبایست خودت انجام بدهی نه اینکه بکس دیگر احاله بدهی)

۵۸

جعفر طیار نامازی قیلیرا
نماز جعفر طیار میخواند!
(با کثرت دادن نماز عده ای را معطل گذاشته است)

۵۹

چیرکین (یا-کنچل) بزه نینجه، طوی کنچر!
تا زشت (یا-کنچل) آرایش بکند عروسی منقضي میشود.
(از نظر افراد زشت آرایش کردن مهتر از شرکت در یک امر خیر است)

۶۰

هاجا گندن گلدی، ساجا گندن گلدی!
(طنز) آنکه به حج رفته بود مراجعت کرد ولی آنکه بساج گرفتن (از همسایه) رفته بود مراجعت نکرد.
(انجام کار ساده ای در همین نزدیکی این اندازه تاخیر کردن ندارد)

۶۱

خالام دوغوب، خالاجویم هوو اللهیب!
(طنز) خاله ام زائیده خاله خوانده ام ورم کرده! (معذوریت دیگران را عنوان معذوریت خود قرار میدهد!): شاهی خانم زائیده، ماهی خانم درد میکشد!

۶۲

خردجل پالانینا، دوندو!
نظیر پالان خر دجال شد!
(با اینکه مدتهاست وعده اتمام کار داده میشود ولی تحقق پیدا نمیکند)

۶۳

دعواچانغی دیر!
(ظرف سفالی) دعواست!
(برای دعوا کردن دلبال بهانه ای میگردد)

۶۴

دالیها قالان، دولویا دوشر.

۱- اعتقاد بر این بوده که دجال (شیطان) هر روز پالانی برای خر خودش میدوزد تا بعلامت آخر الزمان خروج بکند ولی صبح روز بعد مشاهده میکند که پالان از هم پاشیده شده است و این عمل تا بروز قیامت ادامه خواهد داشت.

آنکه عقب بماند، گرفتار تگرگ میشود.
(تاخیر در اجرای کار موجب توجه ضرر و
زبان غیرمتظره میشود)

۶۵

دلایلر: مولایمانون باغین باغلا، دلدی:
هانی او حوصله!

گفتند: ملا بند تیانت را به بند. گفت: کو
آن حوصله!

(حفظ حیثیت ربطی به حوصله داشتن یا نداشتن
ندارد)

۶۶

دوران لورکول، پالان لورکوزون باشناسیچر.
گاوا ایستاده بسرگاوا خوابیده می ریند.
(تنبلی و خمودگی فرصت مسوqفیت خود
را بدیگران وا گذاشتن است)

۶۷

دوققوز آی، نه قار نیندا، تنجه قالیسان!!
نهمه در شکم مادر چگونه مانده ای؟!
(اینهمه عجله بیجاست - چرا کمی صبر و
حوصله بخرج نمیدی؟)

۶۸

دولتدیلیگه للسن، کاسیبولیقا قتر دوشر.
کیکه برای ثروتمندشدن عجله بکنند زود
به لفر می افتد.

۶۹

ده ده قوشونا دلدیلر: اوچ، دلدی من ده
دهم، دلدیلر: قاچ، دلدی: من قوشام.
به شتر مرغ گفتند: به پر، گفت من شتر هستم،
گفتند: بدو، گفت من مرغ هستم.
(تنبل به بهانه های ضدونقیض شانه از زیر
بار تکلیف خالی میکند)

۷۰

من آغا، من آغا، اینه کلری کیم ساغا!!
تو آغا، من آقا. پس گاوا ماده هارا کی باید بدو شد!

(اگر من و تو از انجام تکالیف مربوط به
خودمان کوتاهی بورزیم از دیگران چگونه
میتوان انجام آنها را توقع داشته باشیم!)

۷۱

سنن لورپه نینجه، قیرلی شیروانی آشارا
تا تو تکان بخوری قرفی از شیروان رد میشود.
(با این تنبلی و کند کاری که توداری موضوع
کار شروع نشده منتفی میشود - تنبلی در
کاریکه لازمه انجامش عجله باشد افت
موقفیت است)

۷۲

سو بیریشرده قالا نندا، اچکله نر.
آبیکه در یکجا را کد بماند می کند.
(بی تحرکی موجب از کار افتادگی میشود)

۷۳

شاهی خانیم حب آکب، ماهی خانیم الفیهه
گندیر!
طنز - شاهی خانم حب انداخته (خورده)،
ماهی خانم اسهال گرفته!
(بخطا فرد دیگری را بر از احساسات میکند
عذر کسی دیگر را بهانه معذوریت خود
قرار میدهد!)

۷۴

سیزون ایت، ییریم بالغانی گتیریب!
سگ شما تبرما را آورده!
(موضوع بی ربطی را برای آمدن بمنزل ما
و کسب اطلاع بهانه قرار داده است)

۷۵

عجله ییر آغاچ دیر، میومسی پشیماللیق.
عجله درختی است که میوه اش پشیمانی است.

۷۶

عثمان کوپنه می اولوب!
بیرامن عثمان شده است!
(موضوعی است که اتصالاً بهانه گله گذاری

با متبزه جوئی قرار داده میشود)

۷۷

قایر قا ایشه ولرمیر.

دنده بکار نمیدهد: تن بکار نمیدهد.

۷۸

قالان ایشه، قار یاغار.

روی کار را کد برف مبارد.

(کاریکه را کد گذارده شود بنراموشی

سپرده میشود)

۷۹

قربان اولوم او داییا که اوستوندن بیر-
گون کتچه.

قربان آن دعوائی بشوم که یکروز از رویش
گنشته باشد.

(اختلافی که بر طرف کردن آن به بعد
موکول شود از صورت جدی بودن خارج
میشود)

• ۸۰

قمر عقربده دیر! (...عقربه دوشوب!)

طنز- قمر در عقرب است! (مگر قمر به
عقرب افتاده!؟)

(در به بعد موکول کردن کار جز نحس تصور
کردن آن بهانه دیگری بنظر نمیرسد)

۸۱

قیرخ ایاق رجبعلی دیر!

رجبعلی چهل هاست!

(لانی در اندک مدتی میتواند همه جا سر
بکشد)

۸۲

موفو مونه سائیر!

روز را بروز میفرود!

(کار را از روزی بروز دیگر محول میکند

در آغاز بکار، تعلل میورزد)

۸۳

من لوز آدیمی، لوز گدن سوروشورام!

من نام خود را از دیگران می پرسم!

(با اینهمه گرفتاری و حواس پرتی چگونه
میتوانم سؤال مربوط به دیگران را جوابگو
باشم)

۸۴

ولر یسین، لورت یاکسین!

بده بخورد، بیوشان بخوابد.

(کاری غیر از خوردن و خوابیدن بلد نیست)

۸۵

یات-یات بالا، لایلاهایت قال دالا، لایلا.

طنز- بخواب بخواب، در زندم بخواب،
بخواب تا عقب بمانی.

(نتیجه اینگونه بی تحرکی و غفلت جز
عقب ماندگی نمیتواند باشد)

۸۶

یشریشینه، حرام قاتمالا!

به راه رفتن خود حرام مخلوط نمیکند.

(تذکر لزوم قدری تند راه رفتن یا تند کار-
کردن را ترتیب اثر نمیدهد)

۸۷

بوخوسو آغیر آدام دیر.

آدم سنگین خوابی است!

(در قبال مسائل جدی بیحالی نشان میدهد)

۸۸

پورغونلوغون، قیامتده آلا جاق.

خستگی خود را در قیامت خواهد گرفت
(رلع خواهد کرد)

(استراحت در زنده گی جزو سر نوشتش نبوده
است)

۸۹

پورولموش اللهه، هوئی آلا هدان ایستو.

خر خسته هوش (بایست) را از خدا میخواهد.

(آدم تنبل و نفهم هر موضوع بی اهمیتی را
بهانه ترك كار خود قرار میدهد)

۹۰

پومو خاق پترین بخلداری دیرا

بیل زن: زمین نرم است! (طنز)
(از تنبلی با بی کفایتی فقط کاری را بعهده
میگیرد که سهل و آسان باشد)